

شعر سیاسی در دورہ‌ی پهلوی دوم

احمد درستی

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

یکی از شیوه‌های ابراز نظر در مورد قدرت و نظام سیاسی در دوره پهلوی دوم، سرودن شعر بود. از آن جایی که اختناق حاکم بر جامعه اجازدهی اعتراض و اظهار نظر صریح را نمی‌داد، بسیاری از افراد با استفاده از صنایع ادبی، چون کنایه و ایهام و ... در قالب شعر، مخالفت خویش را با وضعیت موجود اعلام می‌کردند. از طرف دیگر تعدادی از طرفداران رژیم پهلوی نیز بوسیله شعر به تعریف از این رژیم می‌پرداختند.

این کتاب اشعار مخالفین و موافقین رژیم پهلوی را با توجه به مبانی فکری آنها، مطرح کرده و مضامین و معانی هر کدام را مورد بحث قرار داده است.



شعر سیاسی در دوره ی پهلوی دوم

احمد درستی

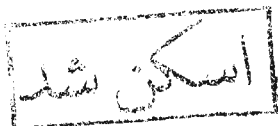
پهلوی
(۲)

۴

۴

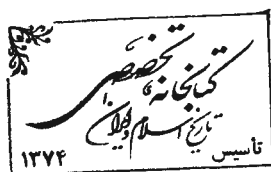
۱۹

الحمد لله



شعر سیاسی

در دوره‌ی پهلوی دوم



احمد درستی

تابستان ۱۳۸۱

درستی، احمد

شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم / احمد درستی. - تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

۳۳۴ص - (مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۱۵۵. اندیشه سیاسی؛ ۱۱)

ISBN 964-7357-51-6:

۱۹۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر سیاسی - ایرن - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد. الف. مرکز

اسناد انقلاب اسلامی. ب. عنوان.

۸۵۱/۰۸۶۲

۷ش ۳۶۱۴/د۴ PIR

۸۱-۱۰۵۷۸م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم

تألیف: احمد درستی

چاپ: تابستان ۱۳۸۱ شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۹۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

طراح جلد: فاطمه کرکه آبادی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ISBN 964-7357-51-6

شابک: ۹۶۴-۷۳۵۷-۵۱-۶

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، لرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

این اثر یکی از موضوعات
«طرح تدوین تاریخ انقلاب
اسلامی» است که در مرکز
اسناد انقلاب اسلامی تهیه شده
و کلیه حقوق آن برای مرکز
محفوظ می‌باشد.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۱
پیشگفتار.....	۱۳
بخش اول: ادبیات و سیاست	۱۹
فصل اول: ادبیات و اجتماع	۲۳
مشخصات و ویژگی‌های بلاغی و هنری برخی آثار ادبی	۲۶
۱- تلویحی بودن.....	۲۶
۲- استفاده از سمبل‌ها.....	۲۷
۳- دوگانگی (ابداع آزادانه - نه تقلید محض).....	۲۸
رابطه‌ی ادبیات و اجتماع.....	۲۹
کارکردهای ادبیات	۳۵
نویسنده و جامعه.....	۳۷
خلاصه‌ی فصل	۴۰
فصل دوم: شعر سیاسی.....	۴۱
تعریف شعر و عناصر سازنده‌ی آن	۴۲
۱- عاطفه	۴۴
۲- تخیل.....	۴۵
۳- زبان	۴۶
۴- آهنگ.....	۴۶
۵- شکل	۴۷
سیاست و گستره‌ی آن.....	۴۷
شعر سیاسی.....	۵۱
انواع شعر سیاسی.....	۵۵
خلاصه‌ی فصل	۵۷

بخش دوم: عوامل سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار بر اشعار سیاسی	۵۹
فصل اول: عوامل سیاسی تأثیرگذار بر اشعار سیاسی	۶۳
۱- اشغال ایران توسط متفقین	۶۳
۲- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۶۷
۳- قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲	۷۳
۴- حادثه‌ی سیاهکل	۷۷
خلاصه‌ی فصل	۸۱
فصل دوم: عوامل اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بر اشعار سیاسی	۸۳
۱- شبه‌نوسازی و تأثیر آن بر عرصه‌ی ادبیات و شعر	۸۴
۲- انجمن‌های نویسندگان	۸۷
۳- مطبوعات	۹۱
۴- ترجمه‌ها	۹۵
خلاصه‌ی فصل	۹۸
فصل سوم: جریان‌های مهم شعر سیاسی در دوره‌ی حکومت	
محمدرضا پهلوی	۹۹
ناسیونالیسم و پیشینه‌ی آن در ایران	۱۰۳
سوسیالیسم در ایران	۱۰۵
اندیشه‌ی اسلامی	۱۰۶
اندیشه‌ی سلطنت‌طلبانه	۱۰۹
بخش سوم: گونه‌های شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۱۳
فصل اول: اشعار سیاسی چپ	۱۱۵
۱- استبدادستیزی در اشعار چپگرا	۱۱۵
۲- انقلاب و شعر چپگرا	۱۲۹
الف- انتظار و امید به فردا	۱۳۴
ب- حماسه‌پردازی	۱۳۶
ج- شعر سیاهکل	۱۴۲
۳- سوگ - سروده‌ها	۱۴۶

۴- زندان - سروده‌ها (حسیات).....	۱۵۳
۵- وصف آزادی.....	۱۵۸
۶- اسطوره‌های رهایی در شعر چپگرا.....	۱۶۴
۷- نمود انقلاب‌های دیگر در اشعار چپگرا.....	۱۶۹
۸- مضامین عدالت خواهانه در شعر چپ.....	۱۷۸
خلاصه‌ی فصل.....	۱۹۲
فصل دوم: اشعار سیاسی ملی‌گرایانه.....	۱۹۳
۱- نمود میهن پرستی در اشعار ملی‌گرا.....	۱۹۴
۲- اسطوره‌های ملی و تاریخی در اشعار ملی‌گرایانه.....	۱۹۸
۳- نمود بیگانه ستیزی در اشعار ملی‌گرا.....	۲۰۴
۴- ترویج زبان فارسی و اشعار ملی‌گرا.....	۲۱۰
۵- استبداد ستیزی در اشعار ملی‌گرایانه.....	۲۱۱
۶- شعر پایداری ملی.....	۲۲۲
۷- سوگ - سروده‌ها.....	۲۲۸
۸- زندان سروده‌ها.....	۲۳۳
۹- حوادث ملی در اشعار ملی‌گرایانه.....	۲۳۴
کودتای ۲۸ مرداد.....	۲۳۸
خلاصه‌ی فصل.....	۲۴۴
فصل سوم: اشعار سیاسی اسلامی.....	۲۴۵
۱- مبارزه با استبداد و اختناق در اشعار اسلامی.....	۲۴۷
۲- تجلیل از شهدا در اشعار اسلامی.....	۲۶۲
۳- زندان سروده‌ها.....	۲۶۵
۴- وصف آزادی در اشعار اسلامی.....	۲۷۱
۵- حوادث انقلاب اسلامی در اشعار اسلامی قیام ۱۵ خرداد.....	۲۷۳
۶- ۱۷ شهریور.....	۲۷۶
۷- حضرت امام خمینی (ره) از زبان شاعران.....	۲۸۲
۸- جهان اسلام در اشعار اسلامی.....	۲۹۴

۲۹۷	۹- مفاهیم و اسطوره‌های مذهبی در اشعار اسلامی
۳۰۲	خلاصه‌ی فصل
۳۰۳	فصل چهارم: اشعار سیاسی سلطنت طلبانه
۳۰۵	۱- مدح شاه و خاندان سلطنتی
۳۱۲	۲- تأیید «انقلاب سفید» در اشعار سلطنت طلبانه
۳۱۵	۳- توصیف پاره‌ای اقدامات شاهانه و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله
۳۲۰	۴- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اشعار سلطنت طلبانه
۳۲۲	۵- انتقاد از وضع موجود
۳۲۵	خلاصه‌ی فصل
۳۲۷	نتیجه‌گیری
۳۳۱	کتابنامه
۳۳۱	۱-۱- کتاب‌ها
۳۳۴	۱-۲- پایان‌نامه
۳۳۴	۱-۳- جزوه
۳۳۴	۱-۴- نشریات

مقدمه

شعر سیاسی بخشی از ادبیات سیاسی است که موضوعات مختلف سیاسی - اجتماعی جامعه را در قالب شعر، طرح و نقد می‌کند؛ این نوع ادبیات به شدت از تحولات سیاسی - اجتماعی کشور تأثیر می‌پذیرد و نسبت به آن موضع‌گیری می‌کند. در ایران عصر پهلوی دوم، تحولات سیاسی و اجتماعی مهمی در کشور رخ داد که موضع‌گیری‌های مختلفی را از سوی نیروهای سیاسی - اجتماعی آن زمان در پی داشت و شعر سیاسی نیز به تبع تنوع نیروهای سیاسی در کشور به دسته‌بندی‌های چندی دچار شد.

اشغال ایران توسط متفقین و سقوط رضاخان از اریکه قدرت، منجر به تضعیف قدرت مرکزی در ایران شد و نیروهای اجتماعی احساس کردند که در فضای رها شده از خفقان رضاخانی، می‌توانند به راحتی تنفس کنند و مواضع سیاسی خود را اعلام نمایند. در این شرایط از شعر نیز به عنوان ابزاری برای تبیین دیدگاه‌های سیاسی استفاده شد؛ و از آن جا که نفوذ شوروی پس از جنگ جهانی دوم (شهریور ۱۳۲۰) در ایران رو به گسترش نهاد، اشعار دارای مواضع چپ رونق یافت و طیف چپ در شعر سیاسی ایران ظهور و تقویت شد.

حوادث مربوط به ملی شدن صنعت نفت و در پی آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، موجب پیدایش مفاهیم جدیدی در شعر سیاسی ایران شد، که اکثراً در قالب مواضع ملی‌گرایانه بیان می‌شد، و به این ترتیب طیف دوم شعر سیاسی در ایران تجلی یافت. با شروع اقدامات ضد مذهبی محمدرضا پهلوی در قالب برنامه‌های سیاسی و اجتماعی، و عکس‌العمل روحانیت، و در رأس آنها امام خمینی (ره) نسبت به این برنامه‌ها، طیف سوم نیز در شعر سیاسی ایران بنیان نهاده شد و اشعار دارای مواضع اسلامی مخالف با رژیم پهلوی ظهور یافت.

هر سه نوع شعر سیاسی چپ‌گرا، ملی‌گرا و اسلام‌گرا، به نحوی مخالف وضع موجود بودند و هر یک به نوعی سیاست‌ها، کارگزاران و یا اصل رژیم سلطنتی پهلوی را با توجه به منویات خود به مبارزه می‌طلبیدند.

در کنار سه جریان ذکر شده در شعر سیاسی ایران، جریان چهارمی نیز با حمایت سیاسی رژیم پهلوی دوم رشد یافت که از سلطنت شاه، حمایت می‌کرد و شاه دوستی را با ایران دوستی یکسان می‌دانست و می‌کوشید فرهنگ سیاسی جدیدی در جامعه‌ی ایران ایجاد کند. این جریان در شعر سیاسی به مواضع سه طیف قبلی حمله می‌کرد و در پی حفظ وضع موجود بود.

در اثر حاضر چهار جریان شعر سیاسی ایران در دوره‌ی زمانی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ بررسی شده و ضمن تحلیل زمینه‌های پیدایش هر یک از این چهار جریان، مواضع آنها نیز نسبت به تحولات سیاسی - اجتماعی تبیین و نمونه‌هایی از اشعار هر جریان شعری ارائه شده است. دسته‌بندی اثر حاضر، می‌تواند الگویی برای مطالعه اندیشه‌های سیاسی موجود در این دوره باشد و راهی نو در شناخت جریان‌های مختلف سیاسی تاریخ کشورمان بگشاید.

در پایان ضمن تشکر از مؤلف محترم، از زحمات معاون محترم پژوهشی جناب آقای غلامرضا خواجه‌سروی، مدیر محترم بخش تحقیق آقای اکبر اشرفی؛ مدیر محترم گروه اندیشه‌ی سیاسی آقای منصور انصاری، ارزیاب نهایی اثر جناب آقای مصطفی فیض و همکاران محترم معاونت انتشارات تشکر قدردانی می‌کنیم.

امید است ارائه‌ی این اثر به جامعه‌ی علمی ایران اسلامی راهگشای حرکتی دیگر در جهت شناخت هرچه بیشتر ادبیات سیاسی این مرز و بوم باشد و دانش‌پژوهان را به پژوهش هرچه بیشتر در این حوزه تشویق نماید.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیشگفتار

جنگ دوم جهانی نه تنها در اروپا که در کل جهان، تأثیرات مهم سیاسی و اجتماعی برجای گذاشت. خاورمیانه و از جمله ایران نیز تحت تأثیر مستقیم این حادثه‌ی مهم جهانی قرار گرفت. صف‌آرایی قدرت‌های بزرگ در منطقه‌ی قفقاز، مستلزم عبور از ایران و تقویت نیروهای درگیر در این جبهه بود. از این رو متفقین بی‌توجه به موضوع‌گیری دولت ایران مبنی بر بی‌طرفی، این سرزمین را به اشغال خود درآوردند.

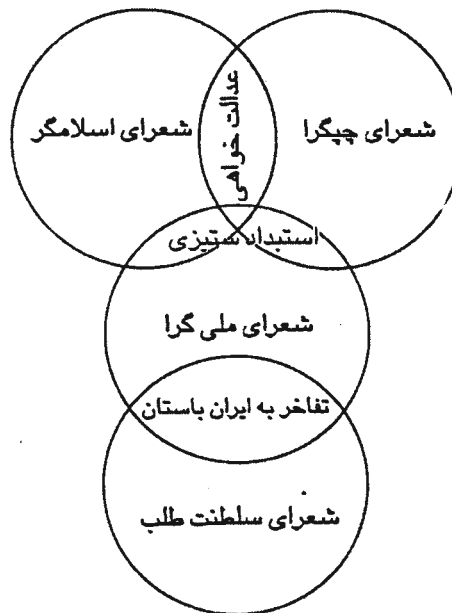
اشغال ایران توسط متفقین، این کشور را برای سال‌ها در کمربند امنیتی غرب قرار داد. شوروی نیز به نوبه‌ی خود در زمان اشغال، تلاش‌های عمده‌ای برای حفظ ایران در قطب شرق انجام داد؛ اما این تلاش‌ها در عرصه‌ی سیاسی چندان قرین موفقیت نبود و جمهوری‌های خودمختاری نیز که با حمایت استالین در استان‌های غربی کشور تأسیس شده بودند، به زودی فرو پاشیدند. اما با وجود این ناکامی‌ها، در عرصه‌ی فرهنگی، تبلیغات و فعالیت‌های روس‌ها در ایران تا حد زیادی برای آنها مثمر‌تر بود. چرا که تا اوایل دهه‌ی پنجاه، اندیشه‌های مارکسیستی بیشترین جذابیت را برای روشنفکران غیردولتی و همچنین برای بسیاری از مردمان عادی طبقات فقیر جامعه داشت.

شکست سریع و ناباورانه‌ی ارتش ایران از متفقین، به غرور ملی ایرانیان لطمه‌ی سختی زد. با وجود این چنین شکستی مانع تداوم اندیشه‌های افراطی ناسیونالیستی نشد، و نسلی از تحصیل‌کردگان ایرانی که درس خوانده‌ی دوره‌ی رضاخانی بودند، همچنان در نشر و گسترش چنین اندیشه‌هایی کوشا بودند. بروز حوادثی چند در سال‌های بعد، از جمله تشکیل جمهوری‌های خودمختار (آذربایجان و کردستان) به رهبری پیشه‌وری و قاضی محمد و نهضت ملی شدن صنعت نفت به تشدید گرایش‌های ملی‌گرایانه انجامید. در کنار احساسات ناسیونالیستی، حکومت ایران ضمن تبلیغ نظام شاهنشاهی در صدد القای این فکر بود که «ایران‌پرستی» جدا از «شاه‌پرستی» نیست.

زیاده‌روی در تفاخر به ایران باستان و موارث به جامانده از آن، در این دوره شاید واکنشی در برابر شکست از متفقین بود.

تلاش‌های دولت پس از کودتای ۲۸ مرداد در جهت تثبیت حکومت پهلوی دوم با سرکوب مخالفین و تشکیل دستگاه امنیتی گسترده و پیشرفته‌ای همراه بود. برنامه انقلاب سفید یا به اصطلاح، انقلاب شاه و مردم، که با موازین و احکام شرعی مخالف بود، روحانیت را به جبهه‌گیری در مقابل رژیم شاه واداشت. مخالفت روحانیون و در رأس آنها امام خمینی (ره) - که منجر به تبعید ایشان از کشور شد - جریان جدیدی از مخالفت‌های سیاسی را به دنبال داشت. انتشار کتاب ولایت فقیه امام خمینی (ره) به عنوان منشور حکومت اسلامی، و برگزاری جلسات سخنرانی به وسیله‌ی اندیشمندان اسلامی در حسینیه‌ی ارشاد، بر غنای هر چه بیشتر اندیشه‌های سیاسی اسلامی و در نتیجه مخالفت با نظام سلطنتی افزود.

بدین ترتیب در این دوره، چهار جریان فکری کمونیستی، اسلامی، ملی‌گرا و سلطنت‌طلب در سپهر اندیشه‌ی ایرانیان حضور داشت. این نوشته، با مفروض گرفتن وجود این چهار جریان فکری، در صدد بررسی این فرضیه است که: «در عرصه‌ی شعر نیز چهار جریان شعر سیاسی چپ، اسلامی، ملی‌گرا و سلطنت‌طلب حضور داشتند.» این چهار جریان شعری به صورت کامل از یکدیگر قابل انفکاک نبوده، در برخی موارد با یکدیگر تداخل و همپوشی پیدا می‌کنند. به عنوان نمونه اشعار سلطنت‌طلبانه با اشعار ملی‌گرایانه در موضوع افتخار به «تاریخ و فرهنگ ایران باستان»؛ و اشعار چپ‌گرا و اسلامی در مورد حمایت از اقشار و طبقات فقیر جامعه و موضوع عدالت با یکدیگر اشتراک دارند. در ضمن سه جریان اسلامی، چپ و ملی‌گرا، «استبدادستیزی» «آزادیخواهی» و «ترغیب به مبارزه با حکومت» را وجهه‌ی همت خود قرار داده بودند. بنابراین اگر هر کدام از این جریان‌ها را به صورت دایره فرض کنیم، اولاً خود این دایره‌ها مرزهای کاملاً مشخص ندارند و بیشتر برای سهولت بررسی از دیگر جریان‌ها به‌طور کامل مجزا شده‌اند. ثانیاً این دایره‌ها در بعضی جاها با یکدیگر تداخل دارند و اگر بخواهیم آنها را با تصویر نشان دهیم تصویری به شکل نمودار صفحه‌ی مقابل خواهیم داشت:



شاید این گونه به نظر آید که اولاً مسئله شعر سیاسی و تفکیک آن به طیفهای مختلف به بررسی نیاز ندارد، ثانیاً ممکن است پرسیده شود بررسی آن چه اهمیتی دارد؟ گرچه مسئله ساده به نظر می رسد، اما با توجه به این که عده ای اساساً منکر چیزی به عنوان شعر سیاسی بوده و هرگونه رابطه ای را بین شعر و سیاست و به طور کلی ادبیات و سیاست نفی می کنند، ضرورت پرداختن به موضوع مشخص می شود. از طرف دیگر، در میان آنانی که رابطه بین شعر و سیاست را نفی نمی کنند، هستند کسانی که این تقسیم بندی را نمی پذیرند.

در ضمن، بررسی محتوایی اشعار سیاسی این حسن را خواهد داشت که با مضامین و مفاهیم مختلف سیاسی و چگونگی تبلور آنها در ادبیات و به طور اخص در شعر آشنا شویم به طور کلی مسأله از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی و اندیشه های سیاسی مورد بررسی قرار می گیرد و از آن جا که موضوع مورد بررسی به ادبیات مربوط می شود، تحقیق حاضر، با استفاده از دیدگاه های ادبی، جامعه شناسی سیاسی و اندیشه سیاسی خواهد بود.

بدین منظور در بخش اول که به ارائه کلیات اختصاص یافته، با نظریات مختلف

منتقدان ادبی درباره‌ی ادبیات، رابطه‌ی آن با اجتماع و کارکردهای اجتماعی ادبیات، آشنا خواهیم شد. تعریف شعر سیاسی و انواع آن نیز در فصل دوم همین بخش مطرح می‌گردد. با زمینه‌ای که از این مباحث آماده می‌شود، بخش دوم مباحثی را پیرامون حوادث مهم سیاسی و اجتماعی که بر اشعار سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم تأثیرگذار بوده‌اند، مطرح می‌کند. در این بخش تنها به نقل حوادث و نحوه‌ی تأثیرگذاری آنها اکتفا شده و ارائه نمونه‌ی اشعار به بخش بعدی واگذار شده است. تأثیر حوادث سیاسی و تحولات اجتماعی در دو فصل جداگانه بررسی می‌شود. حوادث سیاسی بیشتر از لحاظ تهیه‌ی موضوع برای شاعر اهمیت دارند. وقتی که یک حادثه‌ی مهم سیاسی رخ می‌دهد، شاعر به عنوان نبض جامعه، شروع به نشان دادن عکس‌العمل می‌کند و برداشت، تأثر و یا خوشحالی خود را از آن حادثه در قالب شعر بیان می‌کند. اما تحولات اجتماعی و فرهنگی که باعث تحوّل و تغییر تدریجی در ذوق افراد جامعه و مخاطبان شعرا می‌شدند، بیشتر بر «تطور» قالب‌های شعری تأثیر می‌گذارند و منجر به پیدایش سبک‌ها و مکاتب جدید ادبی می‌شوند. بخش سوم، در چهار فصل جداگانه، نحوه‌ی این تأثیرات را نشان می‌دهد. هر فصل به یکی از جریان‌های شعر سیاسی اختصاص یافته، که با ذکر تاریخچه‌ی آن جریان فکری و شاعران مطرح، شروع می‌شود، سپس مفاهیم و حوادث مهمی که مورد توجه اغلب شاعران آن ایام بوده است، ذکر شده و اشعاری به عنوان نمونه در ذیل مفاهیم و حوادث آورده می‌شود؛ در آخر نیز تحلیل و نتیجه‌گیری مختصری از هر جریان ارائه می‌شود.

ملاک قراردادن اشعار در یکی از جریان‌های سیاسی، گرایش‌های فکری شاعران بوده است، که با توجه به زندگینامه، آثار قلمی، مصاحبه‌ها و اشعارشان این کار انجام شده و از جمع‌بندی تمام این‌ها، اشعار یک شاعر در یکی از جریان‌ها قرار می‌گیرد. البته بودند شاعرانی که به جناح‌های مختلف فکری تمایل داشتند و از مضامین مختلف سیاسی در اشعارشان بهره برده‌اند، از همین رو در جریان‌های مختلف، از اشعارشان یاد می‌شود اما روال اصلی کار این است که صدای غالب و جهت‌گیری اصلی شاعر در نظر گرفته شود اگر چه از مفاهیم و اصطلاحات رایج در جریان‌های فکری دیگر نیز، استفاده کرده باشد. پس از این که مشخص شد اشعار یک شاعر در کدام جریان قرار می‌گیرد، بررسی مضامین و مفاهیم سیاسی شروع می‌شود. حال ممکن است در این بررسی،

مضامین و مفاهیم مربوط یا نزدیک به جریان‌های دیگر نیز باشد، که به خاطر مشخص شدن تأثیرپذیری شاعر از حوادث اجتماعی، نقل می‌شوند.

سابقه‌ی تحقیق در این موضوع از یک کتاب و دو یا سه مقاله فراتر نمی‌رود. در برخی از آثار مربوط به ادبیات دوره‌ی پهلوی از جمله «تاریخ تحلیلی شعر نو» تألیف شمس لنگرودی مطالب مهمی در این باره یافت می‌شود. در دو جلد آخر کتاب «ادبیات سیاسی دوره‌ی مشروطه» تألیف عبدالرحیم ذاکر حسین، اشعار سیاسی این دوره جمع‌آوری شده است. متأسفانه در این کتاب چهار جلدی، بسیاری از اشعار مهم سیاسی، ذکر نشده و در بقیه‌ی موارد نیز نه تنها دسته‌بندی مناسبی از اشعار صورت نگرفته، بلکه ارتباط حوادث سیاسی و اشعار مربوطه نیز مورد تحلیل قرار نگرفته است. تنها کتابی که تا حدودی اشعار سیاسی این دوره را جمع‌بندی کرده است، کتاب «شعر جنبش نوین ایران» به کوشش صفر فدایی‌نیا می‌باشد. متأسفانه این کتاب بسیار مختصر است با این‌حال جمع‌آوری اشعار چریکی در یک مجموعه، خود غنیمتی است. اشعار جمع‌آوری شده در این مجموعه، اغلب از اشعار دهه‌ی پنجاه هستند. از مقالات خوبی که در مورد اشعار سیاسی این دوره نوشته شده، مقاله‌ی «نگاهی ناتمام به شعر متعهد» از شاهرخ مسکوب است، که در کتاب «گفتارهایی در فرهنگ ایران» چاپ شده است. همان‌طور که نگارنده‌ی مقاله متذکر شده است، تحقیقی است ناتمام.

در این کتاب سعی شده است با توجه به آثار موجود درباره‌ی این موضوع، تا حد ممکن اکثر اشعار سیاسی مربوط به جریان‌های مختلف مدّ نظر قرار گیرد و با توجه به اهمیت موضوع، نحوه‌ی بیان و چارچوب کار، نمونه‌ای از اشعار گوناگون ارائه شود. با این حال به علت عدم دسترسی به آثار برخی از شعرا، استفاده از تمامی آثار میسر نشد و همین مسئله نواقص و کمبودهایی را در پی داشت. از آن جا که بسیاری از اشعار سیاسی در دوره‌ی حکومت محمدرضا پهلوی به صورت غیررسمی و غیرمجاز چاپ و منتشر شده‌اند، و کتابخانه‌های دولتی و بعضاً عمومی چنین کتاب‌هایی را تهیه نکرده‌اند در حال حاضر دسترسی به این آثار بسیار مشکل است. امیدواریم در چاپ‌های بعدی کتاب، این نقص نیز برطرف شود.

احمد درستی

بخش اول

ادبیات و سیاست

پنج قرن قبل از میلاد، افلاطون هنگامی که در ترسیم «مدینه‌ی فاضله» از هنر و تأثیر آن بر مردم «مدینه» سخن می‌گفت، به اخراج شاعران و هنرمندان حکم کرد. وی شاعران و هنرمندان را فاسدکننده‌ی اخلاق عمومی می‌دانست و بر این باور بود که هنر و شعر به علت تحریک احساسات، به حقیقت نمی‌تواند دست یابد. از دید وی هنر و شعر را با عقل سر و کار نبود و آنچه با عقل سر و کار نداشت به حقیقت (که دست یافتن به آن برای رسیدن به سعادت ضروری است) راه نمی‌برد.

این حکم افلاطون (مشهورترین فیلسوف غرب) به مسأله تضاد بین ادبیات و سیاست اشاره می‌کند و این در حالی بود که خود افلاطون، سخن شاعرانه می‌گفت و از کلامی ادیبانه در بیان مقصودش بهره می‌جست. پس از او نیز بسیاری از اندیشمندان سیاسی با عبارات شاعرانه و ادیبانه به بیان اندیشه‌های خود پرداختند و تضاد چندانی در مسأله ندیدند. این بخش، در دو فصل جداگانه به بررسی رابطه‌ی ادبیات و سیاست می‌پردازد و در جستجوی جوابی برای سؤالاتی از این قبیل می‌باشد: رابطه‌ی ادبیات با جامعه چیست؟ کارکردهای اجتماعی ادبیات چه می‌باشد؟ آیا جامعه بر ادبیات تأثیر دارد؟ شعر و سیاست چه نوع ارتباطی با هم دارند؟ تعامل آن دو با هم چگونه است؟

فصل اول

ادبیات و اجتماع

ادبیات به عنوان یک پدیده‌ی فرهنگی، در جامعه به وجود می‌آید و در آن تطوّر می‌یابد و از طرف جامعه مورد قبول واقع شده یا طرد می‌شود. این پدیده نیز، همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، مثل آداب و سنن، شکل حکومت و ... نه تنها از تحولات جامعه تأثیر می‌پذیرد، بلکه بر تحولات جامعه تأثیر می‌گذارد؛ اما این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری به چه نحوی و تا چه میزان صورت می‌گیرد، محل تأمل است. فصل حاضر کوششی است در جهت تبیین این مسأله.

ادبیات چیست؟

ادبیات، برگرفته از کلمه «ادب» می‌باشد. در لغت، ادب را در معناهای متعددی از جمله؛ دعوت به مهمانی، زیرکی، نگهداشت حدّ هر چیز، آزر، خوبیِ پرورش، خوبی و درستی علم و دانش، لیاقت و شایستگی و معرفت^(۱) به کار برده‌اند. اما آنچه در این جا مدّ نظر است نه معنای لغوی کلمه، بلکه معنای اصطلاحی آن است. در معنای اصطلاحی با تعاریف متعددی از ادبیات روبه‌رو هستیم، در این جا، بدون این‌که در صدد ترجیح یکی از تعاریف بر دیگری باشیم، صرفاً برای روشن شدن مفهوم ادبیات، به برخی از تعاریف ارائه شده توسط صاحب‌نظران اشاره می‌کنیم.

«ادب» در معنای گسترده، به اعمال و تلاش‌هایی اطلاق می‌شود که انسان در اثر ممارست در آنها صاحب یکی از فضیلت‌های اخلاقی و نفسانی می‌شود.^(۲) همچنان‌که

۱. علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء)، فرهنگ نفیسی، جلد اول، تهران، کتاب‌فروشی خیام، تهران، [بی‌تا]، ص

۲. محمدرضا حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۹

از خود تعریف پیدا است این اعمال و افعال هم می‌تواند شامل فعالیت‌های جسمانی از قبیل ورزش و یا ریاضت‌هایی که از طرف ادیان یا فرقه‌های مذهبی ارائه می‌شود و هم شامل یادگیری علوم دینی و دنیایی باشد. دامنه و حوزه‌ی مشمول این تعریف بسیار گسترده است و امروزه چنین برداشتی از مفهوم ادبیات رایج نیست و اغلب صاحب‌نظران ادبیات را به علم خاصی اطلاق می‌کنند.

ادبیات در معنای محدود و مضیق به مجموعه‌ی دانش‌ها یا علوم ادبی گفته می‌شود و بعضاً به آثار ادبی نیز همین کلمه اطلاق می‌شود.^(۱) برخی، ادبیات را فن بیان نثات به وسیله الفاظ دانسته‌اند که در صدد ابلاغ یا انتقال فکری از ذهنی به ذهن دیگر است. در این فرایند (انتقال فکر از ذهن یکی به ذهن دیگری) دو عمل به‌طور همزمان انجام می‌شود، یکی بیان چیزی است، دیگری نمایش آن یا به تصویر کشیدن آن. به عنوان مثال، وقتی گوینده‌ای تلاش می‌کند آنچه را دیده یا درک نموده، برای مخاطبش بیان کند، در عین حال که به بیان مشهودات و مدرکات خود می‌پردازد، تصویری از آنها را به نمایش می‌گذارد که در ذهن مخاطب نقش می‌بندند. بنابراین در آن واحد هم چیزی بیان می‌شود و هم چیزی به نمایش درمی‌آید. در این جا می‌توان ادبیات یا همان فن بیان را به ترازویی تشبیه کرد که یک کفه‌ی آن را گوینده تشکیل می‌دهد و کفه‌ی دیگرش را شنونده. شاهین این ترازو عبارت از زبان است که وزن فکر را از یک کفه به کفه‌ی دیگر می‌رساند، هر چه این شاهین حساس‌تر باشد، سنگینی را بهتر و دقیق‌تر منتقل خواهد کرد. بنابراین تعریف، زبان جایگاه بسیار مهمی را در ادبیات دارد، چرا که تمام احساسات و ادراکات و افکار ما به وسیله‌ی الفاظ (که اجزاء تشکیل دهنده‌ی زبانند) منتقل می‌شود^(۲) (البته در ادبیات مکتوب که در این جا مدّ نظر است).

در تعریف دیگری ادبیات را نوعی از انواع انشاء به نثر یا نظم دانسته‌اند که هدفش فقط ابلاغ حقایق نیست، بلکه بیان داستان یا لذت خاطر بخشیدن به خواننده است با استفاده از نوعی تخیل آفریننده در کاربرد کلمات.^(۳) در این تعریف توجه عمده به هدف

۱. علی اکبر دهخدا، لغتنامه، جلد اول، چاپ اول از دوره‌ی جدید، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱۳

۲. لطفعلی صورنگر، سخن‌سنجی، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۵

۳. دیوید دیجز، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدیقیانی، علمی، تهران، ۱۳۶۶،

ادبیات است، یعنی ادبیات یا نوشته‌های ادبی نیز همان انشای منظوم و منثور می‌باشند، منتها انشاهایی که صرفاً در صدد بیان و ابلاغ حقایق یا مافی‌الضمیر گوینده نیست، بلکه در این نوع از نوشته‌ها تلاش عمده‌ی گوینده یا نویسنده‌ی آن است که مطلب خود را به گونه‌ای بنویسد یا بیان نماید که مخاطب از خواندن و یا شنیدن آن، در عین حال که به مطلب گوینده یا نویسنده پی می‌برد، متلذذ هم بشود، و گوینده یا نویسنده برای این‌که چنین احساس یا کیفیتی را در مخاطب خود به‌وجود آورد، تلاش می‌کند با کاربرد استعاره‌ی کلمات، نوعی تخیل را ایجاد بکند که بدون استعمال شیوه‌ی گفته شده، چنین مقصودی حاصل نمی‌شود.

برخی نیز ادبیات را مجموعه‌ی آثار مکتوبی دانسته‌اند که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر می‌کند.^(۱) در این تعریف اولاً توجه به آثار مکتوب و نوشته شده است، بنابراین گفته‌ها و نقل قول‌ها و ضرب‌المثل‌هایی که در بین مردم رواج یافته‌اند (بدون این‌که قبل از رواجشان نوشته شده باشند) از دامنه‌ی شمول این تعریف خارج می‌شود. ثانیاً به ماهیت ادبیات نیز توجه می‌شود. به این معنا که هر نوع فکر و خیالی جزو ادبیات محسوب نمی‌شود، بلکه تفکر و تخیلی ادبی خوانده می‌شود که دارای «نمط عالی»^{*} باشد. ثالثاً به نحوه‌ی تبیین نیز توجه می‌شود، یعنی تنها به صرف متعالی بودن یک اندیشه یا فکر نمی‌توان آن را ادبی به شمار آورد بلکه نحوه‌ی بیان آن نیز باید به بهترین و عالی‌ترین وجه باشد تا بتوان آن را «ادبی» دانست؛ اثری که دربردارنده‌ی چنین تفکری است جزو آثار ادبی یا ادبیات جهان محسوب می‌شود.

خلاصه آنکه ادبیات به معنای خاص به هر اثر شکوهمند و ممتازی اطلاق می‌شود که در آن عامل تخیل دخیل باشد و با دنیای واقعی نیز ارتباط معناداری داشته باشد.^(۲) در این تعریف نیز سه مشخصه برای یک اثر ادبی ذکر می‌شود، اول شکوهمندی و ممتازی اثر، دوم دخالت عامل تخیل و سوم ارتباط معنادار با دنیای واقعی. البته در مورد قبول ویژگی دوم و سوم اثر ادبی باید اعتدال را رعایت کرد. چه اگر هر کدام از این

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، جلد اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۶

*. «نمط عالی» ویژگی خاصی در اثر ادبی است که مطالعه‌ی آن نه تنها خیال و عاطفه‌ی مخاطب یا خواننده را منقلب می‌کند، بلکه عقل را هم دچار انفجار می‌کند و حس لذت و اعجازی توأم با وحشت و حیرت در انسان برمی‌انگیزد. رک به: عبدالحسین زرین‌کوب، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، علمی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۹

۲. جمال میرصادقی، داستان و ادبیات، نگاه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۱

ویژگی‌ها، بدون توجه به دو ویژگی دیگر، ملاک قضاوت ما قرار گیرد، نتیجه‌ای نامطلوب عایدمان خواهد شد و آثار ادبی را از منظر مکاتب افراطی که فقط یک جنبه‌ی «ادبی بودن» اثر را مدّ نظر قرار می‌دهند، می‌نگرد. از مجموع تعریف‌های ارائه شده می‌توان به یک جمع‌بندی در مورد تعریف ادبیات دست یافت و آن این‌که ادبیات فن بیان نیات است - به‌طور مکتوب یا شفاهی - به نحوی که دارای شکوهمندی و یا برخوردار از نمط عالی باشد و در عین حال که متضمن تخیل نویسنده است، ارتباط معنی‌داری با واقعیت‌های بیرونی هم داشته باشد.

مشخصات و ویژگی‌های بلاغی و هنری برخی آثار ادبی

پس از بیان تعاریف مختلف در مورد ادبیات، جا دارد که به برخی از ویژگی‌های آثار ادبی نیز اشاره کنیم، چون آثار ادبی دارای ویژگی‌های خاصی است که لزوماً با ویژگی‌های آثار غیرادبی (فلسفی، اجتماعی، علمی) یکسان نیست و چه بسا در تقابل و تضاد با آنها باشند. لذا در برخورد با یک اثر ادبی باید با ملاک‌های ادبی، به نقد و بررسی و توصیف آن پرداخت و نباید انتظار داشت مطلب یا موضوعی که در آثار ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد، عیناً مشابه و مطابق با آثار غیرادبی باشد. لذا برای آشکار شدن مطلب، ذیلاً به برخی از ویژگی‌های مهم آثار ادبی اشاره می‌شود.

گفتنی است که ممکن است یک اثر ادبی تمام این ویژگی‌ها را نداشته باشد یا بالعکس، بعضی از آثار غیرادبی (فلسفی، سیاسی...) برخی از این ویژگی‌ها را داشته باشد. ملاک برای تشخیص و تمیز آثار ادبی از غیرادبی، جمع‌بندی نهایی از ویژگی‌های کلی اثر می‌باشد نه یک ویژگی و مشخصه‌ی خاص. اما ویژگی‌های آثار ادبی:

۱- تلویحی بودن*

هر اثر ادبی و هنری تلویحی است، یعنی به اشاره اکتفا می‌کند. حتی اگر نویسنده در صدد باشد که توصیف کاملی را از موضوع مورد بحث خود ارائه بدهد، باز هم موفق نخواهد شد همه‌ی جزئیات را شرح دهد و باز هم چیزهای بیشتری هست که قادر به بیان آنها نیست، یا این‌که آگاهانه از بیان آنها خودداری می‌کند. زیرا که بنای زبان بر

«حذف و قصر» است. به طور مثال اگر فردی بخواهد هم اطاقی‌اش را متوجه زنبوری کند که از پنجره به درون آمده است، نیاز به خطابه‌ای طولانی ندارد، همین که با بیان یک کلمه «بیا»، «آهای»، یا یک حرکت، او را متوجه‌ی زنبور کند کافی است و مقصود حاصل شده است. در آثار ادبی نیز، چه بسا نویسندگان در صدد القای مقصودی است که با بیان چند جمله‌ی توصیفی یا شرح برخی از جزئیات، حاصل می‌شود و لزومی نمی‌بیند تمام جزئیات را (که ممکن است باعث خستگی و ملال خاطر خواننده نیز بشود) بیان کند.^(۱) به‌ویژه در مواردی خاص که حادثه‌ای یا داستانی یا آیه‌ای که بسیار مشهور است شاعر یا نویسنده در ضمن کلام، با اشاره‌ای کوتاه به آن، کل داستان یا حادثه را برای مخاطب تداعی می‌کند و در عین این‌که از اطاله‌ی کلام می‌پرهیزد، مطلب مورد نظر خود را با کمترین کلمه، القا می‌کند. استفاده از تلویح که موجب تداعی شدن داستان یا حادثه در ذهن مخاطب می‌شود، تأثیر شعر را بیشتر می‌کند.

۲- استفاده از سمبل‌ها

ادبیات به ارائه‌ی سمبل‌ها و نمونه‌های کلی خصلت‌های انسانی می‌پردازد. این نمونه‌های کلی، بیانگر و معرف نوع معینی از افراد انسانی با خصلت‌ها و عادت‌های خاص آن، در موقعیت‌های گوناگون می‌باشند و نویسنده در صدد است با ارائه‌ی این نمونه‌های کلی خصلت‌ها و خلق و خوی گروهی از افراد را در جامعه بیان کند، و در واقع این نمونه‌ها منعکس‌کننده‌ی واقعیت‌های اجتماعی است. قهرمان‌ها، نمونه‌های کلی هستند با جهان‌بینی کلی، رستم نمونه‌ی پهلوانی و سیاوش نمونه‌ی مظلومیت است.^(۲) علاوه بر ادبیات، دیگر انواع هنر نیز چنین خصلتی را دارند. وقتی نقاشی، تصویر تاجر خسیسی را بر روی پرده می‌کشد، یا زمانی که مجسمه‌سازی، پیکره‌ی پهلوانی را می‌سازد که اندامش در نهایت تنومندی و تناسب است، در صدد ارائه‌ی یک نمونه‌ی کلی است، و چه بسا فردی در جامعه نباشد که دقیقاً و جزء به جزء با مشخصات اثر هنری تطبیق بکند، ولی در این‌جا هنرمند تلاش می‌کند یک نمونه یا الگوی آرمانی ارائه دهد. در سینما و تئاتر نیز، اغلب با چنین نمونه‌های کلی روبه‌رو هستیم. هر یک از

۱. ژان بل سارتر، ادبیات چیست؟، ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، نشر زمان، تهران، [بی‌تا]،

صص ۱۰۲-۱۰۳

۲. میرصادقی، پیشین، ص ۲۹ و ۳۰

بازیگران، نماینده‌ی یکی از اقشار جامعه‌اند و کارگردان تلاش می‌کند از طریق عملکرد و رفتار بازیگران، اندیشه‌ها و افکار خود را به بیننده انتقال دهد و گاه چنان تصویری از افراد یا گروه‌های خاص در جامعه ارائه می‌دهد که بیننده ناخودآگاه در مقابل آن گروه‌ها موضع می‌گیرد، حال ممکن است این موضع علیه و یا له آن گروه‌ها باشد و حتی ممکن است مخالف نظر سازنده‌ی فیلم باشد.

۳- دوگانگی (ابداع آزادانه - نه تقلید محض)

ادبیات واقعیت‌های جهان واقع را بازآفرینی می‌کند. برای این منظور، در خلق واقعیت‌ها، از یک طرف چیزهایی را می‌آفریند که هرگز در جهان واقع نظیرشان وجود ندارد، بدین معنی که قهرمان یا شخصیت داستان چه بسا ساخته و پرداخته‌ی ذهن نویسنده باشد و دارای چنان خصوصیتی که به ندرت عین همان خصلت‌ها و ویژگی‌ها را بتوان در کسی سراغ داشت و از طرف دیگر چیزهایی می‌آفریند که شبیه افراد و اشیای دنیای واقعی است؛ رستم و سهراب شاهنامه در عین آن که شبیه هیچ پدر و پسری نیستند، اما در عواطف و احساسات فرزندی و پدری همچون دیگر افراد انسانی‌اند. در خلق اثر ادبی ابداع آزادانه‌ای صورت می‌گیرد اما در عین حال این ابداع، متکی بر واقعیت‌های جهان واقع است. خالق اثر ادبی در برخورد با واقعیت‌ها، گزینشی عمل می‌کند. حوادث و رویدادهای زندگی نتیجه و معلول عوامل متعددی هستند و حتی بسیاری از عوامل شکل دهنده به واقعیت، از دید ناظران پنهان می‌ماند. خالق اثر ادبی نیز از این قاعده مستثنی نیست و هنگامی که به بیان و شرح حادثه یا رخداد یا توصیف قهرمانی می‌پردازد، علاوه بر این که آگاهانه برخی از وجوه واقعیت خارجی را نادیده می‌گیرد، برخی از عوامل نیز که در پشت حوادث ظاهری قرار دارند، (همچون نیات واقعی و اندرونی قهرمان) از دید او نیز پنهان می‌مانند و هر قدر تلاش کند تا به واقعیت خارجی وفادار بماند، قادر به بیان و انتقال کامل آن به خواننده نخواهد بود، از آنجایی که غیرواقعی بودن حوادث و قهرمان‌های داستان، خواننده را از برقراری ارتباط بین حوادث داستان و عالم واقعی و به نوعی تطبیق و مقایسه‌ی آنها محروم می‌سازد، خالق آثار ادبی تلاش می‌کند میزانی از واقعیت را هم در خصوصیات و رفتار و کردار شخصیت‌های اثر و هم در نقل حوادث و رخدادها، مد نظر داشته باشد و در عین حال تلاش می‌کند با ابداع آزادانه، اندیشه‌ها و آرمان‌های خود را نیز به نحوی بیان کند و در نتیجه در بیشتر

آثار ادبی یک حالت دوگانگی به وجود می‌آید. اثر ادبی نه تقلید محض از واقعیت‌های جهان بیرونی است، و نه ابداع کاملاً آزادانه‌ی خالق اثر، بلکه حالتی است بینابینی، یعنی در عین حال که منعکس‌کننده‌ی واقعیت‌های دنیای بیرونی و جهان اجتماعی است، به علت ابداع و آزادی خالق اثر در گزینش حوادث و خصوصیات، به طرزى نه چندان واضح و چشمگیر از واقعیت‌های اجتماعی و جهان واقع فاصله می‌گیرد. با این وصف در آثار ادبی، نباید انتظار داشته باشیم حادثه‌ی تاریخی، همان طور که اتفاق افتاده، نقل شود یا قهرمان تاریخی همان گونه که بوده، مجسم شود، چون محتمل است خالق اثر، برای رساندن پیامی یا القای فکری به گزینش و احیاناً تغییر و بزرگ‌نمایی برخی حادثه‌ها و یا خصوصیات دست یازیده باشد. با این حال آثار ادبی، محصولات و فرآورده‌های اجتماعی و بشری هستند و آفرینندگان آثار ادبی در متن جامعه انسانی قرار دارند و از شرایط و حوادث اجتماعی تأثیر می‌پذیرند و به گونه‌ای، این شرایط و حوادث را در آثار خود انعکاس می‌دهند و می‌توانند نشانگر و بیان‌کننده‌ی اوضاع اجتماعی و تحولات آن باشند.

رابطه‌ی ادبیات و اجتماع

حال که تعریف و مشخصات و ویژگی‌های آثار ادبی تا حدی مشخص شد، می‌توان به مسئله رابطه‌ی ادبیات با جامعه پرداخت. در بررسی رابطه‌ی ادبیات و اجتماع، خالق اثر، حامیان و مخاطبانش به عنوان اعضای اجتماع از یک طرف، و خود اثر به عنوان یکی از نمودهای اجتماع، از طرف دیگر مورد توجه قرار می‌گیرند. نویسنده و هنرمند، همچون دیگر افراد انسانی در جامعه، از تحولات و تغییرات اجتماعی برکنار نبوده و از آنها متأثر می‌شود. متفکران مارکسیست برای طبقه‌ی اجتماعی نویسنده، اهمیت خاصی قائل هستند و هر نویسنده را سخنگوی طبقه‌ای می‌دانند که بدان تعلق دارد. مثلاً نویسنده‌ای را نماینده‌ی گروه دهقانان، دیگری را نماینده‌ی اشراف و آن دیگری را نماینده‌ی طبقه‌ی متوسط یا کارگران به شمار می‌آورند و بر این باورند که جایگاه طبقاتی نویسنده، خودآگاه یا ناخودآگاه، مهم‌ترین تأثیر را در گرایش‌های ادبی وی خواهد داشت. طبق اصل پلخائف ساختار طبقاتی جامعه و روان‌شناسی اجتماعی (که آن هم در نتیجه‌ی منافع طبقاتی شکل گرفته)، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در آثار ادبی دارد و هر اثر ادبی

را غالباً آمیزه‌ای از عناصر مختلفی می‌دانند که در آنها تأثیرات طبقات گوناگون اجتماعی بر نویسنده هویداست و معتقدند که پیوندهای هر اثر ادبی با روان‌شناسی این یا آن طبقه و یا گروه‌های اجتماعی بزرگ، عمدتاً از طریق محتوا مشخص می‌شود.^(۱)

در مقابل، گروهی دیگر منشاء اجتماعی نویسنده را در مسائلی که ایدئولوژی، وابستگی و منزلت اجتماعی او را مطرح می‌کنند، بی‌تأثیر دانسته چرا که معتقدند نویسندگان، اغلب خودشان را به خدمت طبقات دیگر می‌گمارند و برای نمونه، اشعار درباری را ذکر می‌کنند که اغلب توسط شعرایی متعلق به طبقات پایین اجتماعی سروده شده‌اند. این شعرا اغلب ایدئولوژی و ذوق ولی‌نعمت‌های خود را پذیرفته‌اند.^(۲)

درباره‌ی نویسندگان علاوه بر طبقات اجتماعی، عده‌ای به گرایش‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی نویسنده توجه نموده، آن را جزو عوامل مهم دخیل در آفرینش آثار ادبی محسوب می‌دارند و در بررسی یک اثر ادبی، مراجعه به اظهار نظرها و گفته‌های نویسنده را در جاهای دیگر و در آثار غیرادبی یا در مصاحبه‌ها، عامل بسیار مهمی می‌دانند. البته این نظریه نیز مخالفانی دارد و آنان معتقدند که اظهار نظرها، تصمیم‌ها و فعالیت‌های نویسنده را، از آثار او و تبعات اجتماعی این آثار نباید جدا کرد، چون نویسندگانی وجود دارند که اظهارات و گفته‌هایشان با آنچه آثارشان نشان می‌دهد یکسانی و همخوانی ندارد و بالزاک را نمونه‌ی چشمگیر چنین جدایی و انفکاک می‌دانند. بالزاک گر چه از نظام کهن و اشرافیت و کلیسا سخت طرفداری می‌کرد، اما خصائص و تخیل او نشانگر تمایل وی به مال‌اندوزان و سفته‌بازان و قدرتمندان نوحاسته‌ی بورژوازی بود. نهایت این‌که بین نظر و عمل، میان بیان اعتقاد و قدرت خلاقه تفاوت بسیار وجود دارد. البته گفتنی است، نویسندگانی نیز وجود دارند همچون سارتر، که توانسته‌اند تا حد زیادی بین گفتار و اعتقادات و قدرت خلاقه‌شان هماهنگی ایجاد کنند و آثارشان را با توجه به رسالتی که برای نویسنده قائل بوده‌اند، پدید آورند. بنابراین نمی‌توان در بررسی یک اثر ادبی، اظهار نظرها و اعتقادات نویسنده را به کلی کنار نهاد، ولی از طرف دیگر نباید صرفاً به اظهار نظرها و اعتقادات نویسنده اکتفا نمود، بلکه عوامل مؤثر دیگر، همچون محتوای خود اثر، نیز باید مد نظر قرار گیرند.

۱. لوناچارسکی، درباره‌ی ادبیات، ترجمه‌ی ع نوریان، [بی‌جا]، شهابنگ، (۱۳۵۶)، ص ۹

۲. رنه ولک، نظریه ادبیات، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳

از دیگر عوامل جهت‌دهنده‌ی گرایش‌های ادبی نویسنده، ذوق و سلیقه حامیان و طرفداران وی است. در دوران باستان و قرون میانه، به علت نبود چاپ، آثار نویسندگان در تیراژ وسیعی انتشار نمی‌یافت و از آن جایی که نویسنده، مجبور به تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش بود، ناچار خود را تحت حمایت امیر، محتشم، سلطان و یا بزرگان مذهبی در می‌آورد و چون حامیان، تأمین‌کننده‌ی نیازهای وی بودند، نویسنده و یا هنرمند نیز ناگزیر مطابق ذوق ولی‌نعمت‌های خود به فعالیت می‌پرداخت. به همین دلیل در دوران قدیم، بسیاری از هنرمندان و شعرا را می‌بینیم که تمام ذوق خود را صرف کسب رضایت خاطر سلطان نموده‌اند و بسیار کم‌اند شاعران و هنرمندانی که مطابق ذوق خود و یا ذوق و خواسته‌های طبقات پایین دست جامعه به آفرینش آثار ادبی بپردازند.

اختراع صنعت چاپ و امکان نشر آثار هنرمندان و نویسندگان با تیراژهای وسیع، تا حدی این مشکل را برطرف نمود ولی در عین حال نویسنده‌ی امروزی نیز، برای این که آثارش بتواند فروش وسیعی داشته باشد و در بازار کتاب جایگاه مناسبی پیدا کند، مجبور است چه بسا مطالب را ساده و عوام‌فهم بنویسد و ذوق خود را با خواسته‌ها و انتظارات مخاطبانش تطبیق دهد؛ به خصوص که گسترش مطبوعات و دیگر وسایل ارتباط جمعی، امکان آگاهی نویسنده و هنرمند را از دیدگاه‌ها و انتظارات خوانندگان تا حد زیادی فراهم آورده است.

علاوه بر این که نویسنده به عنوان موجود اجتماعی، از جامعه تأثیر می‌پذیرد، خود ادبیات نیز، نهادی اجتماعی است و از زبان (که آفریده‌ی اجتماع می‌باشد) به عنوان وسیله‌ی بیان بهره می‌برد. برخی از انواع ادبی، همچون شعر حماسی و دینی، از لحاظ ماهیت بیشتر جنبه‌ی اجتماعی داشته، مولود جامعه به حساب می‌آید، مدایح و مراثی نیز دارای هدف اجتماعی است و غایت آنها انتشار در بین طبقات و افراد مختلف جامعه است.^(۱) از این گذشته، ادبیات «زندگی» را به نمایش می‌گذارد و «زندگی» تا حدود زیادی یک واقعیت اجتماعی است، هر چند جهان طبیعی و دنیای درونی فرد نیز در ادبیات مورد تقلید واقع می‌شود. در واقع ادبیات زاده‌ی نهادهای اجتماعی خاصی است. و در جوامع ابتدایی شعر را نمی‌توان از آیین جادو، کار دسته‌جمعی و بازی تمیز داد.

همچنین ادبیات وظیفه یا فایده‌ای اجتماعی نیز دارد و نمی‌تواند صرفاً شخصی و فردی باشد، زیرا در این صورت نویسنده یا هنرمند نیازی به نوشتن و ثبت مطالب نمی‌دید.

در خصوص رابطه‌ی ادبیات و اجتماعات، بحث‌های جامعه‌شناسی معرفت، اساسی هستند. همچنین می‌توان به کتاب «ایدئولوژی و یوتوپیا» مانهایم و نیز آثار نویسندگان مکتب فرانکفورت و به‌ویژه تئودور آدورنو نیز مراجعه کرد. اینان در خصوص ادبیات و هنر و اجتماع و سیاست، آثار اساسی آفریده‌اند.

درباره‌ی تأثیرات اجتماع بر آثار ادبی دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. پیروان مارکس به مسئله ارتباط ادبیات با محیط و طبقات اجتماعی و همچنین نوع اقتصاد رایج و شیوه‌ی تولید توجه می‌کنند و توسعه و رشد ادبیات و جامعه را از لحاظ پیوندی که بین انسان، کار، طبقه و ابزار وجود دارد، بررسی می‌کنند. واقع‌گرایی سوسیالیستی ادبیات را محصول مبارزات طبقاتی در جامعه می‌داند. اینان بین شیوه‌ی خاص تولید و ظهور گرایش‌ها و آثار ادبی خاص، ارتباطی تنگاتنگ می‌بینند.

از دیگر کسانی که در مورد تأثیر اجتماع بر ادبیات تحقیق کرده‌اند؛ «هیپولیت تِن» و «راتزل» می‌باشند. تِن، سه عامل نژاد، محیط و زمان را در خلق آثار ادبی مهم می‌شمارد. وی نژاد را عبارت از مجموع استعدادها و صفات موروثی و ذاتی می‌داند که انسان با آنها متولد می‌شود و این کیفیت معمولاً با تفاوت‌های آشکاری در روحیات و ساختمان جسمانی همراه می‌گردد. و محیط را مجموعه‌ی کیفیات طبیعی و جغرافیایی به حساب می‌آورد.

«راتزل» از بین این سه عامل، به عامل محیط بیشتر اهمیت می‌دهد، و آن را مبدأ و منشأ تمام اختلافات در بین اقوام عالم می‌داند. در ادبیات نیز، شاعری که در محیط بحری همچون یونان پرورش یافته از استعاره‌ها و تشبیهاتی استفاده می‌کند که با استعاره‌ها و تشبیهات یک شاعر عرب (که عموماً در خشکی‌ها و صحراها پرورش یافته است) بسیار متفاوت است. تشبیهات و توصیفات شاعر هندی، اغلب با تشبیهات و توصیفات شاعر سوئدی فرق می‌کند. با این حال راتزل در مورد تأثیر محیط مبالغه کرده است، چون همان طور که هگل اشاره کرده است، یونانیان و ترکان در محیط یونانی زیسته‌اند، اما ترکان موفق به خلق آثار ادبی بزرگ همچون آثار ادبی یونانی نگشته‌اند. در مورد نژاد نیز، بر عقیده‌ی «تِن» اشکالاتی وارد است. مسئله اصالت نژاد مورد

انکار و تکذیب شدید اکثر اندیشمندان و محققان قرار گرفته و دانشمندان در صحت تأثیر آن بر آثار ادبی ابراز تردید نموده‌اند. در مورد زمان، گرچه نمی‌توان تأثیر و دخالت زمان در خلق آثار ادبی را انکار کرد، اما بسیاری از هنرمندان و نویسندگان بزرگ، فراتر از زمان خود رفته‌اند و استعداد و فکر خود را در حد آگاهی زمانه محدود نگاه نداشته‌اند، و از همین روست که افکار و آثار آنها اغلب برای مردم زمانه‌ی خودشان غریب و بدعت‌آمیز جلوه می‌نموده و حتی گاه مورد نفرت و بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند.^(۱)

گرچه عوامل یاد شده در پیدایش آثار ادبی تأثیر دارند، ولی هیچ یک به تنهایی نمی‌تواند عامل تعیین‌کننده باشد. بنابراین در بررسی آثار ادبی از دیدگاه جامعه‌شناختی باید همه‌ی این عوامل (شیوه‌ی تولید، تقسیم‌بندی طبقاتی جامعه، محیط، نژاد و زمان) را یکجا در نظر گرفت. از این گذشته، در کنار عوامل اجتماعی، دیگر عوامل نیز از قبیل خلاقیت‌های فردی، جذبه و الهام نیز مؤثر هستند. خودخواهی‌ها و خودنمایی‌های نویسنده نیز گوشه‌ای از احساسات او را تشکیل داده، محرک او برای نوشتن و خلق آثار ادبی به شمار می‌رود. با این حال هنرمندان و نویسندگان هیچ وقت به حال خود آزاد و رها نبوده‌اند و تنها نمی‌توان به این اکتفا کرد که اگر موضوعی را پسندیده یا نپسندیده‌اند، به دلخواه و خواست خودشان بوده است. هنرمندان بزرگ، اغلب نمایندگان صادق زمان‌های خودشان هستند^(۲) و آثارشان به عنوان مدارک اجتماعی و تصاویری از واقعیت اجتماعی می‌باشد و حسن ادبیات نیز به این است که ویژگی‌های هر عصر را به دقت ثبت می‌کند و عمده، گنجینه‌ی پوشاک، آداب و ابزار آلات مورد استفاده در یک دوره خاص تاریخی است و از آن می‌توان به عنوان سند اجتماعی در به‌دست آوردن نکات کلی تاریخ استفاده کرد.^(۳)

به هر حال آثار ادبی از تغییر و تحولات جامعه برکنار نمی‌ماند و شاید بسیاری از آثار مهم ادبی و همچنین نویسندگان بزرگ، در نتیجه‌ی دگرگونی‌های عظیم اجتماعی پدید آمده‌اند و اغلب شاهکارهای بزرگ ادبی نشانگر این دگرگونی‌هاست.^(۴) در دوره‌هایی

۱. زرین‌کوب، پیشین، صص ۴۵-۴۷

۲. نیمایوشیج، ارزش احساسات، بنگاه صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۸

۳. ولک، پیشین، ص ۱۱۰

۴. لوناچارسکی، پیشین، ص ۲۸

که جامعه از نظر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در حالت سکون و یا عدم تحرک قرار دارد و با تغییر و تحولات مهم روبه‌رو نیست کمتر آثار بزرگ ادبی خلق شده‌اند. در کشورها و مناطقی که تحولات اجتماعی زیادی رخ داده است، نویسندگان و هنرمندان، آثار ادبی بسیاری را با سبک‌های گوناگون خلق کرده‌اند. شاید یکی از علل مهم پیدایش سبک‌ها و نحله‌های مختلف ادبی و علمی در اروپا، همین امر باشد. چراکه نویسندگان و شخصیت‌های مهم، در کوران حوادث و تحولات عظیم اجتماعی تربیت می‌شوند و از این‌رو شخصیت‌های با اهمیت‌تر، متولد شده از تحولات با اهمیت‌ترند.^(۱) هر چه قدر چنین تحولاتی زیادتر باشد، شخصیت‌های مهم و در نتیجه آثار ادبی مهم، زیادتر خواهد بود.

تحولات اجتماعی، علاوه بر این‌که باعث به‌وجود آمدن آثار مهم ادبی می‌شوند، احساسات نهفته در آن آثار را نیز تغییر می‌دهند و حتی می‌توان گفت که در هیچ جای دنیا آثار هنری و احساسات نهفته در آنها، عوض نشده‌اند مگر به دنبال عوض شدن شکل زندگی اجتماعی.^(۲) چنان‌که در کشورهای غربی، با پیدایش عصر جدید که از لحاظ اقتصادی با روح سرمایه‌داری و از لحاظ فلسفی با اومانیسم، مشخص می‌شود، انسانی به ظهور می‌رسد که افق خاک، منظرش را پر کرده و از عالم، بیشتر به آن چیزی اعتنا دارد که راه تصرف تکنولوژیک او را بر طبیعت هموار سازد.^(۳) ناچار در چنین جوامعی هنرمند و نویسنده نیز به مقام یک کارگر صنعتی تنزل یافته و تلاش می‌کند زندگی خود را، بر طبق قانون عرضه و تقاضا، تأمین و اداره نماید و بنابراین مجبور است^(۴) بر اساس خواست و پسند خوانندگان خود بنویسد و همان‌طور که گذشت، اغلب خوانندگان امروزی، به جای اندیشیدن در مسائل متافیزیک به عرصه‌ی خاک چشم دوخته‌اند و به‌طور کلی بشر از اندیشیدن درباره‌ی متافیزیک طفره می‌رود و در این بین هنرمند نیز ناچار است در همین سطح بنویسد؛ چراکه اغلب از راه فروش آثارش، تأمین معاش می‌کند. عصر جدید،

۱. نیما یوشیج، پیشین، ص ۴۶

۲. نیما، همان‌جا، ص ۴۵

۳. مرکز حفظ و نشر آثار دفاع مقدس، شهروند آسمانی، آوینی از جهاد تا شهادت، مرکز نشر آثار دفاع مقدس، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۱۱ و ۱۱۲

۴. ر. پوچولی، «جامعه‌شناسی نوپردازی»، در کتاب: گستره و محدوده‌ی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، به کوشش فیروز شیروانلو، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۶۲

عصر ادبیات تجاری و هنر صنعتی می‌باشد.^(۱) جامعه‌ی سوداگر جدید، در اثر احترام قایل شدن به موقعیت‌های اجتماعی و نیز تفکیک کار یدی از کار فکری، فرایند قرار دادن کوشش‌های هنری و ادبی، به جای فرآورده را نوعی خدمت تلقی می‌کند و هنرمند مجبور است برای گذران زندگی به حامیانش متکی باشد.^(۲)

کارکردهای ادبیات

ادبیات، گذشته از این‌که متأثر از جامعه و تحولات آن است، دارای کارکردهای اجتماعی نیز هست، اگر چه در نگاه اول چنین به نظر نیاید. برای بررسی این مسئله، به ناگزیر، کارکردها و فایده‌ی ادبیات به عنوان یکی از هنرهای هفت‌گانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس باید بدین سؤال پاسخ گوئیم که ادبیات چه وظیفه و یا چه فایده‌ای دارد؟ در مورد کارکردها و وظایف ادبیات نظرهای مختلف ارائه شده است. گروهی بر این باورند که در مورد هنر و ادبیات چنین سؤالی صحیح نیست و وظیفه هنر و ادبیات در خودش نهفته است. عده‌ی دیگری نیز تلاش می‌کنند برای هنرمندان و نویسندگان، رسالت و تکلیفی معین کنند که هنرمند و نویسنده در آن چارچوب فعالیت کند. دیگرانی نیز هستند که بدون تعیین تکلیف برای نویسنده، با مطالعه‌ی آثار ادبی، کارکردهای آن را تا حدی مشخص نموده و تبیین کرده‌اند. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود.

غالباً ادبیات را نوعی فلسفه یا افکار و اندیشه‌هایی می‌دانند که در پشت پرده یا «قالب» پنهان شده است.^(۳) در این نگرش، سودمندی ادبیات به این است که محتوای اندیشه‌ها و افکار متعدد باشد و چه بسا این افکار و اندیشه‌ها برای خواننده سودمند و در حیات اجتماعی او مؤثر افتد. فلسفه و محتوای عقیدتی اثر، باعث انسجام و یکپارچگی آن می‌شود و ارزش هنری اثر مذکور را تعالی می‌بخشد. در تاریخ ادبیات بعضاً آثاری یافت می‌شود که افکار و اندیشه‌ها درخشش خاصی دارند و چهره‌ها و شخصیت‌ها نه تنها بیانگر افکار و اندیشه‌ها هستند، بلکه تجسم آنها به شمار می‌روند و در واقع در چنین آثار؛ تصویر، مفهوم می‌شود و مفهوم، تصویر. البته باید توجه داشت

۱. همان جا، ص ۲۶۴

۲. همان جا، صص ۲۶۲-۲۶۳

۳. ولک، پیشین، ص ۱۲۰

اندیشه‌ای که نویسنده مطرح می‌کند اگر جذب زمینه‌ی اثر نشود، جز این که دست و پاگیر شود فایده‌ی دیگری نخواهد داشت.

نگرش دیگری ادبیات را منتقل‌کننده‌ی دانش می‌داند و شاید از اولین طرفداران این نگرش ارسطو باشد. وی می‌گفت: «شعر فلسفی‌تر از تاریخ است»، زیرا تاریخ اموری را که روی داده‌اند نقل می‌کند، اما شعر و ادبیات به‌طور اعم ناظر به امور محتمل است، یعنی حتی اموری که روی نداده‌اند، ولی امکان روی دادنشان وجود دارد بیان می‌کند و چشم‌انداز وسیعی را در برابر دیدگان آدمی می‌گشاید. این گروه ادبیات را کلی‌تر از تاریخ ولی جزئی‌تر از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌دانند.^(۱)

نگرش دیگری نیز وجود دارد که ادبیات را نه منتقل‌کننده‌ی دانش، که تعمیق بخش نگرش‌ها و ادراک می‌داند و معتقد است ادبیات ما را و می‌دارد تا آنچه را دیده‌ایم با دقت نگاه کنیم و یا از منظر نگارنده، دوباره ببینیم. از این دیدگاه وظیفه‌ی ادبیات، کمک به درک مشهودات ماست، و در واقع آنچه را که در عمل شناخته‌ایم در خیال می‌آوریم. عده‌ای نیز هستند که ادبیات را نه منتقل‌کننده‌ی دانش که نوعی علم محسوب می‌دارند. اینان می‌گویند اگر بر مبنای استفاده‌ی علوم از دستگاه علائم زبانی به دانش‌ها بنگریم با دو نوع گروه از علوم روبه‌رو می‌شویم. اول علمی که صورت استدلالی زبان را به کار می‌گیرد، دوم علمی که صورت نمایشگر آن را به کار می‌برند که ادبیات و هنر جزو مقوله‌ی دوم است. نوع نخست همان صدق [truth] است که بیشتر مورد نظر فلاسفه است و دومی شامل اساطیر دینی و شعر می‌باشد و در میان هنرها نیز، ادبیات از طریق بینش و نگاهی که به زندگی دارد و معمولاً هر اثر مهم و منسجمی از چنین بینشی برخوردار است، داعیه‌ی دست یافتن به حقیقت را دارد و حقیقت ادبی، حقیقتی است که در ادبیات وجود دارد، یعنی فلسفه‌ای که به صورت انتزاعی بیرون از ادبیات هست، اما در ادبیات به کار رفته یا از طریق ادبیات نشان داده شده، یا در ادبیات تجسم یافته است.^(۲)

علاوه بر دیدگاه‌های فوق، فواید و کارکردهای دیگری را نیز برای ادبیات ذکر کرده‌اند. از آن جمله تلطیف احساسات (تزکیه)، ترغیب جمعی و لذتبخشی همراه با

۱. ولک، پیشین، ص ۲۴

۲. ولک، پیشین، ص ۲۷

سودمندی است. که جهت پرهیز از اطالهی کلام، به همین مقدار اکتفا می‌شود. اما ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هنر و ادبیات به اندرون انسان‌ها توجه دارد و تلاش می‌کند از طریق نفوذ به درون شخص (خواننده یا مخاطب) او را متحول کند و با تحول فرد، جامعه متحول شود. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین نقش ویژه هنر و ادبیات، به تلاش و تکاپو و داشتن انسان جامع* (کامل) است تا «من» انسانی خود را تقویت نموده، در عرصه‌ی حیات فردی و اجتماعی به آرمان‌ها و خواسته‌های متعالی خود، جامعه عمل بپوشاند. ادبیات و هنر این کار را نه تنها از طریق منطق و استدلال، که از طریق تلقین و احساس و حتی ترغیب و اغراق انجام می‌دهد.^(۱)

نویسنده و جامعه

نویسنده به عنوان فردی از اجتماع، هم از جامعه و تحولات آن تأثیر می‌پذیرد و هم با عمل خود (نوشتن)، آگاهانه یا ناآگاهانه بر آن تأثیر می‌گذارد. هنر، تنها نسخه‌برداری صرف از زندگی نیست، که شکل‌دهنده‌ی آن نیز هست. مردم ممکن است زندگی خود را طبق الگوی قهرمانان افسانه، داستان و یا نمایشی طرح‌ریزی کنند. آنان چه بسا به اقتضای محتوای یک کتاب، عشق ورزیده باشند. در جنگ‌های آزادیبخش جانفشانی‌ها نموده، شجاعت‌ها از خود نشان داده باشند؛ و یا حتی ممکن است در اثر مطالعه‌ی اثری، خودکشی کرده باشند. با وجود این، بسیار مفید است که بتوان تأثیر ادبیات را بر رفتار مردم سنجید و نشان داد. مسلماً شاهنامه‌ی فردوسی در بیداری روح وطن‌پرستی ایرانیان تأثیر داشته، یا اشعار وطنی شعرای آزادیخواه دوره‌ی مشروطیت در تهییج و تحریک افکار انقلابیون بی‌تأثیر نبوده، اما سنجش و نشان دادن میزان نفوذ این اشعار و نوشته‌ها بسیار مشکل و شاید بتوان گفت غیرممکن است. چرا که اغلب افراد، کتاب‌ها و نوشتجات را در خلوت خود مطالعه می‌کنند و کمتر کسی از میزان تأثیر آن بر روحیات و ذهن و فکر مخاطب آگاه می‌شود و حتی ممکن است خواننده خود نیز متوجه چنین تأثیری نشده باشد و یا تأثیری را که کتاب بر او گذاشته، نتیجه‌ی عوامل دیگری بداند.

*. Whole man

۱. ارنست فیشر، ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی، ترجمه‌ی فیروز شیروانلو، جلد ۴، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۶

در کتاب‌های ادبی و تاریخی، نمونه‌هایی از تأثیر شعر و یا ادبیات را بر مخاطبان می‌توان دید، مثلاً شعری در بارگاه سلطانی خوانده می‌شود و سلطان تحت تأثیر احساساتی که به وسیله شعر القا شده است، دستور آزادی گناهکار محکوم به مرگی را صادر می‌کند.^(۱) نقل این داستان‌ها اگر چه نشانگر تأثیر اشعار بر مخاطب می‌تواند باشد ولی از جمع‌آوری این نقل قول‌ها نمی‌توان به قاعده‌ای علمی دست یافت و بر دیگر موارد تطبیق نمود، چرا که اولاً تعداد این داستان‌ها کم است و در ضمن شرایطی که این حوادث در آن‌جا اتفاق افتاده است، تکرار پذیر نیست.

بنابراین گر چه تأثیر ادبیات و نویسندگان بر جامعه و مخاطبان نمی‌توان انکار کرد، ولی از طرف دیگر نباید خیلی خوشبین باشیم که می‌توان میزان تأثیر یک نویسنده و یا کتاب خاصی را بر محیط اجتماعی و افراد نشان داد. شاید یکی از عللی که مشاجرات و مباحثات لفظی و قلمی زیادی در مورد تعهد اجتماعی نویسندگان میان صاحب‌نظران درگرفته است، آگاهی از تأثیر هنر و ادبیات بر جامعه باشد، و به همین دلیل افرادی چون سارتر، نویسندگان را موظف می‌دانند تا کاری کنند که هیچ کس از جهان بی‌اطلاع نماند. حتی سارتر معتقد است که سکوت نویسندگان نیز نوعی موضع‌گیری است زیرا وی، خاموش گردیدن را «دم در کشیدن» نمی‌داند بلکه «سرپیچیدن از سخن گفتن» می‌داند که آن‌هم نوعی سخن گفتن است.^(۲)

چه بسا بسیاری این نظر سارتر را نپذیرند و «هنر را برای هنر» بدانند و معتقد باشند که هنر باید از سیاست کنار بماند، ولی به گفته ی جرج آرول این عقیده که هنر باید از سیاست برکنار بماند، خود یک گرایش سیاسی است و هیچ کتابی از تعصب سیاسی، عاری نیست.^(۳) با این حال، طرح مسائل روزمره، مثل طرح‌های توسعه‌ی عمرانی و اقتصادی، به عنوان مسائل روز و به بهانه‌ی ملتزم بودن ادبیات به اجتماع، به جوهره‌ی ادبی و هنری آثار لطمه می‌زند و بهتر است که التزام از درون ذات بجوشد، نه آن که از بیرون بر وجود هنرمند و آثار او سایه افکنده باشد و همچون زائده‌هایی، در جای جای اثر، نمود بی‌فایده و ناخوشایند داشته باشد. به زور وارد کردن تعهد یا پیام در اثر،

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب مراجعه نمایند.

۲. سارتر، پیشین، ۴۴.

۳. شهروند آسمانی، ص ۱۰۸.

می‌تواند آن را تا حد یک «شعار نامه» و یا «تأیید نامه» پایین بیاورد. در این صورت نویسنده، جای یک مبلغ را می‌گیرد، در حالی که هنر با تبلیغ بسیار فرق دارد، زیرا هنر کشف صدق است ولی تبلیغ، ارائه‌ی صدق. مبلغ در صدد نیست آنچه را حقیقت دارد بیان کند (گرچه بعضی مواقع ناگزیر از آن است) بلکه تلاش می‌کند آنچه را می‌خواهند به عنوان حقیقت جلوه دهند، همان را به مخاطب ارائه نماید و آن را طوری ارائه دهد که مخاطب باور نماید؛ ولی نویسنده فرق می‌کند و اثر ادبی فرایندی است که این کشف در آن تجسم می‌یابد.^(۱)

خلاصه‌ی فصل

در این فصل ابتدا ادبیات به عنوان فن بیان نثات - مکتوب یا شفاهی - این گونه معرفی شد: ادبیات نوشته‌ای است شکوهمند و دارای نمط عالی، متضمن تخیل نویسنده است و ارتباط معناداری با واقعیت بیرونی دارد. سپس برخی از ویژگی‌های اثر ادبی از قبیل «تلمیحی بودن» و «نمادی بودن» بیان گردید. در ادامه به نظرات مختلف، در مورد رابطه‌ی اجتماع و ادبیات اشاره گردید و همان گونه که ذکر شد، برخی عامل طبقه‌ی اجتماعی نویسنده را در آفرینش آثار ادبی، مؤثر می‌دانند، و برخی دیگر به روابط تولید در جامعه توجه دارند و عده‌ای هم محیط زندگی نویسنده، نژاد و عصر حیات وی را از عوامل مهم و تعیین کننده به حساب می‌آورند. در این رابطه به نقش حامیان و مخاطبان نویسنده نیز در تعیین جهت‌گیری‌ها و ذوق نویسنده اشاره گردید. تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی نیز تأثیر خود را در آثار نشان می‌دهند و شاید بتوان گفت آثار مهم ادبی ثمره و نتیجه‌ی تحولات مهم اجتماعی‌اند.

کارکردهای ادبیات و یا به عبارتی تأثیر ادبیات بر جامعه نیز، قسمتی از مطالب این فصل است کارکردهای گوناگونی برای ادبیات ذکر شد، از آن جمله عده‌ای ادبیات را به عنوان نوعی فلسفه می‌دانستند که در پشت پرده یا «قالب‌های ادبی» پنهان شده است و برخی ادبیات را منتقل‌کننده‌ی دانش و برخی نیز آن را تعمیق بخش نگرش‌ها و ادراک انسان‌ها به حساب آورده‌اند. تلطیف احساسات (تزکیه)، ترغیب و لذتبخشی نیز از دیگر کارکردهای نامبرده شده‌ی ادبیات است.

با مشخص شدن رابطه‌ی اجتماع و ادبیات و نحوه‌ی تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر، در فصل بعد به شعر سیاسی پرداخته شده است. شعر به عنوان بخشی از ادبیات و سیاست به مثابه نمودی از فعالیت‌های اجتماعی بشری در نظر گرفته شده است و رابطه‌ی آن دو (شعر و سیاست) بررسی شده است.

فصل دوم

شعر سیاسی

در فصل پیشین به رابطه‌ی ادبیات و جامعه پرداخته شد و جنبه‌های مختلف موضوع، از دیدگاه‌های متعدد بررسی گردید. در این فصل، با توجه به زمینه‌ای که از مباحث پیشین مهیا شده است، جنبه‌ای از جامعه (سیاست) و جنبه‌ای از ادبیات (شعر) مورد نظر قرار گرفته، در صدد ارائه تعریفی برای شعر سیاسی هستیم. در حقیقت فصل حاضر، تلاشی است برای پاسخ دادن به سؤالاتی از قبیل: شعر سیاسی چیست و وجهی تمایز آن از اشعار غیرسیاسی (عرفانی، تغزلی) چیست؟ و یا به عبارت بهتر چه عاملی باعث می‌شود ما یک شعر را سیاسی بدانیم، در حالی که اشعار دیگر را غیرسیاسی می‌دانیم؟ و آیا شعر سیاسی انواع مختلفی دارد، یا این که فقط ما با یک نوع شعر سیاسی سروکار داریم و چنانچه دارای انواع مختلفی باشد آنها چه هستند و ملاک تقسیم‌بندی آنها چیست؟

به نظر می‌رسد، قبل از پرداختن به پاسخ سؤالات فوق، لازم است خود مفهوم شعر، ویژگی‌های مهم و عناصر سازنده‌ی آن، اهداف و کارکردهایش را از یک طرف و مفهوم سیاست و گستره‌ی آن را از طرف دیگر، به اجمال توضیح دهیم تا راحت‌تر و بهتر بتوانیم سؤالات مطرح شده را پاسخ گوئیم. بدین منظور، فصل حاضر را ابتدا با تعریف شعر آغاز نموده، سپس به بیان ویژگی‌ها و عناصر سازنده‌ی آن و کارکردها و اهدافش می‌پردازیم، آن‌گاه با بررسی و تعریف مفهوم «سیاست» و گستره‌ی آن این فصل را، ادامه داده، در نهایت با تعریفی از شعر سیاسی و انواع آن و ارائه نمونه‌هایی از هر کدام، به پایان می‌بریم.

تعریف شعر و عناصر سازنده‌ی آن

شعر بخش مهمی از ادبیات به شمار می‌رود، ادبیات را می‌توان تشکیل شده از نثر و نظم* دانست، بنابراین هر تعریفی از نظم را بپذیریم باید طوری باشد که نثر را از شمول آن خارج نماید، و اگر بتوانیم وجه تمایز نظم را از نثر بیان کنیم در واقع تا حدودی به تعریف شعر نزدیک شده‌ایم، و یا برعکس اگر بتوانیم از نثر تعریف دقیقی ارائه دهیم، آنچه می‌ماند (نظم) خواهد بود.

علمای عروض، وجه تمایز شعر را از نثر در وزن و قافیه می‌دانستند. آنان کلامی را که موزون و مقفی بود شعر نامیده، کلام غیرموزون را نثر می‌گفتند، در واقع علمای عروض بدون توجه به محتوای منظومه‌ها و فقط با توجه به فرم و شکل و قافیه، هر نوع کلام موزونی را شعر می‌نامیدند. حال ممکن بود این منظومه‌ها در مورد طبابت، نجوم، صرف و نحو و یا در مورد حماسه و افسانه‌ای تاریخی باشد اما دیگران وزن را به عنوان تنها تمایز شعر از نثر قبول نداشتند و اگر وزن را هم می‌پذیرفتند، به عنوان یکی از مشخصات شعر می‌پذیرفتند نه تنها مشخصه و ممیزه آن دو (نثر و شعر). لذا عده‌ای قید خیال‌انگیز بودن را نیز اضافه کرده و شعر را کلامی مُخِیَل دانسته‌اند. یعنی خیال‌انگیز بودن را لازمه‌ی شعر می‌دانستند و اگر کلامی حاوی عنصری از خیال نبود و به نحوی خواننده و مخاطب را به تخیل وا نمی‌داشت، اگر چه موزون و مقفی هم می‌بود، جزو شعر به حساب نمی‌آوردند. البته همان طور که قبلاً گفته شد همه این شرط را لازم نمی‌دانند، بدین دلیل که اولاً وجود وزن و آهنگ در شعر، خود متضمن خیال است و قافیه و تکرار آن نوعی آرامش می‌بخشد که در خیال و عاطفه تأثیر می‌گذارد، ثانیاً قید خیال‌انگیز بودن، کافی نیست، چراکه همیشه مخاطب شعر عواطف و احساسات نیست، بلکه عقل و منطق نیز گاهی مدّ نظر گوینده‌ی شعر است و شاعر در صدد است علاوه بر احساسات مخاطب، عقل او را نیز اقناع نماید.^(۱)

برخی نیز شعر را به اعتبار فایده‌ای که از آن برمی‌آید تعریف نموده‌اند، از این دید

*. نظم در این جا در یک معنای موسع، مورد نظر است و تنها به نظم عروضی محدود نمی‌شود و اشعاری را که دارای اوزان عروضی نیستند اما از یک نوعی موسیقی برخوردار هستند، دربرمی‌گیرد. همچنین کلام مخیل و دارای موسیقی مدّ نظر است.

۱. زرین‌کوب، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، جلد ۷، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۶.

فایده‌ی کلام، اظهار مافی‌الضمیر است از طرف گوینده به هریک از دو طریق خبر و انشا. اما گاه منظور گوینده از کلام، تنها اظهار مافی‌الضمیر نیست، بلکه می‌خواهد مجموع کلامش (حتی کوچکترین اجزای آن نیز)، در خیال و عاطفه‌ی شنونده یا خواننده تأثیر گذارد، خواه منتهی به اقناع و تحریک و تهییج دیگران شود (همچون خطابه)، و خواه، صرف تأثیر باشد مثل شعر و قصه. با این نگرش، در واقع وجه تمایز شعر از نثر، غیرعادی بودن شعر و عادی بودن نثر است. از این دیدگاه شعر نوعی کلام غیرعادی است که هدفش ایجاد تأثیر در دیگران است.^(۱)

برخی نیز وجه تمایز شعر را در تأثیرگذاری آن بر احساسات و عواطف می‌دانند. شاملو شعر را سخنانی می‌داند که از منطق و قیاس و تجربه می‌گذرد و بدون این‌که از آنها (منطق و تجربه) یاری بگیرد، مستقیماً احساسات و عواطف دیگران را تحریک می‌کند^(۲)، یعنی شعر را کلامی می‌دانند که بدون استعانت از منطق به تحریک کامل عواطف موفق شود. از این دیدگاه، آنچه در شعر اهمیت دارد نه منطقی و مستدل بودن آن است، بلکه تأثیرگذاری آن بر احساسات و عواطف می‌باشد.^(۳)

در تعریف دیگری نیز بر «بیان عاطفی» مسائل تأکید شده است. م. آزاد، شعر را بیان عاطفی از مسائل فکری، اجتماعی، فلسفی یا فردی تعریف نموده است. از این نگرش، آنچه که شعر را از انواع دیگر کلام متمایز می‌کند «عاطفی» بودن نحوه‌ی بیان آن است نه وزن و قافیه و تخیل.

با نگاهی به تعاریف ارائه شده، متوجه می‌شویم که هریک از صاحب‌نظران به وجه و ویژگی خاصی در شعر، اهمیت زیادی داده و آن را وجه تمایز شعر از دیگر انواع کلام دانسته‌اند. یکی دیگر غیرعادی بودن کلام را و برخی خیال‌انگیزی را و گروهی دیگر عاطفی بودن را و ... اما شاید بتوان گفت تعریفی که دکتر شفیعی کدکنی و آقای اسماعیل خوئی ارائه داده‌اند، اگر چه همه‌ی ویژگی‌های یاد شده توسط دیگران را در برنگیرد، حداقل بیشتر این مشخصات و ویژگی‌ها را در بردارد و جزو کامل‌ترین تعاریف در زمینه‌ی «تعریف شعر» است. دکتر شفیعی کدکنی شعر را نه تنها متضمن مسائل عاطفی

۱. همان جا، ص ۴۷

۲. علی‌اکبر ترابی، شعر نو: هنری در پیوند با تکامل اجتماعی، تبریز، نوبل، ۱۳۷۰، ص ۵۵

۳. همان جا، ص ۵۶

و خیال‌انگیز می‌داند که آن را، گره خوردگی این دو (عاطفه و تخیل) می‌داند و قید دیگری را نیز اضافه می‌نماید و آن هم عبارت است از «داشتن زبانی آهنگین» و می‌گوید «شعر گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است».^(۱) لذا اگر در کلامی عاطفه و تخیل به زیباترین شکل به هم گره خورده باشند ولی آن کلام آهنگین نباشد، آن را جزو اشعار نمی‌توانیم بشماریم و بالعکس.

آقای اسماعیل خوئی بر این تعریف دو قید دیگر نیز اضافه نموده، و شعر را «گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال در زبانی فشرده و آهنگین»^(۲) می‌داند و سه عنصر اصلی شعر را عبارت از؛ اندیشه، خیال و زبان دانسته‌اند. یعنی علاوه بر این که عنصر اندیشه را نیز به تعریف شعر اضافه نموده‌اند، در مورد نحوه‌ی بیان آن نیز علاوه بر آهنگین بودن، قید «فشرده بودن» را نیز اضافه کرده‌اند.

با پذیرش تعریف اخیر از شعر، نوبت به بررسی عناصر مهم و سازنده‌ی یک شعر می‌رسد. اما قبل از بیان آن عناصر، گفتنی است که ضرورتاً هر شعری تمام این عناصر را به بهترین وجه در خود ندارد، بلکه برخی از اشعار ممکن است یک یا دو عنصر را به بهترین نحو در خود داشته، در حالی که عناصر دیگر را یا نداشته و یا به صورت ضعیف و کمرنگ داشته باشد. لذا منظور از بیان آنها، این نیست که هر شعری باید تمام این عناصر چندگانه را حتماً دارا باشد و اگر فاقد آن باشد از حیطه‌ی شعر خارج می‌شود. مهم‌ترین عناصر سازنده‌ی شعر را؛ عاطفه، تخیل، زبان، آهنگ و شکل شعر تشکیل می‌دهند که به توضیح هر یک از این عناصر به صورت مختصر و جداگانه خواهیم پرداخت.

۱- عاطفه

عاطفه یا احساس عبارت است از زمینه‌ی درونی و معنوی شعر، به اعتبار این که شاعر به جهان بیرون و دنیای اطراف خود چگونه نگاه می‌کند^(۳) و چه نوع رابطه‌ای با آن برقرار می‌نماید. نحوه‌ی نگاه شاعر به دنیای بیرون خود (طبیعت، جامعه، انسان‌ها، ...) و برداشتی که از آن دارد و همچنین چگونگی ارتباطی که با آنها برقرار می‌نماید،

۱. محمدرضا شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، توس، تهران، ۱۳۵۹، ص ۹۳

۲. توابی، پیشین، ص ۵۶

۳. شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، ص ۹۴

مجموعه‌ی عواطف و احساسات شاعر را تشکیل می‌دهد و این احساسات و امیال درونی؛ خود را در شعر نشان می‌دهند. این احساسات و عواطف نیز سایه‌ای از شخصیت شاعر است. اگر شاعر تنها به خود و مسائل فردیش توجه دارد، شعر او نیز بیانگر «من» فردی و شخصی اوست، ولی اگر به مسائل جامعه، هم‌میهنان یا هم‌کیشان خود توجه داشته باشد، شعر او بیانگر «من» اجتماعی خواهد بود و اگر فارغ از «من» فردی و «من» اجتماعی، به مسائل و مشکلات حیات انسانی توجه داشته باشد، شعر او نیز بیانگر «من» انسانی خواهد بود و حتی عده‌ای شعر را فقط بیانگر روان جمعی انسان‌ها می‌دانند و آن را خواب کل بشریت دانسته و بیانگر آرزو و امیال کل انسان‌ها در همه جا و همه‌ی زمان‌ها دانسته‌اند و حداقل اعتقاد دارند که شعر باید این‌گونه باشد.^(۱) بی‌گمان مهم‌ترین عنصر شعر - که باید عناصر دیگر در خدمت آن باشند - همین عنصر عاطفه است، که زندگی و حیات انسانی را در صور مختلف خود ترسیم می‌کند و شعر هم چیزی نیست جز تصویری از زندگی و آن‌جا که عاطفه نباشد، پویایی و شور زندگانی هم نیست، و شعری که خالی از عاطفه باشد، شعر مرده است؛ هر چند عناصر دیگر در آن چشم‌گیر باشند.^(۲)

۲- تخیل

عبارت است از فعالیت ذهنی شاعر یا هنرمند برای کشف روابط پنهانی اشیا. شاعر از طریق تخیل، هم اشیا را از یکدیگر تمیز می‌دهد، و هم آنها را به نظام درمی‌آورد و نیز به تفکیک و ترکیب آنها می‌پردازد^(۳)، و بین اشیا و موجودات و یا حالاتی که در نگاه اول هیچ‌گونه ارتباطی میانشان نمی‌توان یافت، ارتباط برقرار می‌کند. این قوه به شاعر امکان می‌دهد بین مفاهیم و اشیا پل‌ی بزند و چیزهایی را که قبلاً با هم مرتبط نبودند، به هم ربط دهد و از آن طریق دنیای جدیدی خلق نماید. شاعر از طریق تخیل پی به عمق واقعیت نمی‌برد، بلکه علی‌البدل واقعیت را به مخاطب ارائه می‌دهد.^(۴) و نتیجه‌ی تخیل؛

۱. رضا براهنی، هنر و ادبیات امروز، (گفت و شنودی با براهنی و شاملو)، به کوشش ناصر حریری، کتابسرای بابل، بابل، ۱۳۶۵، ص ۹۷

۲. شفیعی کدکنی، پیشین، ص ۹۶

۳. دیوید دیبجز، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه‌ی غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، علمی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۷۹

۴. همان‌جا، ص ۱۱۱

تشبیهات و استعاراتی است که هر شاعر عرضه می‌کند و هر چه دامنه‌ی این استعارات و تمثیلات فزونتر و جدیدتر باشد، به همان اندازه شعر نیز پربارتر خواهد بود. نحوه‌ی زندگی شاعر و محیط اجتماعی و برهه‌ی تاریخی که شاعر در آن زندگی می‌کند، تا حد زیادی تعیین‌کننده‌ی دامنه و شکل استعارات و تمثیلات او هستند. گرچه قوه‌ی تخیل شاعر، باعث پربارتر شدن شعر او می‌شود، اما این زمانی است که تخیل شاعر با «بار عاطفی» آن نیز قرین باشد وگرنه تخیل صرف و عاری بودن از بار عاطفی چندان مؤثر نیست و احساسات و عواطف خواننده را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

۳- زبان

همان‌طور که گذشت شعر نوعی کلام است - کلامی غیرطبیعی - و کلام از طریق زبان و با حروف و کلمات و ساختار آن، بیان می‌شود، و شاعر مافی الضمیر خود را به وسیله‌ی کلمات و از طریق زبان بیان می‌کند. زبانی که شاعر از آن استفاده می‌کند، مشخص‌کننده‌ی میزان معلومات، پشتوانه‌ی فرهنگی و حتی علایق اوست. شاعری می‌تواند از اصطلاحات فلسفی - کلامی در شعر خود به نحو مطلوب بهره بگیرد که از آنها سر رشته داشته باشد، و شاعری که در شعرش واژه‌های بیگانه را به کار برد، سطح نازل آگاهی و نیز میزان دلبستگی‌اش به فرهنگ بیگانه را نشان داده است. زبان شعری از لحاظ دستوری (نحوی) نیز مهم است و استفاده‌ی به جا از فنون بلاغت و کاربرد اجزای گوناگون جمله در جاهای مناسب، باعث گیرایی و جذابیت کلام می‌شود.

۴- آهنگ

منظور از آهنگ تنها وزن شعر نیست، بلکه هر گونه تناسبی که در شعر وجود دارد، خواه صوتی باشد (مثل وزن شعر و یا تناسب میان برخی مصوّت‌ها و صامت‌ها) و خواه معنوی (مثل تضاد و طباق) جزو آهنگ شعر به شمار می‌آید^(۱) و اگر در حد اعتدال، به کار برده شوند نه به صورت تصنعی، بر ارزش شعر می‌افزاید. لزوماً هر شعری تمامی این آهنگ‌ها را در خود به همراه ندارد، در قدیم بیشتر بر وزن شعر یا موسیقی بیرونی شعر تأکید می‌شد، اما امروزه حتی شعر بی‌وزن یا سپید نیز سروده می‌شود، با این حال تناسب‌های دیگر در آنها همچنان رعایت می‌گردد، چرا که بدون رعایت آنها کمتر

۱. شفیع کدکنی، پیشین، ص ۱۰۲

می‌توان بین شعر و نثر تفاوت قائل شد. اشعار شاملو، نمونه برجسته‌ی این نوع شعر، یعنی شعر بدون وزن است.

۵- شکل

ساختار و یا قالب شعر به دو صورت مطرح می‌شود، اولی شکل ظاهری و طرز قرار گرفتن مصرع‌ها، ابیات و بندهای شعر در کنار هم، به اعتبار قافیه و ردیف (مثنوی، قصیده، مستزاد، بحر طویل) و دیگری «شکل درونی» یا «فرم ذهنی» است که عبارت است از نحوه‌ی پیوستگی عناصر مختلف یک شعر در ترکیب عمومی آن.^(۱) بسیاری از شعرهای قدیمی، به ویژه غزل‌ها، یکپارچگی و وحدت درونی لازم را ندارند و هر قسمت شعر مطلب مستقل و جداگانه‌ای را بدون ارتباط معنایی با دیگر قسمت‌های شعر بیان می‌کند. البته مولوی استثناست و در غزل‌های خود به یکپارچگی کل غزل توجه داشته و در دوره‌ی معاصر نیز، نیما بر قالب و شکل درونی شعر توجه بسیاری نموده است، و در آثاری که به شرح روش نوین خود در شعرسرایی پرداخته، بر این جنبه تأکید برزیده است.

گرچه یک شعر از عناصر مختلف تشکیل می‌شود، اما شعر موفق شعری است که بین تمام عناصر آن هماهنگی لازم وجود داشته باشد و همه‌ی این عناصر در خدمت ارائه تصویری قرار گرفته باشند که شاعر می‌خواهد نشان دهد یا بیان نماید. شاعری که حادثه‌ی غمناکی را وصف می‌کند، باید وزن متناسب با مرثیه و نوحه را به کار گیرد و اگر از یک وزن شاد استفاده نماید در رساندن مقصود خود آن طور که باید موفق نخواهد بود.

سیاست و گستره‌ی آن

امروزه سیاست در تمام شئون زندگی بشر حضور داشته هیچ بخشی از حیات انسانی را نمی‌توان یافت که از حیطه‌ی نفوذ سیاست و یا از اثرات آن برکنار مانده باشد. حکومت‌ها سعی می‌کنند لااقل برای حفظ قدرت خودشان، در جهت بهروزی و بهبود وضع زندگانی ساکنان و شهروندان تلاش کنند و طرح‌ها و برنامه‌هایی را به اجرا درآورند

که در نهایت سعادت افراد تابعه‌ی خود را تأمین نمایند. در اغلب کشورها از آموزش اطفال گرفته تا ایجاد فرصت‌های شغلی و تأمین زندگی از کار افتادگان و بازنشستگان، جزو وظایف دولت‌ها است. دولت‌ها نه تنها موظف به تأمین امنیت مرزهای کشور از تجاوز بیگانگان هستند، که موظف به تأمین منافع شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی وابسته به کشور خود نیز هستند. دولت‌های امروزی، حتی دولت‌های حداقل^{*}، نیز برنامه‌های کلان و راهکارهای اصلی و دراز مدت برای اداره‌ی جامعه تعیین می‌کنند و از طرق مختلف در زندگی افراد تأثیرگذار هستند.

حکومت‌ها، سیاست‌های کلان فرهنگی کشورها را تعیین می‌کنند و نیز دولت‌ها تعیین می‌کنند که شرکت‌های خصوصی و افراد غیردولتی می‌توانند در چه حوزه‌هایی فعالیت کنند و چه حوزه‌هایی در انحصار دولت خواهد بود. همچنین دولت‌ها می‌توانند با تأمین بودجه و هزینه‌ی فعالیت‌های هنری و فرهنگی، برخی از فعالیت‌ها را تشویق و حمایت نمایند و برخی دیگر را آگاهانه یا ناآگاهانه در تنگنا قرار دهند. اعمال ممیزی و سانسور نیز یکی از راه‌های نفوذ و دخالت دولت‌ها در امور فرهنگی است. دولت‌ها می‌توانند با ادعای حق مشروع نظارت بر اعمال مردم و جلوگیری از نشر اکاذیب و مطالب زیانبار؛ از تولید، نشر و پخش محصولات فرهنگی - هنری جلوگیری نمایند و یا محدودیت‌هایی ایجاد کنند. بنابراین حوزه‌ی فرهنگ نیز، همچون دیگر حوزه‌های اجتماعی، نه تنها از نفوذ و تأثیر سیاست برکنار نیست، که به‌طور مستقیم تحت تأثیر برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی قرار دارد.

با مشخص شدن تأثیر و نفوذ سیاست در شؤون مختلف زندگی انسانی، به‌ویژه حوزه‌ی فرهنگ (که ادبیات و شعر را نیز شامل می‌شود) تعریف سیاست و تعیین قلمرو آن ضروری به نظر می‌رسد، تا بهتر بتوان در مباحث آینده وارد شد. بنابراین سعی می‌شود اول برداشت خود را از سیاست بیان نموده، سپس وجه تمایز امر سیاسی از غیرسیاسی را مشخص کرده، در نهایت حادثه‌ی سیاسی را تعریف کنیم.

واژه‌ی سیاست دربرگیرنده‌ی معانی متعددی از قبیل تدبیر امور جامعه، حکومت،

*. منظور از دولت‌های حداقل، دولتی است که اداره‌ی اغلب امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را به خود مردم با همان بخش خصوصی واگذار می‌کنند. تعداد کارکنان و حقوق‌بگیران این دولت‌ها در مقایسه با دولت‌های رفاهی بسیار کمتر است.

ریاست، امر و نهی، تنبیه و سزا، و پروراندن^(۱) است. این گستردگی معنای لغوی واژه‌ی سیاست در مورد معنای اصطلاحی آن نیز به چشم می‌خورد. اندیشمندان علوم سیاسی و اجتماعی تعاریف گوناگونی را از آن ارائه داده‌اند. اندیشمندان عهد قدیم سیاست را در معنای «تدبیر امور مدینه» به کار می‌بردند، اما امروزه گرچه برداشت‌ها و تعاریف از سیاست بسیار متعدد است ولی عمدتاً سیاست را به عنوان «علم قدرت» می‌شناسند. ماکس وبر، جامعه‌شناس برجسته آلمانی سیاست را به معنی تلاش و تقلایی برای سهم شدن در قدرت و یا اقدامی به منظور تأثیرگذاری در توزیع قدرت میان دولت‌ها و یا میان گروه‌ها در درون یک دولت، می‌داند.^(۲) هانس جی. مورگنتا،* سیاست را مبارزه برای کسب و حفظ و افزایش قدرت می‌داند.^(۳) دیوید ایستون سیاست را توزیع آمرانه‌ی ارزش‌ها معرفی می‌کند، که کلمه‌ی «آمرانه» دلالت بر کاربرد زور و اجبار دارد.

برخی تعاریف نیز به جنبه‌ی اثباتی و «نفیی» مسئله توجه کرده و سیاست را در دو وجه اثباتی و «نفیی» تعریف نموده‌اند. در وجه اثباتی «سیاست به منزله‌ی سامان دادن به امور مدینه و به معنای حفظ شئون آن» تلقی شده و در وجه نفیی، سیاست به «معنای تنبیه بوده تا آنتهایی را که در چارچوب نظم عمل نمی‌کردند اصلاح شوند».^(۴) در تعریف دیگری، سیاست را «رهبری صلح‌آمیز یا غیرصلح‌آمیز روابط میان افراد، گروه‌ها و احزاب (نیروهای اجتماعی) و کارهای حکومتی در داخل یک کشور و روابط میان یک دولت با دولت‌های دیگر در عرصه‌ی جهانی» دانسته‌اند.^(۵) در این تعریف تأکید اصلی بر رهبری روابط میان افراد، گروه‌ها و ... است که با اشاره به کارهای حکومتی نیز سعی شد تا تعریف کامل‌تر شود.

نگاهی به تعاریف ارائه شده در بالا، نشانگر آن است که دو برداشت عمده از

۱. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، فلسفه‌ی سیاست (از سلسله دروس اندیشه‌های بنیادین اسلام، ۶)، مؤسسه ... قم، ۱۳۷۷، ص ۱۵

۲. ج.ج. شوارتز منتل، ساختارهای قدرت، (مقدمه‌ای بر علم سیاست)، به کوشش ناصر جمالزاده، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹

*. Hans. J. Morgenthaw

۳. هانس ج. مورگنتا، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۵

۴. فرهنگ رجائی، معرکه‌ی جهان‌بینی‌ها، نشر احیای کتاب، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۱

۵. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، ج دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۰

سیاست در بین اندیشمندان وجود دارد، یک برداشت محدود و یک برداشت وسیع و گسترده. در برداشت اول سیاست را علم قدرت و یا علم دولت معرفی می‌کنند و در برداشت دوم سیاست را «رسیدگی به امور عمومی مردم»^(۱) می‌دانند. اگر برداشت دوم را بپذیریم، در آن صورت هرگونه فعالیت فردی، خانوادگی، گروهی، صنفی و حزبی جزو فعالیت‌ها و اعمال سیاسی محسوب می‌شوند. اما اگر برداشت اول را بپذیریم به نظر می‌رسد حوزه‌ی سیاست را بسیار محدود کرده‌ایم. خلاصه این‌که سیاست را می‌توان گسترده‌تر از علم قدرت و یا علم دولت فرض نمود، اما نه آن چنان که هر علمی را سیاسی بدانیم.

افراد مختلفی سعی کرده‌اند «عمل سیاسی» را تعریف نموده و از کارهای غیرسیاسی همچون «کار اداری» یا «کار اجتماعی» متمایز کنند. دیوید ایستون عملی را سیاسی می‌داند که «مستقیماً به صورت‌بندی و اجرای تصمیمات اجباری یک نظام اجتماعی مربوط باشد».^(۲) از این نقطه نظر تصمیمات اجباری که در واحدهای مختلف اجتماعی، مانند خانواده‌ها، قبایل، انجمن‌ها، مؤسسات و ... گرفته می‌شود جزئی از اعمال سیاسی محسوب می‌شوند. شاید با اضافه کردن بعضی قیود بتوان این تعریف را محدودتر نمود و عمل سیاسی را به «مجموعه‌ی فعالیت‌هایی که به گرفتن تصمیمات مورد توجه کل جامعه و یا شعبه‌های اصلی آن مربوط می‌شوند، اطلاق نمود» و یا همان‌طور که ژ. اسمیت می‌گوید: «عمل اجتماعی وقتی عمل سیاسی است که در جستجوی کنترل یا تأثیر بر تصمیمات مربوط به امور عمومی یعنی سیاست‌گذاری باشد».^(۳)

عمل سیاسی را هر چه بنامیم، ناگزیر این اعمال در داخل «سیستم سیاسی» انجام می‌شوند، نه در عالم خیال و انتزاع و یا جدا از دیگر انسان‌ها و سیستم سیاسی ناظر به «هر نوع الگوی روابط مداوم بشری است که در آن تا حد مشخص قدرت و حکومت یا اقتدار وجود داشته باشد».^(۴) با پیچیده‌تر شدن این سیستم‌ها، نقش‌های سیاسی به وجود می‌آید، در این میان کسانی که برای مردم مقررات و قوانین وضع نموده و یا به تفسیر و

۱. اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه‌ی حسین بشیریه، نشر نی، ج دوم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۱

۲. ژرژ بالاندیه؛ انسان‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی فاطمه گیوه‌چیان، نشر آرن، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۰

۳. همان جا، ص ۳۹

۴. رابرت دال، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه‌ی حسین ظفریان، بی‌نا، تهران، ۱۳۷۴، ص ۸

اجرای آنها می‌پردازند، بارزترین نقش‌های سیاسی را عهده‌دار هستند. با این وجود اینها تنها کسانی نیستند که نقش سیاسی دارند، بلکه امروز در اغلب کشورها، شهروندان هر کدام به نحوی در اداره‌ی امور کشورها، شهرها، باشگاه‌ها و احزاب مشارکت داشته و کمابیش نقش سیاسی دارند.

شعر سیاسی

همان‌طور که در تعریف سیاست اجماع نظری بین صاحب‌نظران به چشم نمی‌خورد، در تعریف «شعر سیاسی» نیز چنین مسئله‌ای وجود دارد و شاید یکی از علت‌های آن ثابت نبودن موضوعات سیاسی است. موضوعی که در بیست سال پیش سیاسی محسوب می‌شد ممکن است امروزه در شمار موضوعات غیرسیاسی قرار گیرد و صرفاً به عنوان یک موضوع اقتصادی یا فرهنگی مدّ نظر قرار گیرد. مسئله‌ی حقوق زنان، امروزه در اغلب کشورهای جهان سوم، نه یک مسئله‌ی حقوقی بلکه یک مسئله‌ی سیاسی به شمار می‌رود و مسئله‌ی حقوق بشر نیز همین‌طور. در حالی که چنین مسئله‌ای در قرن پیش در این کشورها یا اصلاً مطرح نبود و اگر مطرح بود به عنوان یک مسئله‌ی حقوقی و حداکثر به عنوان یک مسئله‌ی فقهی، فلسفی یا کلامی مطرح می‌شد، اما امروزه به واسطه‌ی تغییر و تحولاتی که در جوامع بشری رخ داده است، این مسئله به صورت یک مسئله‌ی سیاسی مطرح می‌گردد.

به هر نحو، تعاریف مختلفی برای شعر سیاسی مطرح شده و هر کدام از زاویه‌ای به این اشعار نگریسته و بر آن اساس تعریفی ارائه داده‌اند. و حتی برخی نیز به علت تغییر موضوعات سیاسی در هر دوره و هر منطقه، ترجیح داده‌اند که در مورد تعریف شعر سیاسی سکوت کنند. با این وجود افرادی به تعریف شعر سیاسی پرداخته‌اند که از آن جمله «علی‌رضا قلی» شعر را به دو اعتبار سیاسی می‌داند؛ اول این که به صورت مستقیم درباره‌ی قدرت سیاسی و اعمال قدرت و اشتراک در قدرت یا نقد آن بحث کند و دوم این که نسبت به نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و معرفتی دیگر که رو در رو (در تقابل) با نظام سیاسی هستند، اظهار نظری بنماید که در این صورت نیز سیاسی خواهد بود و اما

به صورت غیرمستقیم.^(۱) از این دیدگاه، دو نوع شعر سیاسی وجود دارد، آن که مستقیم درگیر با قدرت سیاسی است و آن که به‌طور غیرمستقیم با قدرت سیاسی از طریق تقویت یا به چالش کشیدن نظام‌های معرفتی جامعه سروکار پیدا می‌کند.

در تعریفی دیگر، شعری سیاسی محسوب شده که در باب مسائل روز با یک جهت‌گیری فکری، به نقد و بررسی مسائل مبتلا به جامعه بپردازد که مبتنی بر رویدادهای اجتماعی باشد.^(۲) در این تعریف علاوه بر جمله‌بندی غیردقیق، مفاهیم تعریف نشده و با معنای بسیار گسترده به کار برده شده است. مفهوم مسایل روز، بسیار گسترده است، چون ممکن است شامل مسائل اقتصادی، بهداشتی، نظامی و فرهنگی نیز باشد، همچنین آوردن کلمه‌ی رویدادهای اجتماعی نیز نشانگر آن است که نویسنده از شعر سیاسی، همان «شعر اجتماعی» را قصد نموده است، در حالی که بین این دو رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق جاریست، یعنی این که هر شعر سیاسی لزوماً اجتماعی است اما هر شعر اجتماعی لزوماً شعر سیاسی نیست.

در تعریفی دیگر، آن نوع شعری را شعر سیاسی دانسته‌اند که یا نقدی به امور مربوط به حاکمیت باشد و یا به تشریح حریم مفاهیم زیربنایی تفکر سیاسی پرداخته باشد؛ که در نوع اول شاعر با مصادیق سیاسی سروکار پیدا می‌کند و در نوع دوم با مفاهیم.^(۳) با قبول این تعریف، در نوع اول فقط اشعاری که ناقد حاکمیت هستند جای می‌گیرند و اشعاری که ممکن است به طرفداری از حاکمیت موجود سروده شده باشد از شمول این تعریف خارج می‌شوند.

علاوه بر آن، دو تعریف دیگر نیز وجود دارند که دامنه‌ی شعر سیاسی را بسیار گسترده تعیین نموده‌اند. اولین تعریف از رابرت هالبرگ است؛ وی شعری را سیاسی می‌داند که درباره‌ی اوضاع و احوال اجتماع و قابل تغییر باشد، یعنی در مورد اموری که طبیعی نیستند، بلکه در حیطه‌ی عملکرد بشر و با تلاش و اراده‌ی او قابل تغییر هستند، و شاید این تعریف (همان‌طور که آقای ضیاء موحد نیز اشاره نموده‌اند) مبتنی بر این

۱. علی رضاقلی، «مبادی و مبانی شعر سیاسی»، کیان، ش ۱۳.

۲. کیانوش مایلی، «بررسی اجمالی شعر سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی»، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۷۴/۳/۳۰.

۳. محمدرضا درخشنده، بررسی شعر سیاسی ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰ ه. ش، استاد راهنما: باقر عاقلی، رساله‌ی کارشناسی ارشد - دانشگاه امام‌صادق (علیه السلام)، صص ۵ و ۴.

برداشت از امر سیاسی باشد که هر آنچه قابل تغییر با آرای مردم یا قدرت بیرونی است یک امر سیاسی محسوب می‌شود. البته تا چه حد این برداشت از امر سیاسی قابل قبول باشد جای تأمل دارد.^(۱)

اما تعریف دوم یا برداشت دوم از شعر سیاسی، دامنه‌ی شعر سیاسی را گسترده‌تر از تعریف فوق مطرح می‌کند. طبق این برداشت شعر فی‌نفسه یک پدیده سیاسی به شمار می‌رود، چرا که وسیله‌ی برقراری ارتباط با دیگران است. طرفداران این نظریه یا طرح‌کنندگان چنین تعریفی از شعر سیاسی، «سیاست» را در مفهوم خاصی به کار می‌برند. اینان ارتباط انسان‌ها با یکدیگر را کار سیاسی می‌دانند چه این ارتباط، رابطه‌ی فرد با افراد خانواده‌اش باشد، یا با رئیس حزب و انجمنی که در آن عضویت دارد و بدین ترتیب انسان از همان لحظه‌ای که شروع به برقراری رابطه با دیگری می‌کند، فعالیت سیاسی‌اش آغاز می‌گردد.^(۲) ناگفته پیداست که هر نوع رابطه‌ای نمی‌تواند رابطه‌ای سیاسی باشد و با این مبنا نمی‌توان تعریف دقیقی از شعر سیاسی ارائه داد. چون با پذیرش این مبنا، مجبوریم هر نوع شعری را شعر سیاسی بدانیم، اگر چه این شعر، حدیث نفس شاعر در مورد خصوصی‌ترین مسائل زندگیش باشد.

در دانشنامه‌ی «شعر و فن شعر» پرینستون نیز تعریفی بدین مضمون از شعر سیاسی یافت می‌شود که: «شعر سیاسی شعری است که با مطالب عمومی یا امور عامه به ضمیمه‌ی حوادثی که از دلبستگی‌های خود شخص فرا می‌روند، سروکار دارد».^(۳) در این تعریف تأکید بر مسائل و حوادثی است که عمومی باشند نه خصوصی. شاعر زندگی شخصی و تجارب فردیش را نقل نمی‌کند، مگر این که خود درگیر مسئله‌ای سیاسی بوده باشد، یا این که از آوردن خاطره، قصد دیگری داشته باشد؛ مثلاً به رمز یا کنایه و اشاره بخواهد مطلبی را برساند.

مجموع تعاریف بالا، نشانگر اختلاف رأی صاحب‌نظران در مورد تعریف شعر سیاسی است، و شاید این اختلاف برخاسته از «تعریف سیاست» و «ماهیت امر

۱. ضیاء موحد، «شعر و شناخت»، مروارید، تهران، ۱۳۷۷، ص ۸۶

۲. ناصر پورقمی، «شعر و سیاست»، مروارید، ج سوم، تهران، [بی‌تا]، ص ۲۱

۳. Frank. J. Wanke & O. B. Hardison, The Princeton Encyclopedia Of Poetry and Politics. Princeton , University Press, 1974

سیاسی^۱ باشد و موقعی هم که در صدد تعریف واژه‌ی سیاست بودیم، این اختلاف نظرها آشکار شد. از طرف دیگر موضوع شعر سیاسی نیز همیشه ثابت نیست و بسته به مکان و زمان تغییر می‌کند. مجموع این مسائل باعث شده که تعریف شعر سیاسی بسیار گوناگون باشد، گرچه در علوم اجتماعی، در اغلب موارد چنین مشکلی وجود دارد و این مورد نیز مستثنی نیست.

هر تعریفی از شعر سیاسی، مبتنی بر برداشت ما از سیاست و امر سیاسی است. لذا تبیین این که «امر سیاسی» چیست؟ قدم اول در تعریف شعر سیاسی تلقی می‌شود. پیش از این، دو برداشت از امر سیاسی بیان شد که یکی عبارت بود از هر آنچه که قابل تغییر با رأی مردم یا قدرت بیرونی است، و دیگری روابطی که انسان‌ها با یکدیگر برقرار می‌کنند (نفس ارتباط با دیگران، یک امر سیاسی به شمار می‌رود). در کتاب «نظریه‌های سیاسی» امر سیاسی را «اموری دانسته‌اند که مربوط به دولت باشند»، این برداشت از امر سیاسی به‌طور ضمنی دلالت می‌کند بر این که مؤلف علم سیاست را همان «علم شناخت دولت» می‌داند و در واقع علم سیاست را با علم دولت یکی گرفته است.

امروزه اغلب اندیشمندان، علم سیاست را علم قدرت تعریف می‌کنند، علمی که با شناخت ماهیت قدرت، انواع آن، راه‌های به کار بستن آن، منابع آن و... سر و کار دارد که این خود مربوط می‌شود به حکومت، حاکمیت، گروه‌های فشار، احزاب و... لذا امور سیاسی نیز اموری خواهند بود که به نحوی با قدرت و حاکمیت در جامعه و روابط غیرشخصی سر و کار دارند. روابط غیرشخصی در مقابل روابط شخصی و خصوصی است که هر فرد با افراد خانواده، بستگان و دوستانش می‌تواند داشته باشد. چون در این نوع روابط بیشتر عواطف و احساسات حاکم هستند تا مسئله‌ی تحکّم و قدرت، لذا از حیطه‌ی امور سیاسی خارج می‌شوند. گرچه ممکن است در این نوع روابط نیز ما با نوعی از قدرت رو به رو بشویم، مثل قدرت معنوی که یک فرد خوش برخورد یا یک شخص سالخورده می‌تواند در جمع خانوادگی داشته باشد، اما این نوع قدرت چون به حاکمیت دولت (یا عرصه‌ی عمومی) مربوط نمی‌شود، از نوع قدرت سیاسی به حساب نمی‌آید.

با روشن شدن مفهوم امر سیاسی می‌توان شعر سیاسی را چنین تعریف نمود: هر کلامی که علاوه بر داشتن جوهره و عنصر شعری، به نحوی به موضوع قدرت و

حاکمیت در جامعه و روابط غیرشخصی افراد، پردازد. در مورد عنصر متشکله‌ی شعر نیز قبلاً به موضوع عاطفی بودن، مخیل بودن و... اشاره شده است. اما در مورد قدرت؛ شعر سیاسی در هر زمان و مکانی و با هر نوع ایدئولوژی، به انواع قدرت توجه دارد؛ زمانی به قدرت فردی (استبداد)، زمان دیگری به قدرت مردم یا توده‌ها و زمانی نیز به قدرت حکومت و دولت و احیاناً به قدرت مطلق. البته این توجه ممکن است به صورت مدح یا ذم باشد و یا این‌که شکل تجلیل و یا تحقیر به خود بگیرد؛ فرقی نمی‌کند. به هر حال وقتی به موضوع قدرت در حوزه‌ی عمومی پردازد، شعر سیاسی است.

انواع شعر سیاسی

اشعار سیاسی از لحاظ شیوه‌ی بیان دو نوعند؛ نوع اول، اشعار متعارف سیاسی است و نوع دوم، اشعار غیرجدی یا طنز سیاسی است. در این نوع از شعر سیاسی تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، عیب‌ها و فسادها و حقیقت‌های تلخ اجتماعی به صورت اغراق‌آمیز، یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست، نشان داده می‌شود. مبنای طنز، شوخی و خنده است، خنده‌ای تلخ و جدی و دردناک همراه با سرزنش و سرکوفت و کم و بیش زننده و نیشدار و یا به گفته‌ی شریعتی «خنده‌ناک سخن گفتن» از «آنچه سخت غم‌انگیز است» یعنی خنده‌ناکی در شیوه‌ی بیان است، نه در مسایلی که بیان می‌شود.

از لحاظ محتوایی نیز، اشعار سیاسی را می‌توان تقسیم‌بندی نمود. اشعاری که طرفدار حاکمیت و قدرت موجود هستند و به مدح حاکمان و فرمانروایان و قدرتمندان پرداخته و از وضع موجود ابراز رضایت نموده و به تعریف و تمجید از عاملان سیاسی می‌پردازد و در مقابل، اشعاری قرار دارند که به نقد حاکمیت موجود پرداخته و از اوضاع سیاسی - اجتماعی انتقاد می‌کنند و شاید به ذم و هجو صاحبان قدرت و سلطه نیز اقدام کنند. امروزه اغلب شاعران و منتقدان، شعر سیاسی را همین نوع شعر، یعنی شعر مخالف و منتقد می‌دانند و معتقدند در پویه‌ی تاریخ، اشعاری پایدار می‌مانند که مخالف، مهاجم و ضدنظم مستقر موجود باشند.^(۱)

از لحاظ صراحت بیان نیز با چند نوع از اشعار سیاسی رو به رو می‌شویم. یک دسته اشعاری هستند که به صراحت مسائل سیاسی را مطرح نموده، مثل اشعار دوره‌ی اول مشروطیت که حتی در بعضی مواقع، صراحتاً شاه و عاملان وی را به فحش و ناسزا می‌گرفتند. دسته‌ی دوم اشعاری هستند که از چنین صراحتی برخوردار نیستند و مطالب خود را یا به صورت رمزی یا به صورت استعاره (سمبولیک) مطرح می‌کنند و تا کشف رمز نشوند و یا محل دلالت سمبل‌ها مشخص نشوند، این نوع اشعار مفهوم نخواهند بود. این نوع اشعار معمولاً در دوره‌ی خفقان و اختناق شدید، رواج بیشتری پیدا می‌کنند.

از لحاظ موضوعی، اشعار سیاسی تنوع گسترده‌ای دارند. مهم‌ترین موضوعات شعر سیاسی را وطن، آزادی، استبداد، استقلال، عدالت، توده، حقوق زنان، مدح و ذم حکام، حماسه‌ها و خاطرات جنگ تشکیل می‌دهند. با وجود تنوعی که در موضوعات شعر سیاسی وجود دارد، مبارزات ملی‌گرایانه و انقلابات بیش‌ترین سهم و اثر را در خلق این نوع اشعار داشته‌اند و از میان انگیزه‌های مختلفی که شعرا را به سرودن اشعار سیاسی وا می‌داشته، هیچ کدام به اندازه‌ی «عشق به میهن» مؤثر و مداوم نبوده است.^(۱)

اشعار سیاسی در هر مقطعی رواج پیدا نمی‌کنند. اغلب در دوره‌هایی که تحولات مهم سیاسی رخ می‌دهند، اشعار سیاسی گسترش پیدا می‌کنند و همین‌طور در کشورهایی که از عدم ثبات سیاسی رنج می‌برند، شعرای آگاه، رنجامه‌ی ملت‌های خود را تقریر می‌کنند. و شاید علت تکرار مضامینی همچون استعمار و استثمار در اشعار کشورهای جهان سوم همین باشد.

خلاصه‌ی فصل

از میان تعاریف مختلفی که برای شعر سیاسی آورده شد و عناصر نهایی شعر سیاسی بدین صورت تعریف شد که: «هر نوع کلامی که علاوه بر داشتن جوهره‌ی شعری، در مورد حاکمیت و قدرت در جامعه و در روابط غیرشخصی میان افراد پرداخته باشد، شعر سیاسی است». در این تعریف طیف وسیعی از اشعار اجتماعی قرار می‌گیرند که از مدح فرمانروایان گرفته تا ذم و هجو و تحقیرشان را شامل می‌شود و موضوعات متعددی از قبیل وطن، آزادی، مبارزه با استعمار و استثمار در آنها طرح شده است و شیوه‌ی بیان مطالب نیز گاهی در لفافه‌ی تشبیه و استعاره و کنایه پوشانده شده و گاهی هم به صراحت تمام بیان گشته، در ضمن زمانی به صورت طنز و زمانی نیز به صورت کاملاً جدی طرح شده‌اند.

با تبیین و تعریف شعر، سیاست و رابطه‌ی آن دو با یکدیگر، بحث کلیات و مباحث نظری به پایان می‌رسد. در بخش آتی، تلاش خواهد شد عوامل اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار بر جریان‌های شعری در دوره‌ی حکومت محمدرضا پهلوی، مشخص شده و مورد بررسی قرار گیرند.

بخش دوم

عوامل سیاسی واجتماعی تأثیرگذار
بر اشعار سیاسی

همان‌گونه که ذکر شد، ادبیات به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی، در تعامل با دیگر پدیده‌های اجتماعی می‌باشد، و ضمن تأثیرگذاری بر حوادث و رخدادهای اجتماعی از آنها متأثر می‌شود، و اصولاً بررسی پدیده‌های اجتماعی بدون توجه به ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک جامعه اگر ناممکن نباشد، ناقص خواهد بود؛ به‌ویژه موقعی که موضوع پدیده‌ی مورد نظر، حوادث سیاسی و یا افکار و اندیشه‌های سیاسی باشد چرا که امروزه سیاست در تمام زوایای زندگی بشر رخنه کرده است و شاید بتوان گفت در وضعیت فعلی پرهیز از سیاست ممکن نیست و اگر فردی، خود را از حوادث و جریان‌ات سیاسی کنار بکشد باز هم از تأثیر آن جریان‌ات برکنار نخواهد بود.

از این جاست که بررسی شعر سیاسی بدون توجه به حوادث و رویدادهای سیاسی ناقص خواهد بود و درک و فهم اشعار سیاسی یک دوره، مستلزم آشنایی با تاریخ سیاسی آن دوره می‌باشد. لذا در این قسمت، به برخی از حوادث و رخدادهای سیاسی و اجتماعی که گمان می‌رود تأثیر مهمی بر اشعار سیاسی دوره‌ی پهلوی دوم داشته‌اند، یا در سطح گسترده‌ای در اشعار سیاسی این دوره انعکاس یافته‌اند، اشاره خواهد شد. عوامل تأثیرگذار در دو قسمت جداگانه بررسی خواهند شد. ابتدا به حوادث سیاسی و سپس به حوادث اجتماعی اعم از اقتصادی و فرهنگی پرداخته خواهد شد. به نظر می‌رسد حوادث سیاسی بیشتر از لحاظ موضوعی بر اشعار تأثیر گذاشته‌اند، زمانی «انتخابات مجلس» و زمانی «ملی شدن نفت» و زمانی دیگر، مبارزات مسلحانه مورد توجه شاعران قرار گرفته است، در حالی که عوامل اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) بیشتر از لحاظ فرم و قالب‌ها بر اشعار تأثیر داشته‌اند. بیش‌تر عوامل اجتماعی که در این جا بدان اشاره خواهد شد (مثل آشنایی با ادبیات غربی)، ادامه‌ی حوادث و عواملی هستند که از دوره‌های پیشین شروع شده و در این دوره نیز همچنان به تأثیرگذاری خود ادامه می‌دهند.

فصل اول

عوامل سیاسی تأثیر گذار بر اشعار سیاسی

۱- اشغال ایران توسط متفقین

به فاصله‌ی یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم، دولت ایران در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ با صدور بیانیه‌ای بی طرفی خود را در آن جنگ اعلام کرد.^(۱) با وجود این، موقعیت استراتژیکی ایران برای ارسال کمک به نیروهای شوروی در جبهه‌ی قفقاز از یک سو و وجود منابع عظیم نفتی در خوزستان و کرمانشاهان از دیگر سوی، باعث شد نیروهای متفقین به بهانه‌ی فعالیت ستون پنجم آلمانی‌ها در ایران، به این کشور حمله کنند. این حمله در پی ارسال یادداشت‌هایی از طرف متفقین به دولت ایران صورت گرفت. در این یادداشت‌ها، از دولت ایران خواسته شده بود که کارشناسان آلمانی را از کشور اخراج کند، ولی دولت ایران به علت پیشروی‌های چشم‌گیر ارتش هیتلری در جبهه‌ی قفقاز، از اقدام خصمانه علیه دولت آلمان بی‌مناک بود و سعی داشت با اتخاذ سیاست دفع‌الوقت و تا روشن شدن نتیجه‌ی جنگ در جبهه‌ی قفقاز، تصمیم‌گیری را به تأخیر اندازد. از این رو در پاسخ به یادداشت متفقین، این عمل (اخراج کارشناسان آلمانی) را برخلاف سیاست بی طرفی دانسته، از آن خودداری ورزید.

متفقین در پی دریافت پاسخ دولت ایران، تصمیم به اشغال این کشور گرفتند و در سحرگاه ۳ شهریور ۱۳۲۰، ایران را از شمال، جنوب و غرب مورد تهاجم قرار دادند. در برابر تهاجم متفقین، مقاومت ارتش ایران، به‌ویژه در شمال بسیار فاجعه‌آمیز بود و نیروهای متفقین به سرعت پیشروی می‌کردند و تا نزدیکی‌های تهران رسیدند و در ۲۵

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۵

شهریور وارد پایتخت شدند.

با استعفای رضاشاه از سلطنت، نیروهای متفقین در ۲۶ شهریور و در حالی که محمدرضا شاه در مجلس به اصول مشروطیت سوگند وفاداری یاد می‌کرد، وارد تهران شدند و کلیه‌ی تأسیسات نظامی و راه آهن را اشغال نمودند و رضاشاه نیز، پس از چندین سال حکومت استبدادی، همراه خانواده‌اش عازم بندرعباس شد تا از کشور خارج شود و سرنوشت خود را به دست انگلیسی‌ها بسپارد. با استعفای رضاشاه و خروج وی از ایران، جوّ اختناق و خفقانی که به وجود آمده بود، تا حدی از بین رفت و دوره‌ی نوینی از آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی - که در ایران کم‌نظیر بود - شروع شد. مخالفین سیاسی که از سال‌ها پیش مجبور به سکوت شده بودند، دیگر بار به نشر عقاید و افکار و خاطرات خود پرداختند. تبعیدی‌ها به کشور بازگشتند، زندانیان سیاسی از محبس‌رهای یافتند و گروه‌ها و تشکّل‌های مختلف سیاسی را به وجود آوردند. شاه جوان هنوز تجربه‌ی چندانی در مقابله با نیروها و گروه‌های سیاسی پیدا نکرده بود و حضور نیروهای شوروی و بریتانیا و سپس ایالات متحده در ایران، و طرفداری آنها از گروه‌ها و احزاب وابسته، مانع از سرکوب فعالان سیاسی می‌شد. حزب توده، با حمایت ارتش سرخ و با آزاد شدن پنجاه و سه نفر از فعالان کمونیست* در آن زمان، بیش از همه‌ی گرایش‌ها فعالیت داشت و در جلب افراد تحصیلکرده و روشنفکر موفق‌تر از دیگران بود. این حزب با ایدئولوژی مارکسیستی در پی تأمین منافع همسایه‌ی شمالی بود و از حمایت کامل آنها نیز بهره‌مند می‌شد. در مقابل این حزب، عده‌ی دیگری نیز حزبی به نام «نهضت ملی ایران»** تشکیل دادند که از طرفداری نیروهای انگلیسی برخوردار بود

**. البته همه‌ی این پنجاه و سه نفر در تأسیس حزب نقشی نداشتند، اما رهبران اصلی حزب از میان همین افراد بودند. از مشهورترین سران حزب توده می‌توان افراد زیر را ذکر کرد: ایرج اسکندری، عبدالحسین نوشین، دکتر رادمنش و دکتر یزدی

***. این حزب توسط شاه، سرتیپ ارفع و دکتر امانپور با پشتیبانی انگلیس ایجاد شد و شاه در نقش رئیس عالی هیأت مدیره‌ی حزب، سرنخ را در دست داشت... این حزب در زیر پوششی از شعارها و هدف‌های ملی - میهنی، جوانان را به سوی خود جلب می‌کرد. گروهی از استادان دانشکده‌ی فنی به عضویت هیأت اجرایی و با سازمان کار این حزب درآمدند... از گروه سرتیپ ارفع بعدها دو جریان نظامی - سیاسی به وجود آمد که افسرانی را در برمی‌گرفت که با سازمان نظامی حزب توده و «خسرو روزبه» به مبارزه پرداختند. یکی به دربار پیوست و دیگری سازمان افسران ناسیونالیست نام گرفت که سرهنگ مصور رحمانی، افشار طوس و غلامرضا نجاتی از اعضای آن بودند، نکو روح، پیشین، ص ۱۳

و با طرح شعارهای ملی و میهنی سعی در جلب جوانان و افراد تحصیلکرده داشت.^(۱) حزب دیگری به نام «اراده‌ی ملی» توسط سیدضیاءالدین طباطبائی تأسیس شد. از دیگر احزاب این دوره می‌توان از «حزب زحمتکشان ملت ایران» به رهبری مظفر بقایی و خلیل ملکی، حزب «ایران» در زمان نخست وزیری قوام‌السلطنه و حزب «پان ایرانیست» نام برد. بعدها خلیل ملکی از حزب زحمتکشان کناره‌گیری نموده، «نیروی سوم» را تشکیل داد. علاوه بر این‌ها، تشکلهایی با گرایش‌های مذهبی تأسیس شدند. از آن جمله «فداییان اسلام» و «مجمع مسلمانان مجاهد» را می‌توان ذکر نمود. فداییان اسلام را سیدمجتبی میرلوحی و عبدالحسین واحدی بنیاد نهادند و «مجمع مسلمانان مجاهد» به وسیله‌ی آیت‌الله کاشانی و شمس قنات‌آبادی و عده‌ای از بازاریان طرفدار خداپرستان سوسیالیست تشکیل شد.^(۲)

در کنار این گرایش‌های مختلف و متعدد، مطبوعات گوناگونی انتشار می‌یافت. برخی از این مطبوعات به عنوان ارگان احزاب و تشکلهای سیاسی، چاپ می‌شدند و برخی نیز با اهداف سیاسی مستقل و یا موضوعات غیرسیاسی نشر پیدا می‌کردند. تنها در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰، ۷۴۳ عنوان نشریه، در صحنه‌ی مطبوعات ایران ظاهر شدند.^(۳) افزایش تعداد نشریات به دنبال بازتر شدن فضای سیاسی، فرصتی پدید آورد تا شاعران بتوانند اشعار خود را نشر دهند. در دوره‌ی رضاشاه، برخی از شاعران مبارز به وسیله‌ی عمال وی ترور و برخی از کشور اخراج شده بودند، و آنهایی که مانده بودند یا در کنج زندان بودند و یا به اجبار سکوت اختیار کرده بودند. در دو دهه‌ی سلطنت رضاشاه، روند رو به رشد اشعار سیاسی و اجتماعی که با انقلاب مشروطه شروع شده بود، تقریباً متوقف شد و آن تعداد انگشت‌شماری که همچون نیما به سرودن اشعار اجتماعی مشغول بودند، چنان مفاهیم اجتماعی را در قالبی پیچیده و با استعاره یا سمبل بیان می‌کردند که کمتر کسی قادر به درک آنها بود.

پس از اشغال ایران توسط متفقین، با وجود این که لطمات شدیدی به اقتصاد ایران

۱. محمود نکوروح، نهضت خداپرستان سوسیالیست، چاپخش، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۴

۲. همان، ص ۱۸

۳. مسعود برزین، تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۴

وارد شد و مردم دچار قحط سالی شدند اما از نظر سیاسی، با باز شدن فضای سیاسی، گروه‌های مختلف و از جمله شاعران، راحت‌تر به فعالیت‌های سیاسی پرداختند. در این دوره مجلس شورای ملی برای نخستین بار پس از سال ۱۳۰۴ ش، به صورت مرکز مستقل قدرت درآمد و قوانین پس از مذاکرات نسبتاً طولانی به تصویب می‌رسید.^(۱) انتخابات مجلس در این دهه، نسبت به دوره‌های پیشین آزادتر و تا حدی به دور از دخالت‌های آشکار دولت انجام گرفت. هفت جناح یا فراکسیون در مجلس فعالیت می‌کردند که از سلطنت‌طلبان و طرفداران انگلیس گرفته تا توده‌ای‌ها و افراد مستقل را دربرداشت.

دهه‌ی بیست از لحاظ سیاسی یکی از دهه‌های پرحادثه‌ی کشور به شمار می‌رود، در این دهه به علت حضور نیروهای متفکین در ایران و تداوم درگیری‌های بین‌المللی، حوادث مهم داخلی ایران به سرعت ابعاد بین‌المللی پیدا می‌کرد و خواه ناخواه به موضع‌گیری قدرت‌های بزرگ منجر می‌شد، چرا که این حوادث، منافع آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. از جمله‌ی این حوادث قضیه‌ی خودمختاری استان‌های آذربایجان و کردستان است که با حمایت کامل شوروی صورت گرفت. نمونه‌ی دیگر مسئله «ملی کردن صنعت نفت» بود که دخالت مستقیم ایالات متحده‌ی آمریکا و بریتانیا را در پی داشت.

به‌طور کلی، کثرت حوادث مهم سیاسی از یک سو و وجود آزادی‌های نسبی از دیگر سو، باعث غنی‌تر شدن اشعار سیاسی این دوره شد. شاعران در مقابل حوادث سیاسی از خود عکس‌العمل نشان داده، به موازات مبارزه‌های اجتماعی، به صورت فعال به طرح و تجزیه و تحلیل مسائل روز در اشعار خود پرداختند. علاوه بر اشعار سیاسی به علت بروز مشکلات متعدد اجتماعی از قبیل کمبود نان، گسترش فقر و بیکاری و...، مسائل اجتماعی نیز در اشعار شاعران مورد توجه قرار گرفت و شاعران در کنار طرح حوادث سیاسی به بیان دردهای اجتماعی مردم نیز می‌پرداختند. این وضع تا دهه‌ی سی ادامه داشت و با شروع نهضت ملی مردم ایران برای ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق و به دنبال آن قیام سی‌ام تیر در حمایت از دکتر مصدق و مخالفت با نخست‌وزیری قوام،

۱. حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه‌ی ضیاء صدیقی، نشر نو، تهران،

دوباره رونق گرفت. و در نهایت، تمامی این شور و شوق‌ها با کودتای ۲۸ مرداد فرونشست و فصل جدیدی در حیات سیاسی ایران آغاز شد که تأثیر زیادی بر ادبیات ایران به جا گذاشت.

۲- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

سابقه‌ی فعالیت‌های استعماری و سلطه‌طلبانه‌ی انگلیس در ایران به قرن نوزدهم برمی‌گردد. در این قرن به علت همجواری ایران با کشور ثروتمند هندوستان (که شامل پاکستان فعلی نیز بود) از یک سو و روسیه‌ی تزاری از دیگر سو، این کشور از موقعیت استراتژیکی ممتازی برخوردار بود. این موقعیت ممتاز استراتژیکی سبب شد تا انگلستان به ایران بیشتر توجه کند. از لحاظ اقتصادی نیز بازار داخلی و منابع معدنی ایران، برای تجار و بازرگانان و دولت بریتانیا اهمیت داشت. به دنبال کشف نفت در اوایل قرن بیستم در مناطق جنوبی ایران، مطامع اقتصادی انگلستان در ایران افزون‌تر شد. مظفرالدین شاه، امتیاز استخراج نفت در کل ایران را به جز پنج ایالت شمالی؛ پیشاپیش در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) به ویلیام ناکس دارسی* انگلیسی واگذار کرده بود. در ۲۸ مه ۱۹۰۸ (۵ خرداد ۱۲۸۷) حفر اولین چاه نفت در مسجد سلیمان به نتیجه‌ی مطلوب رسید و در آوریل سال بعد (۱۹۰۹ م) شرکت نفت ایران و انگلیس*** تشکیل شد و دارسی به عضویت هیئت مدیره‌ی شرکت درآمد.^(۱) این شرکت تا سال ۱۹۳۳ م با مبلغ ناچیزی که به دولت ایران می‌پرداخت، حداکثر استفاده را از منابع نفتی ایران کرد و در جنگ جهانی اول سوخت لازم را برای ناوگان جنگی بریتانیا- که تازه از زغال سنگ به نفت تبدیل شده بود- فراهم نمود.

در طی این سال‌ها با وجود این‌که عملیات شرکت توسعه زیادی پیدا کرده بود، شرکت همیشه در پرداخت سهم ایران اشکال تراشی می‌کرد. به طوری که در سال ۱۹۲۰ دیناری به ایران پرداخت نشد و هنگامی که مشیرالدوله نخست وزیر وقت تقاضا کرد تا به حساب‌های معوقه‌ی شرکت رسیدگی شود، و بدین منظور آرمیتاژ اسمیت مستشار انگلیسی مالیه را به لندن فرستاد؛ مدیران شرکت پس از چانه‌زنی بسیار موافقتنامه‌ای با

*. William Knox Darcy

***. Anglo Persian Oil Company

۱. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۸

وی امضا کردند که به موجب آن شرکت به جای کلیه‌ی مطالبات ایران یک میلیون لیره بهره پرداخت می‌نمود. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ نیز شرکت نفت بیست و چهار میلیون لیره بهره به دولت ایران پرداخت که چندین برابر همین مبلغ را در این مدت به عنوان مالیات به خزانه‌داری انگلیسی واریز کرده بود.^(۱)

در ۱۹۳۱ به علت کاهش حق‌السهم ایران از طرف شرکت، دولت ایران به طور یک جانبه قرارداد داری را لغو کرد. به دنبال لغو قرارداد، مذاکراتی طولانی بین بریتانیا و ایران صورت گرفت که در نتیجه، قرارداد جدیدی در ۱۹۳۳ بین طرفین منعقد شد که شرایط و منافع ایران باز هم تأمین نشد، و در مجموع این قرارداد بهتر از قرارداد پیشین نبود. عاملین ایرانی قرارداد، بعدها در مقابل معترضین، خود را «آلت فعل» نامیدند که دلیلی بر بی‌اختیاری طرف‌های ایرانی قرارداد بود.^(۲)

استخراج نفت توسط شرکت نفت ایران و انگلیس براساس قرارداد ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۵۰ (اسفندماه ۱۳۲۹) ادامه یافت و در طول جنگ جهانی دوم قسمت عمده‌ی مصارف نیروی هوایی متفقین در خاورمیانه و خاور دور از آبادان تأمین می‌شد. زمزمه‌های مربوط به ملی کردن صنعت نفت از ۱۳۲۸ ش شروع شد تا این‌که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مجلس قانون ملی شدن صنعت نفت و نحوه‌ی اجرای آن را به تصویب رساند. در پی تصویب قانون ملی شدن نفت، روابط ایران و بریتانیا به تیرگی گرایید و در ماه‌های بعد حالت خصمانه پیدا کرد. در نهایت موضوع دعوای ایران و شرکت نفت به دادگاه لاهه موکول شد.

دولت بریتانیا برای درهم شکستن نهضت ملی مردم ایران، خرید نفت از ایران را تحریم کرد و دولت مصدق را از نظر اقتصادی تحت فشار قرار داد. حکومت شوروی نیز به علت عدم تمديد امتیاز شیلات شمال از طرف ایران که در ژانویه‌ی ۱۹۵۳ (دی - بهمن ۱۳۳۱) پایان یافت، سیاست دوستانه‌ای در قبال دولت مصدق اتخاذ نکرد.^(۳) و ایالات متحده نیز، به علت ترس از کمونیسم و شدت یافتن فعالیت‌های حزب توده در داخل

۱. رشک مهدوی، منبع پیشین، ص ۳۴

۲. رضا نجاتی، منبع پیشین، ص ۲۵

۳. جان فوران، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه‌ی احمد تدین، مؤسسه فرهنگی

رسا، ۱۳۷۷، ص ۴۳۷

کشور، به سمت بریتانیا تمایل پیدا کرد. در نتیجه دولت ایران در این مبارزه تنها ماند و از حمایت هیچ یک از قدرت‌های بزرگ برخوردار نشد.

وضعیت داخلی کشور نیز چندان رضایت‌بخش نبود. طولانی شدن بحران، منجر به افزایش مشکلات اقتصادی مردم شد. در بین نیروهای داخلی اتحاد و هماهنگی لازم برای تداوم مبارزه وجود نداشت. احزاب و گروه‌هایی که در ابتدا از مصدق و سیاست‌های او در مقابل درباریان و طرفداران انجلیس حمایت می‌کردند، خواه به دلیل سیاست‌های مصدق و خواه به خاطر منافع شخصی و گروهی خود، به تدریج از وی فاصله گرفتند و مصدق در میدان مبارزه در مقابل عوامل سیا، اینتلیجنس سرویس و طرفداران شاه عملاً تنها رها شد.

از طرفی، دولت بریتانیا نیز، پس از خروج از هندوستان حاضر نبود از دیگر مستعمرات و مناطق تحت نفوذ خود دست بکشد و نوعی غرور ملی پشتیبان چنین سیاستی بود. در ضمن منافع و نظریات و عقاید مدیران و صاحبان «شرکت نفت» نیز مطرح بود، و با این همه انگلستان هنوز یک قدرت جهانی به شمار می‌رفت و حوادث ایران را در کنار دیگر رویدادهای بین‌المللی، همچون کانال سوئز زیر نظر داشت و پی‌آمدهای آن و تأثیری را که می‌توانست بر روحیه‌ی دیگر ملل تحت استعمار بگذارد، مدّ نظر داشت.^(۱)

مجموع علل یاد شده در کنار منافع و حمایت دربار و اختلافات داخلی، دست به دست هم داد تا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مصدق با کودتایی که به وسیله‌ی سرویس مخفی انگلیس طراحی شده بود و سیا، عمال شاه و حامیان منافع بریتانیا آن را کارگردانی می‌کردند ساقط شود* و جنبش ملی مردم ایران در نیمه راه از حرکت باز ماند. با پیروزی کودتاچیان، رهبران ملی بازداشت و طرفداران آنها سرکوب شدند. فضل‌ا... زاهدی،

۱. جیمز بیل، ویلیام راجرلوئیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جلد دوم، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر نو، تهران ۱۳۶۸، صص ۵۲۹ و ۵۳۰

*. در مهرماه ۱۳۳۱، ایران مناسبات سیاسی خود را با انگلیس قطع کرد. و دولت انگلیس به ناچار مرکز جاسوسی آن کشور را از تهران به بیروت منتقل کرد. در دی ماه همان سال (ژانویه ۱۹۵۳)، ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوری خواه زمام امور را در دست گرفت و حاضر به همکاری با انگلیس در براندازی دولت مصدق شد، پیش از این، دموکرات‌ها زمام امور را در واشنگتن در دست داشتند و با کودتا علیه مصدق مخالفت می‌کردند.

عامل کودتا به نخست‌وزیری رسید و نهادهای دموکراسی را که در دهه‌ی گذشته تأسیس شده بودند به تعطیلی کشاند.

دولت کودتا در ۲۸ شهریور ۱۳۳۲، در تهران قرارداد نفت را با شرکت‌های غربی امضا کرد و شرکت‌های امریکایی و بریتانیایی بالاترین سهم را تصاحب کردند. امضای این قرارداد مصادف با کشف شبکه‌ی نظامی حزب توده و بازداشت بیش از ۶۰۰ افسر و درجه‌دار عضو آن بود. ۲۶ تن از افسران و یک غیرنظامی توده‌ای به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. این وقایع محیط ارباب و وحشت بی‌نظیری ایجاد کرد که جرئت نفس کشیدن را از همه سلب کرده بود.^(۱)

پیش از کودتا، شاعران با شور و شوق و امیدهای فراوان، به حوادث سیاسی توجه داشتند و ضمن انعکاس تحولات سیاسی در اشعار خود، پا به پای مردم در مبارزات پیش می‌آمدند. اکثر شاعران در دهه‌ی پیش تحت سیطره‌ی مستقیم و غیرمستقیم حزب توده و تئوری‌های زیباشناختی مارکسیستی - لنینیستی قرار داشتند. نظریه‌پردازان این حزب با الهام از رهبران مارکسیست، فلسفه‌ی وجودی شعر را به حرکت درآوردن توده‌های زحمت‌کش و رنج‌دیده‌ی جامعه در جهت کسب منافع و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی خود و در نهایت تشکیل جامعه‌ی سوسیالیستی (که در آن برابری و عدالت حاکم است) می‌دانستند. از چنین دیدگاهی، شاعر در قبال جامعه تعهد داشت و به جای بیان حالات و روحیات فردی خود، مشکلات و دردهای اجتماعی مردم را بیان نموده، اهداف و آرمان‌های خلق را به زیباترین وجه، بیان می‌کرد.

عملکرد حزب توده در دهه‌ی بیست در حمایت بی‌چون و چرا از سیاست‌های شوروی و موضع‌گیری نامناسب آن در قبال دولت مصدق، بسیاری از افراد ملی و میهن‌پرست را از حزب و اهداف آن دلسرد کرد. شکست جنبش ملی مردم، به نوعی شکست تئوری‌های اجتماعی و زیباشناختی این حزب بود. شاعران، پیش از این خود را در قبال مردم مسئول می‌دانستند، اما از این به بعد از تمام قید و بندها رها شده، گوشه‌ی عزلت اختیار کردند و بیشتر به بیان حالات روحی و روانی خود پرداختند. شاعر این دوره، سخنگوی انسانی است ایرانی، با شخصیتی درونگرا، اندکی اخمو، از نظر

تاریخی شکست خورده و معترض. این انسان در جامعه‌ی کودتازده و در محیط خفقان‌آور استبدادی به دنبال مفرّ و پناهگاهی می‌گردد، و عمدتاً چنین مفرّی را در روی آوردن به معشوقه می‌بیند. و برخی از شعرای این دوره، تجارب عاشقانه‌ی خود را در قالب اشعارشان بیان نموده و از پرداختن به مسائل اجتماعی، پرهیز می‌کنند.

به علت همین شکست‌ها روحیه‌ی شکست‌خوردگی و ناامیدی بر جامعه حاکم شد، مردم از آرمان‌های خود دلسرد شدند. سکس در مجلات و نشریات و به دنبال آن در زندگی روزمره گسترش یافت. روشنفکران و ساعران نسبت به هر نوع، آرمانگرایی بی‌اعتماد شدند، چشم انداز آینده دلسردکننده بود، دیگر نه کور سوی امیدی مانده بود و نه ملجأ و پناهگاهی. روی آوردن به لذت‌طلبی و دنیاخواهی، نوعی پاسخ رندانه و خیام‌گونه‌ای بود به تمام این شکست‌ها و در واقع نادیده گرفتن و فراموش کردن آنها.

به مرور طرح موضوعات سیاسی در مجلات و نشریات کم‌عمق‌تر و در مقابل میل به تفریح و لذت‌جویی بیشتر و عمیق‌تر می‌شد. شاعران نیز از چنین وضعی بی‌نصیب نماندند. شعر نیمه‌ی اول دهه‌ی سی، شعری عصیانی، شهوت‌آلود و رمانتیک است در اشعار احساساتی و سرکشانه‌ی این دوره روحیه‌ی شکست، ناامیدی و انتقام‌جویی از خود و جامعه موج می‌زند. شاعر ناامید این دوره همه چیز را سیاه می‌بیند و از سیاست بیزار است. مجموعه‌های شعر و مجلات آکنده از واژه‌های گناه، رنج، مستی، هوس، درد، مرگ، اندوه، نومیدی، خشم، لذت، حسرت، عشق، تلخکامی، اندام، بوسه، هم‌آغوشی، اشک و... است. هر شاعر چند شعر عصیانی علیه معشوق و چند شعر نامه‌وار و اندوه‌بار از مرگ خود و به نام «مادر» می‌سراید در شعر این دوره از شور و حال پیشین خبری نیست، شعر دیگر نه سلاح مبارزه‌ی خلق که پناهگاه شکست‌خوردگان و نومیدان و از راه ماندگان است.

در این دوره است که «نیما» خانه‌اش را ابری می‌دید و «شاملو» سال بد را تصویر می‌کرد که سال شک بود و اشک و در «زخم، قلب آمان جان» می‌گفت:

بین شما کدام

— بگوید! —

بین شما کدام

صیقل می‌دهد

سلاح آبائی را

برای

روز

انتقام؟^(۱)

او هنوز امیدوار بود موجی گرم از خون «بیابانی را که سراسر مه گرفته است»،
دربگیرد.

اما چند سال بعد «اخوان ثالث» که کم‌کم امید خود را از دست می‌داد، فریاد زد:

...سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت.

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان،

دست‌ها پنهان،

نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمکین،

درختان اسکلت‌های بلور آجین،

زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه،

زمستان است.^(۲)

و کامل‌ترین تصویر پایان این دهه را فروغ فرخزاد باقی گذاشت. او از نهایت شب
حرف می‌زد - تصویری روشن از آن روزگاران -

من از نهایت تاریکی

و از نهایت شب حرف می‌زنم^(۳)

در کل اگر بخواهیم مشخصات و ویژگی‌های اشعار این دوره را جمع‌بندی کنیم، شاید

بتوان به چند ویژگی مهم زیر اشاره کرد:

- رسیدن به نوعی یأس و ناامیدی که بیشتر جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی داشت تا
پشتوانه‌ی فکری و فلسفی.... این یأس و دلمردگی نتیجه‌ی حوادث تلخ و شکست جنبش

۱. احمد شاملو، گزیده‌ی اشعار، مروارید، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶۳

۲. محمد حقوقی، شعر نو از آغاز تا امروز، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۵۵

۳. مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار (دولت‌های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷)، بی‌نا، تهران،

ملی مردم ایران بود که مدت‌ها چشم امید بدان دوخته بودند و در زمانی که در حال به ثمر رسیدن بود، ناگهان ساقط شد و همه‌ی امیدها بر باد رفت.

- ادامه‌ی حیات اشعار تغزلی (چون در اثر شرایط محیطی و جو حاکم که تا حد زیادی امکان سرایش اشعار اجتماعی و سیاسی وجود نداشت)، که بیشتر عصیانی و هوس‌آلود بود و آشکارا از معشوق زمینی و ویژگی‌های جسمانی او حرف می‌زد.

- رواج و گسترش اندیشه‌ی غیرمذهبی و لاییک و توجه به ارزش‌های مادی و ظاهری.

- گسترش آفاق شعر به مسائل خارج از مرزهای ایران و انعکاس جنایات جنگی در ویتنام، تبعیض نژادی و همدردی با محرومان جهان...^(۱)

۳- قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

بعد از اشغال ایران توسط متفقین و نهضت ملی شدن نفت، سومین حادثه‌ی سیاسی که بر روند کار شاعران (به‌ویژه شعرای اسلامگرا) تأثیر محسوسی داشت، قیام ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ بود. این قیام محصول سیاست‌های ضدمذهبی حکومت و دستگیری امام خمینی (ره)، مرجع تقلید شیعیان بود. با روی کار آمدن کندی - نامزد حزب دموکرات برای ریاست جمهوری ایالات متحده - کشورهای طرفدار غرب در جهان سوم را به اجرای سیاست‌هایی در جهت بهبود وضع اجتماعی اقشار متوسط و اعطای پاره‌ای از آزادی‌ها تشویق نمود. تا از این طریق از نفوذ کمونیسم به این کشورها جلوگیری کند. در ایران نیز، علی‌امینی - تحصیل‌کرده‌ی آمریکا - برای اجرای سیاست‌های اصلاحی در ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، به نخست‌وزیری رسید. وی برای جلوگیری از اشکال‌تراشی‌های قوه‌ی مقننه در مسیر اجرای اصلاحات مورد نظر آمریکا، روز ۱۹ اردیبهشت فرمان انحلال مجلس را از شاه گرفت^(۲) و در بیستم دی ماه همان سال قانون اصلاحات ارضی را در هیأت دولت به تصویب رساند. این قانون از طرف گروه‌های مختلف و با انگیزه‌های متضاد مورد مخالفت قرار گرفت و بر نارضایتی‌های موجود کشور افزود، البته عده‌ای نیز از این اصلاحات راضی بودند، اما در سال‌های بعد، نحوه‌ی اجرای این قانون بر دامنه‌ی نارضایتی‌ها در میان دهقانان خرده‌پا افزود.

۱. محمدجعفر یاحقی، چون سیوی تشنه، ادبیات معاصر فارسی، جامی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۱۷

۲. حبیب لاجوردی، پیشین، ص ۳۸۹

در این سال، با وجود پیش‌نهادهایی که امینی برای همکاری به جبهه‌ی ملی ارائه نمود، اعضای این جبهه به علت تشکُّت آرا به نتیجه نرسیدند و در نتیجه با شعارهای قبلی به مخالفت خود با سیاست‌های دولت، در مورد انتخابات و انحلال مجلس ادامه دادند.^(۱) در نتیجه‌ی بالاگرفتن مخالفت‌ها، شاه با قول‌هایی که در سفر خود به آمریکا، در مورد ادامه‌ی سیاست‌های اصلاحی به رؤسای آن کشور داده بود، امینی را برکنار و امیراسدالله علم را به جای او برگزید. دولت علم در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ «لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را در هیئت دولت به تصویب رساند و در نبود مجلس، این مصوبه را قانونی معرفی کرد. در بندهایی از این لایحه، شرط سوگند به قرآن از طرف وکلای مجلس حذف شده بود و در مورد احراز برخی از پست‌ها، مسلمان بودن، ملاک نبود و افراد غیرمسلمان هم می‌توانستند شغل‌های قضائی را عهده‌دار شوند. در یکی دیگر از بندها، صحبت از تشکیل «سپاه دانش» بود که براساس آن دختران، همچون پسران به خدمت نظام فرا خوانده می‌شدند. با اعلام تصویب این لایحه در هیئت دولت، مخالفت‌ها از طرف گروه‌های مختلف، به ویژه روحانیون بالاگرفت. تا حدی که دولت مجبور به اصلاح این مصوبه شد.^(۲)

مدت زیادی از لغو «لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی» نگذشته بود که شاه اصول ششگانه‌ای، را تحت عنوان «اصول انقلاب شاه و ملت» برای رفراندوم اعلام کرد. با وجود مخالفت‌های زیاد، این رفراندوم در ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار شد و دولت اعلام کرد که اکثریت قاطع مردم ایران به این اصول رأی مثبت دادند. با نزدیک شدن عید و ایام تعطیلی، عید آن سال از طرف حضرت امام خمینی (ره) عزا اعلام شد. شاه برای این‌که ضرب شستی به روحانیون نشان بدهد، به مأموران خود دستور داد تا به مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم حمله کنند. روز دوم فروردین ماه ۱۳۴۲ مصادف با سالروز شهادت امام صادق (ع)، طلاب و مردم حاضر در آن مدرسه مورد هجوم مأموران رژیم قرار گرفتند. در این حمله طلاب زیادی مورد ضرب و جرح قرار گرفتند و یک تن نیز به شهادت رسید. در تبریز نیز، مأموران حکومتی به مدرسه‌ی دینی «طالیه» حمله کردند و همان

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۳، ص ۷.

۲. جواد منصوری، سیر تکوینی انقلاب اسلامی، ج ۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه،

جنایات را در ابعاد کوچک‌تری مرتکب شدند.^(۱) به دنبال این فاجعه، امام خمینی (ره) اعلامیه‌ای بر علیه شاه صادر کرده، شاه دوستی را با غارتگری و خیانت به دین و مملکت یکسان دانستند. با فرا رسیدن محرم - که مصادف با خرداد ماه همان سال بود - روحانیون مخالف رژیم از منابر، سخنرانی‌های خود را علیه رژیم ایراد نمودند. امام خمینی (ره) نیز در بعد از ظهر عاشورای همان سال، در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم بر ضد شاه سخنرانی کردند که به دنبال این سخنرانی در شب ۱۵ خرداد به وسیله‌ی مأموران امنیتی رژیم دستگیر و روانه‌ی زندان شدند. صبح روز ۱۵ خرداد مردم با آگاهی از دستگیری مرجع تقلید خود، در تهران شروع به تظاهرات کردند که با حمله به ایستگاه رادیویی، نظامیان به سوی مردم تیراندازی کردند و عده‌ی زیادی را به خاک و خون کشیدند. در باقرآباد ورامین نیز که کفن پوشان برای شرکت در تظاهرات و حمایت از مرجع تقلید خود، قصد آمدن به تهران را داشتند، با مخالفت مأموران رویه‌رو و با آنها درگیر شدند. در این درگیری تعداد زیادی به ضرب گلوله‌ی نظامیان به شهادت رسیدند.

این قیام مردمی، که با گذشت ده سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صورت گرفت و به طرز وحشیانه‌ای از طرف رژیم سرکوب شد، اثر تعیین‌کننده‌ای بر جهت‌گیری‌های بعدی مبارزین سیاسی گذاشت. عده‌ای با شکست این قیام، ناامیدتر شدند و خود را از صحنه‌ی سیاست کنار کشیدند. برخی نیز، به ثبات و پایداری رژیم مطمئن شده، به همکاری با حکومت پرداختند و گروهی نیز از راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز ناامید شده، به مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم روی آوردند. این گروه، اکثریت مخالفان رژیم را تشکیل می‌داد. نتیجه‌ی دیگر این قیام، مطرح شدن مذهب به عنوان ایدئولوژی انقلاب و مبارزه بود. قبل از این، مارکسیسم مطرح‌ترین ایدئولوژی انقلاب در ایران و در میان روشنفکران محسوب می‌شد، اما از این پس و به‌ویژه با شروع سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد، جوانان تحصیلکرده به اهمیت و نقش مذهب در مبارزه پی بردند و با الهام از مذهب و گاه خلط آن با دیگر ایدئولوژی‌ها، گروه‌های مبارزی را تشکیل دادند که در مراحل بعدی انقلاب (به خصوص مجاهدین خلق و نیز فداییان خلق و...) خیانت و جنایت کردند.

۱. حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، دارالفکر و دارالعلم، قم، ۱۳۵۸، جلد اول، ص

شعرا در این دوره همان وضعیتی را داشتند که دیگران. از میان شاعران، گروهی جذب نظام حاکم شدند و سر از تلویزیون و کانون‌های فرمایشی درآوردند، گروهی نیز بی‌توجه به سیاست، به سرایش اشعار ناب و فارغ از موضع‌گیری‌های سیاسی ادامه دادند، اما عده‌ی بیشتری به شعر نو حماسی و یا چریکی روی آوردند. شعر نوی حماسی که با کارهای نیما شروع شده بود، برخلاف اشعار تغزلی (که از تخیلات فردی و احساسات شخصی مایه می‌گرفت) به اجتماع و مردم روی آورده و سرودن حماسه‌ی انسان مظلوم و محروم عصر خود را، (که در برابر بیگانگان و بیگانه‌پرستان قد علم کرده بود) به عهده گرفته بود. علاوه بر نیما شاعرانی چون اخوان ثالث، احمد شاملو، منوچهر شیبانی و دیگران به سرودن چنین شعرهایی روی آوردند. در این دهه نیز، برای این دسته از شاعران همچون دهه‌ی پیشین دغدغه‌ی اساسی، مسائل اجتماعی و سیاسی بود، اما در این سال‌ها به علت افزایش توان اقتصادی و نظامی رژیم و گسترش شبکه‌های امنیتی در تار و پود جامعه، سخن گفتن از سیاست بسیار دشوار بود و رمزگرایی و پوشیده‌گویی ویژه‌ای را ایجاب می‌کرد.^(۱)

در کنار شاعران دهه‌ی پیشین، نسل دیگری از شاعران جوان به منصفی ظهور رسیدند که پوشیده‌گویی را روانداخته، به شعر حماسی روی آوردند. جوهره و نوع اعتراض، همان بود که از پیش وجود داشت، اما فرقی که با اشعار پیشین به چشم می‌خورد صراحت، بی‌پروایی و دعوت به قیام و مبارزه‌ی خشونت‌بار، در این نوع از اشعار بود.^(۲) همزمان با ظهور اشعار حماسی یا چریکی، نوع دیگری از شعر - که بعدها «موج نو» نام گرفت - در حال ظهور بود و همچنین گروهی از شاعران به سرایش اشعار و چهارپاره‌های تغزلی ادامه می‌دادند که به تدریج در قبال اشعار سیاسی رنگ باختند، چرا که شرایط انقلابی جامعه، مجال ظهور به چنین اشعاری را نمی‌داد و وجه غالب، همان اشعار چریکی بود که در اواخر این دهه با حوادث دیگری که به وقوع پیوست، بیش‌تر تشییت شد.

شعر نو نیمایی تا این زمان، بیشتر مورد علاقه‌ی روشنفکران متمایل به غرب بود و کمتر به انعکاس تمایلات و مضامین مذهبی می‌پرداخت، اما در دهه‌ی چهل و پس از قیام

۱. محمدجعفر باحقی، منبع پیشین، ص ۱۴۳

۲. شمس لنگرودی، منبع پیشین، ص ۲

۱۵ خرداد، برخی از نوپردازان به قدرت اعتراضی برخی از مفاهیم مذهبی شیعه پی بردند و آنها را در اشعار خود به کار گرفتند و رفته رفته در کنار شاعران جناح مقاومت، شاعران «جناح مذهبی» نیز مطرح شدند. از این دوره به بعد، دو گروه نسبتاً متمایز در بین شاعران سیاسی، اجتماعی و مذهبی به چشم می‌خورد، که هر دو گروه با هدفی یکسان، از طریق سروده‌ها و اشعار خویش مبارزه با حکومت سلطنتی را پی می‌گرفتند.^(۱)

به‌طور کلی، پس از قیام ۱۵ خرداد، شاعرانی که جناح ادبیات مقاومت را تشکیل می‌دادند به جای کلی‌گویی‌ها، مستقیماً رژیم را مورد انتقاد قرار دادند و از پوشیده‌گویی‌ها و سمبل‌سازی‌های مبهم اجتناب کردند و همچنین گروه جدیدی به «جناح ادبیات مقاومت» پیوستند که - برخلاف دهه‌های پیشین که از مفاهیم لاییک و غیردینی برای مبارزه با حکومت بهره می‌جستند - مفاهیم مذهبی را در اشعار سیاسی به کار گرفتند.

۴- حادثه‌ی سیاهکل

چهارمین حادثه‌ای که از نظر تأثیرگذاری بر شعر سیاسی قبل از انقلاب دارای اهمیت است، حادثه‌ی حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل است. این حادثه با وجود ابعاد کوچکی که داشت، تأثیر مهمی بر ادبیات سیاسی اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه به جای گذاشت، و از این رو شایسته‌ی بررسی است. همان‌طور که گذشت، پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، عده‌ی زیادی به بی‌نتیجه بودن تلاش‌های مسالمت‌آمیز و قانونی علیه حکومت پی بردند و تصمیم به مبارزه‌ی مسلحانه گرفتند. بدین ترتیب برخی گروه‌ها به اقدامات قهرآمیز دست زدند. اولین حرکت مسلحانه پس از قیام ۱۵ خرداد، ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت، در اوّل بهمن ماه ۱۳۴۳ به دست گروه محمد بخارایی - عضو شاخه‌ی نظامی هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی - بود.^(۲) در سال ۱۳۴۶ گروه جزنی در حالی که برای رفع مشکلات مالی، خود را برای حمله به یکی از بانک‌ها آماده می‌کردند، از طرف مأموران امنیتی رژیم دستگیر و زندانی شدند، در ۱۳۴۸ نیز گروه دیگری از چپی‌ها، به نام «گروه فلسطین» - رهبران گروه مدعی بودند که با سازمان آزادیبخش فلسطین همکاری می‌کنند - قبل از هرگونه اقدام مسلحانه از طرف ساواک

۱. محمدجعفر یاحقی، منبع پیشین، ص ۱۵۰

۲. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، جلد ۳، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴

بازداشت شدند. این گروه از حمایت‌های تیمور بختیار برخوردار بودند و چند تن از اعضای گروه که موفق به فرار از دست مأموران امنیتی شده بودند، به عراق گریخته، از طریق برنامه‌ی فارسی رادیو بغداد علیه رژیم ایران تبلیغ می‌کردند.^(۱)

گروه جزنی و پاک‌نژاد به تقلید از حرکت‌های چریکی کوبا قصد براندازی رژیم را داشتند، اما به علت نفوذ عوامل ساواک در بین اعضای گروه قبل از هرگونه اقدامی دستگیر شدند.^(۲) با وجود این دیگر گروه‌های مارکسیستی جوان، به ویژه مائوئیست‌ها در اندیشه‌ی مبارزه مسلحانه، دسته‌های دیگری را تشکیل دادند و با توجه به سرنوشت گروه‌های پیشین با احتیاط و دقت بیشتری اقدام به عضوگیری نمودند. حمید اشرف، غفور حسن‌پور و علی اکبر صفایی (یا صفایی فراهانی)، گروهی را بنیان نهادند که بعدها به «گروه سیاهکل» مشهور شد. این گروه از پنج تیم شهر، کوه، اسلحه، علمی و رابط تشکیل می‌شد.

این گروه با اعزام یکی دو تن از افراد خود به عراق، مقادیری اسلحه، مهمات، مواد منفجره و جوهر نامرئی برای نگارش نامه‌های سرّی به دست آورد. در این زمان دولت بعثی به علت خصومتی که با حکومت ایران داشت، از کمک به مخالفان رژیم دریغ نمی‌کرد. گروه مذکور پس از دست یافتن به اسلحه در مرداد و تیر ۱۳۴۹ به دو بانک در تهران - اولی بانک ملی شعبه‌ی خیابان وزرا و دومی بانک ملی شعبه‌ی ونک - حمله کردند و در حدود چهار میلیون تومان از این دو بانک به سرقت بردند.

در پی دو عملیات موفقیت‌آمیز فوق، گروه در نشستی در دره‌ی هفت حوض، واقع در ارتفاعات شمال تهران تصمیم به شناسایی نقاط استراتژیک و همچنین ایجاد پناهگاه‌های امن برای اعضای گروه و نگهداری اسلحه و مهمات در جنگل‌های شمال گرفتند. شناسایی نقاط استراتژیک و محل‌های امن، به تیم کوه محوّل شد و اعضای این تیم کار شناسایی را با «کارت ساختگی فدراسیون کوهنوردی» در شهریور ۱۳۴۹ آغاز کردند.

در ۱۶ آذر همان سال در تظاهرات دانشجویی، ساواک فردی به نام «ابوالحسن خطیب» را بازداشت می‌کند. در بازرسی منزل وی تعدادی نشریه‌های مارکسیستی،

۱. همان‌جا، ص ۴۴۱.

۲. مسعود بهنود، دولت‌های ایران...، ص ۵۵۵.

مرکب نامریی، پلاک ماشین و وسایل کوهنوردی به دست مأموران امنیتی می‌افتد. این وسایل متعلق به اعضای تیم شهر بود. در پی تلاش‌های ساواک، افراد تیم شهر دستگیر می‌شوند. اعضای تیم کوه با آگاهی از دستگیری یارانشان، تصمیم می‌گیرند عملیات مبارزانه‌شان را آغاز کنند، حمله به پاسگاه سیاهکل در دستور کار گروه قرار می‌گیرد.

علی اکبر صفایی، سرپرست تیم کوه، اعضای تیم را در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ از ارتفاعات بالارود، واقع در جاده‌ی سیاهکل - لونک، پایین آورده، آماده‌ی حمله می‌کند. افراد تیم با گرفتن مینی‌بوسی که در جاده‌ی سیاهکل - لونک کار می‌کرد، به طرف پاسگاه سیاهکل حرکت می‌کنند و در ساعت ۷/۵۰ به پاسگاه حمله می‌کنند و با کشتن دو نفر و زخمی کردن یک نفر، مهمات و اسلحه‌های پاسگاه را برداشته، از محل دور می‌شوند.^(۱) این عملیات متهورانه، باعث می‌شود ساواک نیروهای ضدچریک خود را با هلیکوپتر به جنگل‌های شمال بفرستد. در درگیری با ساواک، ۶۰ تن از دو طرف کشته می‌شوند و پانزده تن دیگر که دستگیر شده بودند، بلافاصله تیرباران می‌شوند. با این وجود، ۹ نفر دیگر از چریک‌ها هنوز آزاد بودند که بعدها با توسط ساواک شناسایی و یا در درگیری‌های مسلحانه کشته شدند.^(۲)

شرح عملیات سیاهکل توسط یکی از مقامات امنیتی - پرویز ثابتی - از تلویزیون و رادیو پخش شد و تمام مردم ایران از این عملیات آگاه شدند. این نوع درگیری‌ها جاذبه‌ی زیادی برای جوانان ایجاد نمود و به دنبال آگاهی آنها از این عملیات، ده‌ها هسته‌ی مقاومت و گروه‌های چریکی در گوشه و کنار کشور تشکیل شد. البته دستگیری و اعدام چریک‌ها، تا حدی روحیه‌ی مبارزان را تضعیف کرد، اما به دنبال این اعدام‌ها، ترور دادستان نظامی تهران سرتیپ فرسیو - به تلافی اعدام چریک‌ها - در ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۰ مجدداً روحیه‌ی مبارزه و پایداری را در جوانان دمید و آنان امیدوارتر از پیش به مبارزه ادامه دادند.

این حادثه همان‌طور که در روحیه‌ی مبارزان تأثیر گذاشت و آنان را از تردید و شک نسبت به مبارزات مسلحانه رهانید، در شاعران نیز، تردید و شبهه نسبت به شعرهای چریکی را از بین برد. پیش از این خیلی‌ها، شعرهای چریکی را عاری از مضامین

۱. حمید روحانی، پیشین، ص ۴۵۲

۲. مسعود بهنود، پیشین، ص ۵۵۵

زیباشناختی دانسته و اصلاً شعر به حساب نمی‌آوردند، اما از این دوره به بعد اکثر شاعران به این نوع شعر روی آورده و به ستایش مبارزان و مجاهدان جنگل پرداختند. اگر پیش از این شاعران مخالف رژیم، تغزل و شعر عاشقانه را روا نمی‌دانستند، از این پس، هر نوع شعر غیرسیاسی، همچون کالایی بی‌مصرف محسوب شده، مورد بی‌اعتنایی شاعران و مخاطبان قرار گرفت.^(۱) همزمان با اوج گرفتن سرایش اشعار چریکی، رژیم نیز بیشتر به سانسور روی آورد و به همین دلیل استعاره و تمثیل و نمادپردازی بیشتر شد.^(۲) و جنگ‌ها و دفترها را نمادها و استعاره‌هایی چون شقایق، زندان، خون، کبوتران و جغد پر کرد، استعاره‌ها و تمثیل‌هایی که مردم معنای آن را درک می‌کردند.

بعد از این حادثه اشعار تغزلی و غیرسیاسی چندان مورد توجه قرار نگرفت و در عوض شعر سیاسی با اقبال گسترده مواجه شد. شاعران جوان همه شرح دلاوری‌ها، اعدام‌ها، شکنجه‌ها و یاران زندانی خود را می‌نوشتند. در چنین فضایی، دستگیری خسرو گل‌سرخ‌ی به اتهام برنامه‌ریزی برای ترور اعضای خانواده‌ی سلطنتی، سرمشق دیگری را پیش روی شاعران جوان نهاد. محاکمه و دفاعیه‌های وی که به صورت مستقیم از تلویزیون پخش شد تأثیر زیادی در این جهت نهاد.

آنچه از این پس مهم بود، شرح دلاوری‌های مبارزان و حماسه‌ی نسل به پا خاسته‌ی انقلابی بود و در این میانه کم‌تر به مسائل ادبی اهمیت داده می‌شد و به همین دلیل بسیاری از شعرها، ارزش ادبی چندان‌ی نداشت و بیشتر به شعار شبیه بودند تا شعر. با این حال این‌گونه شعرها بسیار مورد توجه مردم بود. این وضعیت تا سال ۱۳۵۵ ادامه یافت و با اوج‌گیری مبارزات مردمی و تظاهرات خیابانی و حماسه‌آفرینی‌های انقلابی در هر کوی و برزن، حماسه‌ها از حماسه سرایان پیشی می‌گیرند و کمتر شاعری پیدا می‌شود که بتواند پا به پای مردم، حماسه‌سرایی نماید، چه رسد به این که بتواند از آنها پیشی گیرد و همچون دهه‌ی پیشین نقش پیشرو را ایفا نماید. تأثیری که حوادث سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب در شعر سیاسی می‌گذارد، در سال‌های پس از انقلاب مشخص می‌شود که خود، پژوهش دیگری را می‌طلبد.

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۴، ص ۸

۲. مسعود بهنود، منبع پیشین، ص ۶۳۲

خلاصه‌ی فصل

شعرا به عنوان اعضای جامعه هیچ‌گاه از تأثیرپذیری از تحولات مهم سیاسی برکنار نماندند. در دوره‌ی حکومت سی‌وهفت ساله‌ی محمدرضا پهلوی، چهار حادثه‌ی اشغال ایران توسط متفقین، نهضت ملی شدن نفت و به دنبال آن کودتای ۲۸ مرداد، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حمله به پاسگاه سیاهکل هر کدام به نوبه‌ی خود تأثیرات خاصی بر اشعار سیاسی این دوره به جا گذاشتند. پس از این که متفقین ایران را اشغال کردند شعرای سیاسی فعالیت خود را پس از سال‌ها سکوت، بار دیگر از سر گرفتند. در این دوره به علت حضور نیروهای روسیه در کشور در سایه‌ی فعالیت‌های انجمن دوستی ایران - شوروی، شعرای چپ‌گرا فعالیت بیشتری داشتند. با شروع نهضت ملی شدن نفت شعرای ملی‌گرا به حمایت از آن برخاستند، که در نتیجه‌ی کودتای ۲۸ مرداد همه‌ی صداهاى مخالف در گلوها خفه شد و جوّ اختناق بر کشور حاکم شد. راهپیمایی‌ها و تظاهرات خونین ۱۵ خرداد ۴۲ اهمیت اسلام را در بسیج توده‌ها بر ضد حکومت نشان داد و پس از این قیام جناحی از شعرای مذهبی - سیاسی در عرصه‌ی ادبیات کشور به‌وجود آمد. سرانجام این که حادثه‌ی سیاهکل، باعث گسترش و نشر اشعار چریکی در سطح جامعه‌ی ایران شد و این وضعیت تا پیروزی انقلاب تداوم داشت.

فصل دوم

عوامل اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بر اشعار سیاسی

انقلاب مشروطیت که به دنبال آگاهی ایرانیان از عقب ماندگی تکنولوژیک خود در برابر غرب پدید آمد، زمینه‌ی به وجود آمدن تغییر و تحولات مهم اجتماعی را فراهم کرد. با برچیده شدن بساط سلطنت قاجاریه و به قدرت رسیدن رضاخان، این تحولات شتاب بیشتری به خود گرفت. رضاخان در صدد بود همچون آتاتورک، ایران را به یک جامعه‌ی غربی تبدیل کند و در این راستا، علاوه بر مبارزه با مذهب و سنت‌ها، ایدئولوژی ناسیونالیستی و کهن‌گرایی خاصی - ایرانیت یا باستانگرایی - را تبلیغ می‌کرد. وی در دوره‌ی سلطنت خود، با ایجاد راه‌آهن سراسری و تأسیس چند کارخانه و دیگر اقدامات اقتصادی، سعی در نوسازی اقتصاد ایران داشت. این تلاش‌ها با ورود متفقین به ایران در ۱۳۲۰ش متوقف ماند و عملاً تا پایان حکومت مصدق، تلاشی در این زمینه صورت نگرفت، چراکه اوضاع بحرانی مملکت اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌داد. حضور نیروهای متفقین لطمات زیادی به اقتصاد ایران وارد ساخت و دولت‌های متفق نه تنها بعد از جنگ این زیان‌ها را جبران نکردند، که با حمایت از حزب توده و خودمختاری استان‌های شمال و هم با حمایت از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیشترین خیانت‌ها را به ملت ستمدیده‌ی ایران روا داشتند.

با پیروزی کودتاگران، مذاکرات نفت شروع شد و غرب کمک‌های ناچیز خود را به دولت کودتا از سرگرفت و شاه با کمک مستشاران امریکایی و متخصصان ایرانی تحصیل‌کرده‌ی غرب، سعی داشت نقش «سلطان انقلابی» را ایفا نموده، ایران را به دروازه‌های تمدن برساند. بدین منظور، در زمینه‌ی اقتصادی، چند برنامه‌ی توسعه طرح‌ریزی شد و در زمینه‌های فرهنگی؛ مدارس و مراکز دانشگاهی جدید، تأسیس

گردید و نهادهای فرهنگی دیگری همچون کانون نویسندگان با حمایت فرح به راه افتاد که جلب نویسندگان و هنرمندان مردمی را هدف خود قرار داده بود. نتیجه‌ی این سیاست‌ها تغییر و دگرگونی‌هایی بود که در عرصه‌های مختلف زندگی ایرانیان صورت گرفت و در فرهنگ و ادب ایران نیز مؤثر واقع شد. نگاهی به تاریخ اجتماعی این دوران نشان می‌دهد که در طول این دوره مظاهر تمدن غرب در زوایای زندگی ایرانیان - به ویژه شهر نشین‌ها - حداقل به صورت ظاهری رسوخ پیدا کرد، به طوری که چهره‌ی بسیاری از شهرهای ایران، به ویژه شهرهای بزرگ دگرگون گردید. این حرکت شتابان به سوی غربگرایی خود عامل نارضایتی اقشار وسیعی از جامعه شد که در انقلاب اسلامی متبلور شد. در این بخش بی‌آن که بخواهیم به تمامی این تحولات بپردازیم به برخی از آنها که زمینه‌ساز تحول در ادب فارسی و به ویژه شعر سیاسی شدند اشاره خواهیم کرد.

۱- شبه‌نوسازی و تأثیر آن بر عرصه‌ی ادبیات و شعر

برای اولین بار نوگرایی در ایران به سبک غربی، از دهه‌ی ۱۳۰۰ شروع شد. در این دوره رضاخان روند صنعتی کردن کشور را در پیش گرفت و صنایع سبک را از قبیل کارخانجات ریسندگی و بافندگی مدرن، کارخانه‌های قند، کبریت و سیمان بنیاد نهاد. تسهیلات زیربنایی همچون جاده و راه‌آهن در کشور ایجاد شد. در سال ۱۳۰۷، اولین بانک ایرانی - بانک سپه - تأسیس شد و به دنبال آن بانک ملی و بانک کشاورزی نیز در سال‌های بعد شروع به کار کردند.^(۱) تمامی این اقدامات، تا حدی چهره‌ی اقتصادی ایران را تغییر داد. اغلب این صنایع توسط دولت تأسیس و اداره می‌شد که این روند با ورود نیروهای متفکین به ایران متوقف گردید.

با حضور متفکین در ایران - همچون نیروهای فاتح و اشغالگر - امکان اجرای برنامه وجود نداشت. اما به دنبال خروج آنها از ایران، اولین برنامه‌ی توسعه پس از شهریور ۱۳۲۰ و پس از یک توقف چند ساله، در ۱۳۲۷ شروع شد. بنا به پیشنهاد صندوق بین‌المللی پول، دولت قراردادی با شرکت موريس نودسن در سانفرانسیسکو منعقد کرد. کارشناسان این شرکت برای مطالعه‌ی اوضاع اقتصادی به ایران آمدند و مدت چهار ماه به مطالعه و پژوهش پرداختند، و در ژوئیه ۱۹۴۷ گزارشی تهیه و تسلیم دولت ایران

۱. ابراهیم فیوضات، دولت در عصر پهلوی، چاپخش، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۳

نمودند. دولت براساس این گزارش، برنامه‌ی هفت ساله‌ی توسعه‌ی اول را آغاز کرد. اما این برنامه، به علت عدم اطلاع کافی طراحان آن از اوضاع ایران، چندان با شرایط داخلی ایران مطابق نبود و با قطع عایدات نفتی در ۱۳۲۹، این برنامه به حالت تعلیق درآمد و دولت مصدق سیاست اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفت؛ که با سقوط وی در سال ۱۳۳۲، آن‌هم به جایی نرسید.

پس از انعقاد قرارداد با کنسرسیوم و اخذ وام از ایالات متحده، دولت دومین برنامه‌ی اقتصادی خود را شروع کرد. سومین برنامه‌ی توسعه که پنج ساله بود و از ۱۳۴۱ شروع و به ۱۳۴۶ ختم می‌شد - به دست تحصیلکردگان ایرانی که تازه از غرب برگشته بودند - طرح‌ریزی شد. در طی این برنامه، فرودگاه‌های مهرآباد، اصفهان، آبادان و شیراز تکمیل شدند. پالایشگاه‌های تهران، خارک و چند شهر دیگر شروع به کار کردند، کارخانه‌ی ذوب آهن اصفهان به کمک روس‌ها تأسیس شد و سه سد بزرگ امیرکبیر، دز و سفیدرود ساخته شدند.^(۱)

چهارمین برنامه‌ی پنج ساله‌ی توسعه از ۱۳۴۶ شروع شد. در این برنامه در بخش صنعتی، برخلاف برنامه‌ی پیشین - که توسعه‌ی صنایع مادر و زیربنایی مورد توجه بود - به توسعه‌ی صنایع موتناژ کالاهای مصرفی توجه بیشتری مبذول شد، واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای رو به افزایش نهاد و در نتیجه موجب بالا رفتن قیمت‌ها و رشد تورم شد.

پنجمین و آخرین برنامه‌ی توسعه در سال ۱۳۵۲ آغاز شد و تا سال ۱۳۵۶ ادامه داشت. در سال ۱۳۵۲، حادثه‌ی جنگ اعراب و اسرائیل و سیاست‌های اوپک، منجر به افزایش قیمت نفت شد و درآمد دولت از بابت نفت از ۲۲/۵ میلیون دلار در ۱۳۳۳ به ۲۰ میلیارد دلار در ۱۳۵۶ رسید.^(۲) در سال ۱۳۵۴، با افزایش ۱۲۰ درصدی بودجه کشور، کمبود کالاهای، امکانات و مصالح ساختمانی، برق و نیروی انسانی ماهر و وسایل یدکی ماشین آلات صنعتی و کشاورزی محسوس‌تر شد. ادامه‌ی مهاجرت‌ها به شهرها، سبب کاهش تولیدات کشاورزی گردید و واردات مواد غذایی از خارج افزایش یافت. از نظر کاهش نابرابر درآمدها نیز در طول اجرای این برنامه پیشرفتی حاصل نشد و به طور

۱. امیر باقر مدنی، موانع توسعه اقتصادی ایران، شهراب، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۳۳

۲. جان فوران، منبع پیشین، ص ۴۶۳

مرتب با بالا رفتن درآمدهای دولت، از میزان درآمد طبقات کم درآمد و متوسط جامعه کاسته شد و بر درآمد طبقات بالای جامعه افزوده می‌شد.^(۱) اجرای شتابزده‌ی برنامه‌ها و پروژه‌های زیربنایی منجر به افزایش قیمت‌ها شد و در نهایت بسیاری از طرح‌ها نیمه‌کار و ناتمام ماند.

اجرای برنامه‌های پنجگانه‌ی توسعه و تسلط خاندان سلطنتی بر اقتصاد کشور، پیامدهای فرهنگی و اجتماعی چندی را به دنبال داشت. سلطه‌ی خاندان سلطنتی و به‌ویژه شاه در اقتصاد کشور، این امکان را برای آنها فراهم می‌نمود تا نخبگان، نویسندگان و روشنفکران زیادی را به سمت خود جلب کنند و آنها را در مسیری، مطابق میل شاه و در جهت منافع دربار هدایت نمایند. این بحث در قسمت‌های بعدی پیگیری خواهد شد. اجرای برنامه‌های توسعه، با سمت و سوی غربی، فرهنگ و تمدن غربی، به‌ویژه امریکایی را در کشور رواج داد که از مظاهر آن مصرف‌گرایی به سبک غربی بود. توزیع نابرابر درآمدهای نفتی، به شکل‌گیری طبقه‌ی جدیدی منجر شد که به سبک و سیاق غربی زندگی می‌کردند و در طول سال، به اروپا و امریکا مسافرت می‌نمودند و برخی نیز به تقلید از خاندان سلطنتی، برای گذران تعطیلات زمستانی، ویلایی در سوئیس خریداری کرده بودند. در حالی که در همین زمان، عده‌ی زیادی از طبقات پایین جامعه، از نظر تأمین وسایل اولیه‌ی زندگی در مضیقه بودند.

در اثر ایجاد کارخانه‌های بزرگ صنعتی، نیاز به کارگر افزون شد. روستاییان که در اثر اجرای ناقص برنامه‌ی اصلاحات ارضی به شهرها کوچ کرده بودند، در این کارخانه‌ها جذب شدند. شهرهای بزرگ با امکانات رفاهی بیشتری که نسبت به شهرها داشتند، انگیزه‌ی مهاجرت را بیشتر می‌کردند. در طول اجرای برنامه‌های توسعه، شهرنشینی گسترش چشمگیری یافت، به طوری که برخی از شهرهای بزرگ همچون تهران، با مشکلات متعدد ناشی از این افزایش بی‌رویه مهاجرت، دست به گریبان شدند. نتیجه‌ی گسترش شهرنشینی، بالا رفتن میزان آگاهی‌های مردمی بود چرا که قشرهای پایین جامعه، از وضعیت طبقات بالا که در کنار آنها و یا لاقلاً در یک شهر زندگی می‌کردند بهتر آگاه می‌شدند در صورتی که، در روستاها چنین چیزی امکان نداشت. از طرف دیگر

۱. امیرباقر مدنی، منبع پیشین، ص ۱۳۵

به علت زیاد بودن مدارس و دیگر مراکز آموزشی در شهرها، تعداد روزنامه‌خوان‌ها زیادتر شد. در ضمن سیاست رژیم نیز بر این مبنا قرار داشت که تعداد مدارس و دانشگاه‌ها را در نقاط مختلف کشور گسترش دهد و همه‌ی این اقدامات منجر به پیدایش نسلی شد که در دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خریدار مجلات و روزنامه‌ها بودند، به‌ویژه مطبوعات غیردولتی.

از نظر فرهنگی، اجرای برنامه‌های نوسازی دو نتیجه‌ی متضاد را در پی داشت. عده‌ای که از امکانات و مزایای این نوسازی برخوردار شدند، هر چه بیشتر به سوی غرب رو می‌آوردند و در غربی شدن راه افراط را می‌پیمودند، هر آنچه را سنتی به حساب می‌آمد، خرافاتی و مسخره دانسته به کناری نهادند. عده‌ی دیگر که اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دادند، در قبال این غربزدگی جبهه گرفتند و هر چه بیشتر به سنت‌ها و موارث ملی، فرهنگی و دینی روی آوردند. بالاترین نشانه‌ی ضدیت با مدرنیزاسیون مورد نظر پهلوی؛ کتاب «غربزدگی» جلال آل احمد بود و در شعر تجلی این ضدیت در اشعار نوی حماسی و چریکی بود که از دهه‌ی چهل آغاز شد و در اواخر آن دهه به اوج خود رسید. تجلی مدرنیزاسیون دهه‌ی چهل در شعر، شعر «حجم» بود.^(۱) شاعران این نوع شعر - که بعضاً «موج نو» نیز خوانده می‌شود - خود را به هیچ «سنتی» پایبند ندانسته، هر آنچه را جزو «سنت» محسوب می‌شد، به کناری نهادند و فارغ از تمام قواعد و یا قید و بندهای شعری، آثاری را پدید آوردند که در این دوره خوانندگان خاص خود را در جامعه پیدا کرد، در حالی که در دهه‌های پیش «هوشنگ ایرانی» با وجود پشتوانه‌ی علمی خوبی که از اشعار غربی داشت، مخاطبی پیدا نکرده، از شعر و شاعری کنار کشیده بود.

۲- انجمن‌های نویسندگان

تشکیلات صنفی به طور عمده جهت حمایت از منافع اعضای صنف مورد نظر دیگر تشکیل می‌شود. اما کانون‌ها و انجمن‌های نویسندگی، به علت ماهیت کارشان، وظایف و نقش‌های مهم‌تری نیز بر عهده دارند و تا حدی فعالیت‌های سیاسی انجام می‌دهند و از این رو است که یا مورد عنایت دستگاه حاکمه‌اند و یا به نحوی از طرف هیئت حاکمه

مورد تضییق قرار می‌گیرند. آن‌جا که این انجمن‌ها در جهت سیاست‌های دولت حرکت می‌کنند، بی‌هیچ دردسری و حتی با حمایت مالی و معنوی به حیات خود ادامه می‌دهند و گرنه به هر وسیله ممکن از ادامه‌ی کار منع می‌شوند. به لحاظ اهمیت و تأثیری که انجمن‌های اهل قلم در نشر افکار و اندیشه‌های صاحبان فکر و قلم دارند، بسیاری از حکومت‌ها برای جلب نویسندگان و هنرمندان به سوی خود، دست به تشکیل چنین مؤسساتی می‌زنند و هر نوع امکاناتی را در اختیار اعضای این انجمن‌ها قرار می‌دهند تا در توجیه اعمال و رفتار حکومت‌کنندگان قلم‌فرسایی نمایند. در مقابل حکومت، صاحبان اندیشه‌ی آزاد و طرفداران آزادی نیز، جهت هماهنگی فعالیت‌های خود، دور هم جمع شده، تشکیلاتی بنا می‌کنند که هم از حقوق صنفی خود دفاع نمایند و هم مسیر حرکت‌های بعدی را تعیین نمایند، و در ضمن با تشویق و ترغیب نویسندگان و هنرمندان برجسته بازار مباحثات علمی، فرهنگی و هنری را رونق بخشند و در ترویج و انتشار آثار برگزیده کوشش نمایند.

با توجه به اهمیت فعالیت‌های نویسندگان و هنرمندان در دوره‌ی پهلوی سه گروه، یا سه منبع مختلف به تشکیل کنگره‌ها، انجمن‌ها و کانون‌های نویسندگان اقدام کردند. گروه اول، کشورها و دولت‌های خارجی بودند که در ایران منافع خود را دنبال می‌کردند. سابقه‌ی تشکیل نهادهای نویسندگی در کشورهای خارجه و یا توسط آنها در ایران به اوایل مشروطیت برمی‌گردد. از اولین انجمن‌های ادبی که پس از مشروطیت تشکیل شد، انجمن ادبی کاوه بود. این انجمن به وسیله‌ی تنی چند از ادبای ایرانی که بنا به دلایل سیاسی در برلین به سر می‌بردند، در آن شهر تشکیل شد و به فعالیت‌های ادبی پرداخت. طرفه آن‌که، نخستین و آخرین کنگره‌ی نویسندگان ایران توسط انجمن دوستی ایران و شوروی، در سال ۱۳۲۵ تشکیل شد و تقریباً تمام نویسندگان ایرانی در آن گرد هم آمده، مباحث خوبی در مورد نثر و نظم و نقد ادبی انجام گرفت و مسیری برای حرکت نویسندگان و هنرمندان و شاعران مشخص شد و «سخن استالینیستی» سیطره‌ی خود را بر تمام ابعاد ادبیات ایران تا دهه‌ی بعد گسترش داد.^(۱) در این کنگره شاعران و نثرنویسان آن روز، آثار خود را برای حاضران قرائت کردند.

۱. عباس مخبر، نقد ادبی ایران از مشروطیت تا امروز، نگاه نو، ش ۳۷، ص ۱۱۴

نمایوشیخ بنیانگذار «شعر نو» فارسی نیز به همراه سه تن دیگر از «نوسرایان» در این کنگره شرکت داشتند. این کنگره که به ابتکار انجمن دوستی ایران و شوروی تشکیل شده بود، تأثیر زیادی بر کار شاعران و نویسندگان گذاشت. نظریه‌های ادبی که در این محفل مطرح شدند - و اغلب از دیدگاه رئالیسم سوسیالیستی بودند - مبنا و معیار کار نویسندگان و هنرمندان ایرانی قرار گرفت. ملک‌الشعراى بهار، ریاست کنگره را به عهده داشت و این نشان از ارج و اهمیتی بود که بزرگان ادب ایران نسبت به این کنگره قائل بودند.

از دیگر محفل‌های مهم ادبی که نمایندگان دولت‌های خارجی تشکیل دادند، شب‌های شعری بود که در سال ۵۶ به مدت «ده شب» از طرف «انجمن گوته» - انجمن دوستی ایران و آلمان - در تهران تشکیل شد. در این نشست، منتقدان و صاحب‌نظران ادبیات ایران شرکت جسته، در موضوع‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و ادبی صحبت کردند. شعراى مختلفی - به ویژه نسل جوان - اشعار خود را قرائت نمودند، اکثر این اشعار رنگ و بوی سیاسی داشتند. استقبال بسیار خوبی از این «شب‌های شعر» صورت گرفت و افراد زیادی برای شنیدن صدای شعر متعهد ایران به این نشست‌ها روی آوردند. دومین گروهی که اقدام به تشکیل انجمن‌های ادبی نمودند، دربار و وابستگان درباری بودند. فرح دیبا (همسر شاه) که سعی داشت خود را طرفدار فرهنگ و هنر ایران نشان دهد، در گشایش تالارهای هنری، موزه‌ها، گالری‌های نقاشی و انجمن‌های ادبی در سرآمد بقیه قرار داشت. از ابتکارات وی راه انداختن جشنواره‌ی هنر شیراز بود، که به علت نمایش اعمال و حرکات مستهجن با اعتراضات مردمی روبه‌رو شد. در دهه‌ی چهل که رژیم گمان می‌کرد پایه‌های حکومتش از نظر سیاسی و اقتصادی تثبیت شده است، در صدد برآمد جای پایى در بین روشنفکران و نویسندگان مخالف پیدا کند. در این راستا، فرح دیبا با کمک وزیر فرهنگ وقت - مهرداد پهلبد - نامه‌هایی به نویسندگان و شاعران نوشت و از آنها دعوت نمود در کنگره‌ای که از طرف دولت تشکیل می‌شد شرکت نمایند. نویسندگان مخالفی همچون جلال آل احمد، با تلاش بسیار موفق شدند هنرمندان و نویسندگان مردمی را از شرکت در این جلسات بازدارند.^(۱) هنگامی که

کنگره تشکیل شد همان نویسندگان و شعرای مدیحه‌سرای پیشین در آن شرکت جستند و در مقابل انتظارات فرح که خواستار شنیدن «شعر ناب» بود، اشعار پر از تعریف و تمجید خود از خاندان سلطنتی را خواندند.^(۱) دولت به فعالیت‌های فرهنگستان ادب فارسی نیز توجه بسیار داشت و از طریق این فرهنگستان و کنگره‌های مربوطه، عده‌ای از نویسندگان را به سمت خود جلب می‌کرد و در کشورهای خارجی نیز کنگره‌هایی تشکیل می‌داد و از این طریق جاذبه‌ی خوبی برای هنرمندان و نویسندگان فراهم می‌آورد.

در مقابل تلاش‌های همه‌جانبه‌ی دولت برای جلب هنرمندان و نویسندگان و به کار گرفتن آنها در مؤسسات آموزشی، دانشگاه‌ها، کنگره‌ها و رادیو و تلویزیون؛ نویسندگان مبارز ایران بیکار ننشستند و در پی شدت یافتن سانسور در سال ۱۳۴۵ و به دنبال مراجعه‌های مکرر و بی‌نتیجه به نخست‌وزیری، در نهایت تصمیم گرفتند «کانون نویسندگان ایران» را تشکیل دهند. نویسندگان مبارز منتقد دولت، بدون آن که از پشتیبانی مالی و معنوی دیگران برخوردار باشند، مستقلاً و در شرایط سخت و با وجود کارشکنی‌های دولتیان، اساسنامه‌ی کانون نویسندگان ایران را در ۲۲ فروردین ماه ۱۳۴۷ به تصویب اعضای مؤسس رساندند. در بیانیه‌ی کانون که متعاقباً پخش شد به علل تشکیل کانون و اهداف آن که عبارت بود از «دفاع از آزادی بیان با توجه به قانون اساسی» و «دفاع از منافع صنفی اهل قلم»، اشاره شد و از همه‌ی «صاحب‌قلمان» که به دو اصل مزبور پایبند و حاضر به تلاش در راه جان بخشیدن به آن اصول بودند، دعوت به همکاری شد.

با وجود این که کانون، به راستی یک کانون ایده‌آل نبود ولی در همان مدت کوتاهی که پابرجا بود، توانست بین نویسندگان جبهه‌ها و نسل‌های مختلف هماهنگی به وجود آورده، آنها را در برابر دستگاه دولت برای کسب آزادی اندیشه و قلم متحد نماید.^(۲) دولت که از خط تأسیس کانون و جهت‌گیری آن در مقابل نظام سلطنتی آگاهی داشت، برای تأسیس کانون مجوز صادر نکرد و به طرق مختلف در کار آن، مانع‌تراشی می‌کرد. از آن جایی که مکان دائمی برای تشکیل جلسات کانون وجود نداشت، اغلب جلسات

۱. رضا براهنی، ظل‌الله. شعرهای زندان، امیرکبیر، جلد ۲، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۰.

۲. همان جا.

در منزل شخصی اعضا تشکیل می‌شد. با وجود فعالیت‌های خوب کانون، به علت درگذشت زودرس و مشکوک اعضای اصلی و مؤسس آن از جمله صمد بهرنگی و جلال آل احمد، کانون در سال ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ از هم پاشید، ولی در این مدت کوتاه، موفق به تشکیل شب‌های شعر خوشه، در باشگاه کارمندان شهرداری شد که سه هزار نفر از ساعت شش بعد از ظهر تا نصف شب، روی چمن به زانو نشسته، به صدای بیش از هشتاد شاعر متعهد ایران گوش دادند. البته جلسات شعرخوانی دیگری نیز تشکیل شده بود، ولی خوشه به علت گستردگی و استقبال عمومی از اهمیت بیشتری برخوردار بود. فعالیت‌های کانون در مبارزه با سانسور چشمگیر بود که به علت حساسیت حکومت در این مورد، فعالان مورد ضرب و جرح عمال حکومتی قرار گرفته، یا به زندان فرستاده می‌شدند.

۳- مطبوعات

در کنار فعالیت کانون‌ها و انجمن‌های نویسندگان، مطبوعات نقش مهمی در انتشار افکار و آثار نویسندگان و هنرمندان به عهده داشتند و به این دلیل از تأثیر امواج متلاطم حوادث و تحولات سیاسی بی‌نصیب نمی‌ماندند. گسترش مطبوعات - که در دوره‌ی مشروطه، به ساده‌تر شدن زبان و نزدیکی آن به زبان عامیانه کمک بسیاری کرده بود - با آغاز سلطنت رضاشاه، دچار وقفه شد، لکن با ورود متفقین به ایران و برکناری وی از سلطنت، بازار مطبوعات گرم شد، به طوری که در همان پنج سال اول این دهه، ۷۴۳ عنوان نشریه به چاپ رسید. دهه‌ی بیست پرهیجان‌ترین دوره‌ی مطبوعاتی ایران بود. در این دوره تسهیلات چاپ بیشتر، دریافت امتیاز آسان‌تر، تعطیلی روزنامه‌ها کمتر و انتشار روزنامه‌ها زیادتر شده بود. در همین دهه انجمن مطبوعاتی تشکیل شد و دولت آن را به رسمیت شناخت. در این زمان مطبوعات در سه گروه عمده فعالیت می‌کردند: جبهه‌ی استقلال، جبهه‌ی آزادی، بی‌طرف‌ها و مستقل‌ها. «استقلال» وابسته به غرب و «آزادی» وابسته به شرق (شوروی) بود.

خروج نیروهای متفقین از ایران باعث سردی بازار مطبوعات نشد. چون وقایع مهم داخلی از قبیل خلع ید از شرکت نفت ایران - انگلیس و جنبش ملی شدن نفت و... بر هیجانات ملی و عمومی می‌افزود و این همه موضوعات جذاب و گیرایی برای مطبوعات فراهم می‌کرد. در کنار مطبوعات سیاسی، مجلات ادبی نیز به چاپ می‌رسیدند که در

کنار چاپ اشعار، مسائل ادبی و نظریه‌های مطرح در آن دوره را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند. از مباحث مهم مطبوعات ادبی این دوره، مجادله بین نوگرایان - طرفداران شعر نو - و سنت‌گرایان بود. از جمله دیگر مباحث مطرح ادبی، نظریه‌ی رئالیسم سوسیالیستی بود که از طرف روزنامه‌های طرفدار حزب توده و شوروی منتشر می‌شد. پیام نوین، نشریه‌ی ماهانه‌ی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی از نشریات مهم این دوره است. جناح‌های مختلف ادبی - نوگرایان، سنت‌گرایان و نوقدمایی‌ها - مجلات مستقلی برای خود چاپ می‌کردند و اشعار شاعران جناح خود را نشر داده، از لحاظ تثوریک به توجیه سبک و روش خود می‌پرداختند. در دوازده سال این دوره (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲) بالغ بر ۲۶۸۲ عنوان نشریه، به چاپ رسید که در مجموع ۵۶ درصد از کل مطبوعات ۱۴۲ ساله (از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷) را تشکیل می‌داد.^(۱)

اما این وضعیت دوام نیاورد و با کودتای ۲۸ مرداد، ابتدا روزنامه‌های حزبی و سپس مطبوعات مخالف به تدریج و با قدرت گرفتن رژیم بسته شدند، و تنها ۱۶۹ عنوان نشریه به فعالیت خود ادامه دادند. در دهه‌ی ۱۳۴۰ حدود ۳۴۹ عنوان به مطبوعات اضافه شد. نکته‌ی مهم در مورد نشریات دهه‌ی چهل، دولتی بودن آنهاست و تعداد زیاد نشریات، نشانگر آزادی مطبوعات نیست. بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها با بودجه‌ی دولتی و در راستای اهداف حکومتی و در همان حیطه‌ای که مجاز شمرده می‌شد به فعالیت می‌پرداختند. با وجود این در دهه‌ی چهل پس از تقریباً یک دهه سکوت مخالفان، جنب و جوشی در بین روزنامه‌نگاران مخالف شروع شد. کتاب هفته، کیهان ماه، آناهیتا، آرش و انواع دیگر جُنگ‌ها متعلق به این دهه هستند. در نیمه‌های این دهه، شهرستان‌ها نیز به خود آمدند. در تبریز مهد آزادی، در مشهد هیرمند، و در رشت بازار، چاپ شد و تقریباً هیچ شهرستانی یافت نمی‌شد که روزنامه و مجله‌ی ادبی مخصوص به خود نداشته باشد.^(۲) مطالب ادبی منتشر شده در شهرستان برخلاف تهران از شانس بیشتری برخوردار بودند و از آسیب سانسور به دور بودند. اغلب مطالب ادبی در شهرستان‌ها، ضمیمه‌ی مجلات و روزنامه‌های دارای مجوز چاپ و منتشر می‌شدند. صاحبان نشریات، به خاطر جذب مشتری، مطالب ادبی مخالف رژیم را چاپ می‌کردند و با

۱. مسعود برزین، تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران، صص ۱۴ و ۱۵

۲. رضا پراهنی، منبع پیشین، ص ۸

نفوذی که در شهرستان‌ها داشتند از «سانسور» ساواک در امان می‌ماندند.

با شروع جنب و جوش در بین نویسندگان، رژیم دست روی دست گذاشت و با قانونی کردن سانسور عرصه را بر مخالفان تنگتر کرد. تا پیش از سال ۱۳۴۵، سانسور قانونی نبود و در صورتی که مطالب کتاب یا نشریه‌ای مخالف رژیم بود، پیش از چاپ آن و اطلاع مأموران امنیتی، نسخه‌های کتاب و نشریه جمع‌آوری می‌شد و نویسنده‌ی آن یا تبعید می‌شد و یا به حبس می‌افتاد و یا مورد شکنجه و دیگر تضيیقات قرار می‌گرفت. اما در اواسط سال ۱۳۴۵ دولت رسماً دست به کار سانسور کتاب شد و به ناشران دستور داد کتاب‌های خود را پس از پایان چاپ و پیش از انتشار در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار دهند تا مأموران سانسور، پس از بررسی در مورد انتشار و یا عدم انتشار آن تصمیم بگیرند. در ضمن اعلام شد، کتاب‌های ناشرانی که از این قانون سرپیچی کنند، بدون اطلاع از کتاب‌فروشی‌ها جمع‌آوری خواهد شد و همزمان با این تصمیمات چاپخانه‌ها بیش از پیش تحت نظارت و مراقبت مأمورین شهربانی و ساواک قرار گرفت.^(۱)

با وجود این‌که سانسور، رسماً از سال ۱۳۴۵ شروع شد، اما به علت مخالفت‌های جدی عده‌ای از نویسندگان و کم‌تجربه بودن مأموران سانسور، تعدادی کتاب‌های بدون سانسور چاپ و منتشر شدند. ساواک برای محکم‌کاری، به ناشرین دستور داد، که تمام کتاب‌ها قبل از چاپ باید به کتابخانه‌ی ملی فرستاده شود تا در آن‌جا شماره‌ی ثبت بخورند و در ضمن برای توجیه این کار، مسئله سوء استفاده از کتاب‌ها و چاپ بدون اجازه‌ی آنها را بهانه قرار دادند. به این ترتیب هر کتابی که چاپ می‌شد، ابتدا به کتابخانه‌ی ملی فرستاده می‌شد و از آن‌جا نیز به دست مأموران ساواک می‌رسید، چون این کار مدت زیادی وقت می‌گرفت، بعد از مدتی ناشرین موظف شدند دست‌نوشته‌ی کتاب‌ها را مستقیماً و قبل از چاپ به اداره‌ی نگارش در وزارت فرهنگ و هنر تحویل دهند و اگر تا این زمان سانسور غیرمستقیم و از طریق کتابخانه‌ی ملی اعمال می‌شد، از این پس سانسور مستقیم و از طرف مأموران ساواک، مستقر در وزارت فرهنگ اعمال می‌شد.

سانسور نیز دو گونه بود؛ سانسور منفی و سانسور مثبت. سانسور منفی همان حذف

و برداشتن مطالب مضرّه از دیدگاه حکومت بود اما سانسور مثبت، افزایش مطالبی به کتاب بود که مفید و خوب تشخیص داده می‌شد. اعمال سانسور از طرف دولت، موجب افت تیراژ کتاب شد و در نتیجه‌ی آن بسیاری از ناشرین و چاپخانه‌ها ورشکسته شده، یا به حالت نیمه تعطیل درآمدند.

اما این تمام کار نبود. دولت از نویسندگان می‌هراسید و می‌خواست به طرق مختلف آنها را از میدان به‌در کند. اولین قدم تطمیع نویسندگان از طریق نشر آثار آنها و فراهم آوردن امکانات رفاهی، شغل مناسب و موقعیت اجتماعی بود، در صورت موفقیت‌آمیز نبودن این کار سعی می‌کردند نویسندگان مردمی را بدنام کنند. سیاست بدنام کردن نویسندگان و هنرمندان مستقل و غیروابسته به حکومت، از اواخر سال ۱۳۵۱ به هنگام برگزاری «جشن‌های انقلاب شاه و مردم» شروع شد.^(۱) دولت سعی داشت تأیید و حمایت نویسندگان را نسبت به این جشن‌ها جلب کند و در صورت عدم موفقیت، مقالات یا مصاحبه‌هایی به نام نویسندگان به صورت جعلی و بدون اطلاع نویسنده یا هنرمند مورد نظر، در یکی از نشریات وابسته چاپ کند. البته این ترفند رژیم نیز، عملاً با تکذیب شفاهی و یا کتبی نویسندگان و بعضاً با استعفای آنها از کار در نشریه‌ی مورد نظر، مؤثر واقع نشد. و بالاخره رژیم مجبور شد تعدادی از نویسندگان را ممنوع‌القلم و تعدادی دیگر را حبس کند. در سال ۱۳۵۵، لیست افراد ممنوع‌القلم به یکصد و بیست تن رسید.^(۲)

بدین ترتیب مطبوعات که در ادوار مختلف نقش مهمی در هدایت افکار عمومی داشتند، از کنترل شدید و سطر به سطر حکومت در امان نبودند و نویسندگان آنها نیز، بدون کم‌ترین گذشتی، مورد شکنجه قرار گرفته و یا به حبس و تبعید فرستاده می‌شدند. مطبوعات ادبی در دهه‌های مختلف این دوره، با چاپ اشعار نویسندگان مخالف و نقد و بررسی آنها، به جریان پوینده و بالنده شعر اجتماعی مدد می‌رساندند. در دهه‌ی سی با افول نسبی نقد مارکسیستی در عرصه‌ی ادبیات، مطبوعات و نشریات عرصه‌ی مجادله مکتب‌های شعری غیررئالیستی یا ضد رئالیستی، فرمالیستی و سورئالیستی شد و مباحثی نیز در مورد ادبیات متعهد و غیرمتعهد مطرح شد. با نزدیک شدن به اواخر

۱. همان‌جا، ص ۸۴

۲. مسعود بهنود، منبع پیشین، ص ۶۹۱

دهه‌ی چهل تقابل دوگانه‌ی دیگری (ادبیات سیاسی / ادبیات غیرسیاسی) وارد عرصه‌ی ادبیات می‌شود و از بحث‌های مربوط به تقابل‌های دوگانه دیگر همچون رئالیستی / غیررئالیستی و متعهد / غیرمتعهد کاسته می‌شود.^(۱)

۴- ترجمه‌ها

آخرین و چهارمین عاملی که به عنوان عامل تأثیرگذار بر روند شعر سیاسی بررسی می‌شود، ترجمه‌ی آثار و کتاب‌های نویسندگان خارجی است. ترجمه در ایران - به‌ویژه از زبان‌های اروپایی - همزمان با تأسیس چاپخانه در ایران شروع شد، اما رونق چندانی نداشت. پیش از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت، تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم و رساله‌ی آبله‌کوبی به فارسی ترجمه شد. پس از تأسیس دارالفنون، کتاب‌های علمی در مورد تاریخ، جغرافیا و فنون نظامی و پزشکی ترجمه شدند.

با افزایش احتیاج به کتاب‌های علمی، دارالطباعه و دارالترجمه‌ی خاصه‌ی همایونی تأسیس شد و به ترجمه‌ی آثار ادبی کشورهای اروپایی و به‌ویژه ادبیات فرانسه پرداخت. از نخستین ترجمه‌های این دوره می‌توان به ترجمه‌ی تمثیلات یا نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده اشاره کرد. این نمایشنامه‌ها که در اصل به زبان ترکی نوشته شده بودند، از زبان عامیانه و ساده‌ای که توده‌های مردم در محاوره به کار می‌بردند، بهره داشتند و با ترجمه آنها، اسلوب جدیدی در نثرنویسی فارسی رواج یافت که از مشخصات آن به کار بردن اصطلاحات عامیانه بود.^(۲)

در دوره‌های بعدی، به علت افزایش ارتباط با بیگانگان، بازار ترجمه رونق گرفت و نویسندگان ایرانی بسیاری از آثار غربی را به فارسی برگرداندند. علاوه بر آثار ادبی، کتاب‌های سیاسی و فلسفی نیز ترجمه شدند که در نشر و گسترش اندیشه‌ی مشروطه‌طلبی، آزادیخواهی و مساوات‌جویی، مؤثر واقع شد. آشنایی روشنفکران و شاعران ایرانی با اندیشه‌های اقتصادی - سیاسی مارکس، بسیاری از شاعران را با دید مارکسیستی هم‌جهت کرد. در دوره‌ی محمدرضا شاه بازار به پیروی از فرهنگ وارداتی و غربزده، ترجمه را بیشتر می‌پسندید تا نوشته‌های نویسندگان ایرانی؛ به همین جهت تعدادی از نویسندگان و شاعران برای رساندن پیام خود به مردم، کار مترجمی را در پیش

۱. عباس مخبر، منبع پیشین، ص ۱۲۸

۲. پرویز خانلری، نخستین کنگره نویسندگان ایران، بی‌نا، تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۴۳

گرفته، سخن خود را از زبان نویسندگان اروپایی و امریکایی باز می‌گفتند.^(۱) در بین سال‌های (۱۳۳۲ - ۱۳۴۲) در مقابل ۳۷۲ داستان ایرانی، ۶۶۶ داستان خارجی و عمدتاً داستان‌های پلیسی - جنایی به فارسی ترجمه شد.^(۲)

تأثیر اشعار خارجی، بر اشعار فارسی ابتدا از طریق آشنایی شاعران ایران با شاعران ترکیه صورت گرفت. تقی رفعت که از پیشگامان شعر نو در ایران بود، مدت زیادی در استانبول به سر برده و با تأثیر از اشعار و گویندگان ترک، در مقالات متعددی که در مجله‌ی تجدد، در تبریز چاپ می‌کرد به مبارزه با سنت و سنت‌پرستی پرداخت و در مقابل نویسندگان مجله‌ی ادبی «دانشکده» از انقلاب ادبی در شعر سخن گفت، رفعت اشعاری در قالب شعر کهن فارسی سرود که حاوی دیدگاه‌های متجددانه‌ی او بود. او پس از شکست «خیابانی» خودکشی کرد و نتوانست به راهی که آغاز کرده بود، ادامه دهد. میرزاده عشقی نیز که مدتی در استانبول به سر برده بود به نوآوری‌هایی در شعر دست زد که ترور شدنش، او را نیز در این راه ناکام گذاشت.

نیما تحت تأثیر اشعار شاعران رمانتیک فرانسه، شعر فارسی را به طور اساسی متحول کرد، تأثیرپذیری از سبک شاعران اروپایی با ترجمه‌ی آثار شاعرانی مثل تی.اس. الیوت* و مک‌نیس** انگلیسی و مایاکوفسکی*** روسی ادامه یافت، ترجمه‌ی آثار این سه شاعر به زبان فارسی، بُعد جهانی و اهمیت فلسفی شعر فارسی را بیشتر کرد.^(۳) از دیگر شاعرانی که آثارشان به فارسی ترجمه شد می‌توان از شکسپیر، لانگ‌فلو، تینسون، رابیندرانات تاگور (هندی)، ادگار آلن‌پو، رابرت فراست، لرد بایرون، هاینه و لامارتین نام برد. ترجمه‌ی آثار ادبی خارجی، روشنفکران ایران را به فضایی از ادبیات که عمیق‌تر و وسیع‌تر از سابق بود، وارد کرد.^(۴)

ترجمه‌ی آثار و کتاب‌های نویسندگان غربی از چند جهت بر کار شاعران تأثیر

۱. مسعود بهنود، منبع پیشین، ص ۶۳۳

۲. عباس مخبر، منبع پیشین، ص ۱۲۳

*.T.S. Eliot (۱۸۸۵ - ۱۹۶۵)

**. Louis Macneice (۱۹۰۷ - ۱۹۶۳)

***. V. Mayakovski (۱۸۹۳ - ۱۹۳۰)

۳. محمدجعفر یاحقی، منبع پیشین، ص ۱۲۵

۴. ادبیات نوین ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷

گذاشت. ترجمه‌ی آثار سیاسی و اجتماعی به ویژه کتاب‌های مارکسیستی، نوعی نگرش خاص به شاعر ایرانی داد که با آن بتوانند به تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی کشور خود بپردازند. از طرف دیگر ترجمه‌ی آثار نویسندگان و متفکران اومانیستی همچون ژان پل سارتر که بر اصالت بشر مبتنی بود، ضمن رواج روحیه‌ی لائیک و جامعه‌گرایی، تأکید بر انسان را جانشین اتکای به خداوند قرار داد. تحت تأثیر همین ترجمه‌های غربی، مدتی بحث التزام و تعهد نویسنده و شاعر در مقابل جامعه‌ی خودش، مطرح شد و تا مدتی اغلب شاعران خود را در قبال جامعه، متعهد احساس می‌کردند و کمتر به سرایش دغدغه‌های شخصی خود می‌پرداختند و بیشتر به اجتماع و مردم توجه داشتند. البته این وضعیت خیلی دوام نیاورد، چون با ترجمه‌ی منظومه‌ی «سرزمین بی حاصل»، الیوت به سال ۱۳۳۴ ش، مجدداً «شعر ناب» در مقابل «شعر متعهد» مطرح شد و شاعران ایران با الهام از آن و دیگر اندیشه‌های شاعرانه اروپای معاصر، اندک اندک کارهای خود را به شعر محض نزدیکتر کردند.^(۱)

خلاصه ی فصل

در یک جمع بندی کلی ترجمه ی آثار خارجی، هم بر محتوا و هم بر سبک نگارش اشعار فارسی تأثیر گذاشت. با الهام از شاعران اروپایی، اشعار بی وزن و حجمی در جامعه رواج یافت. در ضمن در اثر آشنایی با همین آثار، مفاهیم فلسفی و سیاسی جدیدی به اشعار فارسی راه یافت که پیش از این چندان مطرح نبود. در این دوره ترجمه ی آثار نویسندگان روسی و مارکسیست های دیگر کشورها، به غنی تر شدن ادبیات چپ در ایران کمک کرد. در کنار ترجمه ی آثار خارجی حمایت انجمن های دوستی و فرهنگی کشورهای خارجی به گسترش دامنه ی دید نویسندگان ادبی در ایران یاری رساند. اجرای طرحهای نوسازی و برنامه های فرهنگی دولتی افکار، اندیشه ها و مکاتب ادبی غرب را در ایران مطرح نمود که مجموعه ی این عوامل از لحاظ فرم و محتوا به شکل گیری جریانهای جدید شعری همچون «شعر حجم» و «شعر سپید» انجامید. در این میانه اعمال سانسور از طرف حکومت و ایجاد تضییقات و سخت گیری های متعدد برای شاعران مبارز در برخی دوره ها باعث غامض تر و نمادی تر شدن شعر فارسی گردید.

فصل سوم

جریان‌های مهم شعر سیاسی در دوره‌ی حکومت محمدرضا پهلوی

همزمان با آغاز انقلاب مشروطیت، اندیشه‌های جدیدی در ایران مطرح شد و سال‌های متمادی این اندیشه‌ها در فراز و نشیب حوادث سیاسی به خود بالیده، و در جامعه‌ی ایرانی طرفدارانی پیدا کرد. اکثر این اندیشه‌ها همچون مشروطه‌خواهی و مساوات‌طلبی از اندیشمندان غربی به عاریت گرفته شده بود، با وجود این، زمانی که در ایران مطرح شدند، رنگ و بوی ایرانی به خود گرفتند. در شهریور ۱۳۲۰ به غرور ایرانیان ضربه‌ی شدیدی وارد شد، زیرا در دوره‌ی حکومت رضاخان همیشه بر احساسات ملی و ارتش قدرتمند تأکید و تبلیغ شده بود، با این حال، جوّ مساعدی فراهم آمد تا مجدداً صاحب‌نظران و سیاست‌مداران ایرانی به طرح اندیشه‌ها و افکار خود بپردازند. فضای باز سیاسی، جنب و جوشی در بین فعالان سیاسی به وجود آورد. بسیاری از سیاستمداران پیشین که خانه‌نشین شده بودند، دوباره به صحنه بازگشتند، تبعیدی‌ها وارد کشور شدند، و نسل جدیدی نیز به این‌ها پیوستند. بلافاصله صف‌بندی‌ها شروع و احزاب و دستجات سیاسی مختلفی تشکیل شدند.

هم‌زمان با انتخابات مجلس چهاردهم (۱۳۲۲)، چهل و دو حزب سیاسی که منشعب از شانزده حزب اصلی بود، در کشور فعالیت داشتند.^(۱) گرچه این احزاب، پس از مدت کوتاهی از بین رفتند، اما حضور کم مدت آنها حکایت از تضاد آرا و منافع در سطح جامعه می‌کرد. پس از انتخابات مجلس چهاردهم، از بین احزاب متعدد، فقط شش

۱. پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ دوم،

حزب توانستند به فعالیت‌های خود ادامه دهند و بقیه از هم پاشیدند. این احزاب عبارت بودند از حزب هم‌رهان؛ حزب ایران؛ حزب عدالت؛ اتحاد ملی؛ حزب وطن و حزب توده. نگاهی به اهداف، اعلامیه‌ها و مرامنامه‌های این احزاب نشان می‌دهد که جدا از منافع شخصی و گروهی، از نظر گرایش‌های فکری و عقیدتی گرایش‌های این احزاب را می‌توان به سه گرایش، سلطنت طلبی، ملی‌گرایی (میهن‌پرستی)، و سوسیالیستی تقلیل داد. حزب توده‌ی (نماینده‌ی گرایش‌های سوسیالیستی) و جبهه‌ی ملی، بیش از گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی دیگر طرفدار جلب نمود و نقش تأثیرگذاری بر حوادث آن سال‌ها داشت. با ورود نیروهای اسلامی به صحنه به صورت احزاب سیاسی و حمایت از ملی‌شدن صنعت نفت، گرایش‌های اسلامی نیز به صورت فعال مطرح شد. به ویژه در سال‌های پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، روشنفکران زیادی به این خط فکری تمایل پیدا کردند. جریان سلطنت طلب نیز، با وجود این‌که از طرف روشنفکران و عموم مردم مورد استقبال قرار نگرفت اما به دلیل حمایت‌های دولت، در مقاطع مختلف تا سقوط رژیم به حیات خود ادامه داد، بطوری‌که زمانی تبلور این جریان را در دو حزب فرمایشی «ملیون» و «مردم» می‌بینیم و زمانی دیگر در حزب فراگیر رستاخیز.

این چهار گرایش به ظاهر مخالف در کنار یکدیگر در جامعه‌ی ایران قبل از انقلاب وجود داشت، و در دوره‌های مختلف برخی از آنها کم‌رنگ‌تر و برخی پراهمیت‌تر می‌شد. به‌طور نمونه در دهه‌ی اوّل پس از شهریور ۱۳۲۰، حزب توده و جبهه‌ی ملی بیش‌تر مطرح بودند، اما در اواخر حکومت پهلوی، جریان‌های اسلامی گوی سبقت را از دیگران ربود. این چهار جریان فکری، به ویژه ملی‌گرایی و سوسیالیستی، با وجود اختلافات و رقابتی‌هایی که با یکدیگر داشتند، از ارزش‌های مشترک و همسانی سرچشمه می‌گرفتند. اندیشه‌های ملی‌گرایانه و سوسیالیستی، هر دو از غرب گرفته شده بودند اما به‌طور کامل، این اندیشه‌ها در غرب، در بستر و زمینه‌ی خاصی رشد کرده و به صورت جنبش‌ها و نهضت‌های ملی و فراملی مطرح شده بودند. اما در ایران چنین زمینه‌ای مهیا نبود و این اندیشه‌ها زمانی که در جامعه‌ی ایران مطرح شدند، با نیازهای اساسی جامعه و برداشت‌های بومی از آنها تطبیق یافتند. از این جاست که عده‌ای بر این باورند که گرایش‌های عمده‌ی فکری از جبهه‌ی ملی گرفته تا گروه‌های مارکسیست و حتی خود رژیم پهلوی، آب‌سخور ایدئولوژیکی واحدی داشته‌اند. این آب‌سخور ترکیبی از

«ایران‌پرستی سنتی» و تفکر «سوسیالیستی» بود،^(۱) چنین ترکیب ناسازگاری در سایه‌ی قبیله‌گرایی موجود در فرهنگ سنتی و ارزش‌ها و آرمان‌های جمع‌گرایانه امکان‌پذیر شده بود که در ادوار مختلف به صورت احزاب و گروه‌های سیاسی رقیب، نمود پیدا می‌کرد. «بیگانه‌ستیزی» از دیگر مشخصه‌های جریان‌های سیاسی و فکری در ایران به شمار می‌آمد. ناسیونالیسم ایرانی، بیش از آن که به ارزش‌های دموکراتیک تکیه کند، بر مخالفت با بیگانگان و استقلال ملی تأکید می‌نمود.^(۲) حزب توده نیز، گسترش فوق‌العاده‌ی خود را مدیون آرمان‌های میهن‌پرستانه و ارزش‌های سنتی بود و زمانی که رهبران حزب به سیاست‌های استالین نزدیک‌تر شدند، محبوبیت حزب بسیار کاهش یافت.

دو جریان اصلی ملی‌گرایی و حزب توده، با وجود رقابت‌ها و دشمنی‌هایی که داشتند، از ارزش‌های مشترکی برخوردار بودند و در اثر نزدیکی همین ارزش‌های مشترک بین این دو جریان سیاسی بود که خلیل ملکی توانست «حزب نیروی سوم» را بنیان‌گذاری کند و موفق شد عده‌ی زیادی از روشنفکران ایرانی و صاحبان قلم را دور هم گرد آورد. «سوسیالیسم ایرانی» خلیل ملکی، دنباله‌ی منطقی «دموکراسی ایرانی» بود که ناگزیر بازگشت به خویشتن جامعه‌ی پدر سالارانه را در پی می‌آورد که «سوسیالیسم ایرانی» در واقع نسخه‌ی علمی و قرن بیستمی آن بود.^(۳)

در بین گروه‌ها و جریان‌های اسلامی نیز طیف وسیعی از اندیشه‌ها، از هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی گرفته تا خداپرستان سوسیالیست، نهضت آزادی و مجاهدین خلق وجود داشت. از این گروه‌ها حزب ملل اسلامی مبتنی بر اصولگرایی بود. نهضت آزادی ضمن همراهی با جریان‌های ملی‌گرایی بر نقش اسلام و روحانیت در پیشبرد مبارزه تأکید می‌کرد، و خداپرستان سوسیالیست نیز بر جنبه‌های عدالت‌گرایانه اسلام، و مجاهدین خلق نیز سعی می‌کردند تئوری‌های مارکسیستی را با عقاید اسلامی تلفیق کنند.

رژیم پهلوی، سعی داشت از طریق بزرگ‌نمایی سرداران و پهلوانان باستانی و بزرگداشت شاهان ایران کهن، نوعی ایدئولوژی «سلطنتی» و پادشاهی را ترویج نماید.

۱. موسی غنی‌نژاد، جامعه‌ی مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست، طرح نو، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲

۲. موسی غنی‌نژاد، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۴

۳. موسی غنی‌نژاد، جامعه‌ی مدنی، آزادی، اقتصاد در سیاست، ص ۱۱۰

ایدئولوژی که در آن شاه مایه‌ی سعادت و خوشبختی مردم و پدر آنها محسوب می‌شد و از طریق بازسازی اسطوره‌های کهن، روحیه‌ی باستان‌گرایی را - که در دوره‌ی پدرش تبلیغ می‌شد - زنده نگه دارد. البته حکومت ابایی نداشت در اینکه به اعتقادات و باورهای مذهبی مردم متوسل شود. شاه خود را نظر کرده حضرت ابوالفضل (علیه السلام) معرفی می‌کرد. بعد دیگر، ایدئولوژی حکومتی، نوسازی و تجدد بود. شاه و درباریان در صدد بودند در طی چند سال ایران را به دروازه‌های تمدن دنیا برسانند و ایران را به یکی از پنج کشور قدرتمند جهان تبدیل کنند. خلاصه این‌که شاه خود را در سطوت «سلطانی انقلابی» تصور می‌کرد و سعی داشت مردم نیز چنین تصویری از او داشته باشند.

نگاهی به چهار جریان عمده‌ی سیاسی و فکری نشانگر آن است که در دوره‌ی مورد بررسی، کمتر ایدئولوژی و جریانی است که خالص مانده باشد. اغلب جریان‌های فکری با دیگر گرایش‌ها اشتراکات زیادی دارند و به نحوی رنگ و بوی محلی پیدا کرده‌اند، و آن ایدئولوژی‌هایی هم که ایرانی و اسلامی بودند با افکار غربی اختلاط پیدا نموده و خلوص کامل خود را از دست داده‌اند. به همین دلیل ما با اندیشه‌های اسلامی - ملی‌گرا، اسلامی - سوسیالیست، ملی‌گرا - سوسیالیست، ملی‌گرا - سلطنت طلب روبه‌رو هستیم تا با اندیشه‌های ملی‌گرایی صرف یا سوسیالیستی و اسلامی صرف.

با این حال، چون مطالعه‌ی اندیشه‌ها بدین صورت بسیار مشکل خواهد بود، به خصوص که ما در صدد یافتن خطوط مشترک بین این اندیشه‌ها و طرز تفکر شاعران سیاسی هستیم، ناگزیر اندیشه‌ی غالب هر جریان را در نظر گرفته، هر شاعری را که در آن جریان قرار داشته باشد، تحت همان نام ذکر خواهیم کرد، و آگاهانه خطوط فرعی و حاشیه‌ای یک اندیشه را نادیده خواهیم گرفت. به‌طور مثال اگر در بررسی اشعار شاعری، با اشعاری روبرو شویم که هم‌رنگ و بوی ملی‌گرایی و هم‌رنگ و بوی اسلامی دارد، سعی خواهد شد با توجه به فعالیت‌های اجتماعی شاعر و احیاناً دیگر نوشته‌های او، و هم‌چنین کمیت اشعاری که در قالب یک جریان سروده است، جریان غالب اندیشه او را پیدا کنیم. بدین ترتیب طرز فکر اندیشه‌های شاعران این دوره را در چهار جریان پی خواهیم گرفت: (۱) جریان ملی‌گرایی (۲) جریان سوسیالیستی یا چپ‌گرایی (۳) جریان اسلامی (۴) جریان سلطنت طلب. اما قبل از بررسی اشعار شاعران به پیشینه و خطوط

اصلی جریان‌های فکری چهارگانه اشاره می‌شود.

ناسیونالیسم و پیشینه‌ی آن در ایران

ناسیونالیسم به عنوان یک پدیده‌ی سیاسی تاریخی، پس از انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزده در اروپا شکل گرفت. جنگ‌های مذهبی سی ساله میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ م) نقش مهمی در شکل‌گیری ناسیونالیسم به عنوان یک پدیده‌ی سیاسی داشت. پس از خدعه‌ی این جنگ‌ها و براساس قرارداد وستفاليا، کنفدراسیون سوئیس و کشور هلند استقلال یافت و قریب ۳۵۰ واحد سیاسی آلمان با هم متحده شده، کشور مستقلی را تشکیل دادند. در نتیجه‌ی این قرارداد کشورهای اروپایی از دخالت پاپ در امور سیاسی کشورشان آسوده شدند. از این زمان مبانی سیستم جدید بین‌المللی که مبتنی بر واحدهای مستقل دولت - ملت (Nation- State) بود پایه‌گذاری شد و دولت‌ها وفاداری مردم تحت کنترل‌شان را نسبت به خود طلب کردند.^(۱)

امروزه دو برداشت عمده از ناسیونالیسم وجود دارد. برداشت اول ناسیونالیسم را به عنوان یک ایدئولوژی قلمداد می‌کند. برطبق این برداشت ناسیونالیسم سیستمی لیبرال است که محصول انقلاب طبقه‌ی متوسط بورژوا برعلیه فئودال‌ها است و اساس آن بر اندیشه‌های اومانیستی استوار است که با افکار دموکراتیک همراه بوده، برادری و برابری افراد ملت را ترویج کرده، خودمختاری گروه‌هایی که خود را جدا از دیگران می‌دانند، حق آنها می‌داند و از آنها حمایت می‌کند. اما برداشت دوم از ناسیونالیسم مبتنی است بر ایمان و اعتقاد اکثریت مردم - که یک جامعه‌ی سیاسی و یک ملت را تشکیل می‌دهند - به حق داشتن میهن مستقل و نیز شور و اشتیاق این مردم و ایثار و فداکاری در راه آن ملت. به نظر می‌رسد در ایران نیز پدیده‌ی ناسیونالیسم، بیشتر به معنای دوم وجود داشته است. ریچاردکاتم، نیز که از پژوهشگران مسائل ایران است به این مسئله اشاره می‌کند و معتقد است که ناسیونالیسم ایرانی تبلور اشتیاق مردمی است که می‌خواهند آزادانه خواست‌های خود را ابراز کنند و دیگران نیز این شور و اشتیاق و خواسته‌ها را به

رسمیت بشناسند.^(۱) جنگ و تهدید از جانب یک قدرت خارجی، از مهم‌ترین عوامل محرکه احساسات ناسیونالیستی است، اما ناسیونالیسم ایرانی نه به خاطر جنگ، که بیشتر در اثر فشارهای اقتصادی و اجتماعی از طرف کشورهای استعماری نمود پیدا کرد. اولین گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران، در جریان تحریم تنباکو (۱۲۶۹ ش / ۱۸۹۰ م) بروز پیدا می‌کند و بعداً در جنبش مشروطیت تداوم پیدا می‌کند.*

برای دومین بار ناسیونالیسم ایرانی در سال ۱۲۸۹ ش برابر ۱۹۱۹ م با شدت و حدت بیشتری به صحنه آمد. این بار هدف جنبش لغو قرارداد ۱۹۱۹ م بود که با انگلستان منعقد شده بود و استقلال ایران را به خطر انداخته بود، اما مخالفت‌های عمومی با این قرارداد و اعتراضات روسیه، در نهایت منجر به لغو قرارداد مذکور گردید. گرایش‌ها و احساسات ناسیونالیستی در ایران برای سومین بار در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت تبلور یافت. این بار مردم ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید کرد و با حمایت مردمی که احساسات دینی آنها تحریک شده بود، به مقابله انگلستان رفت که متأسفانه اختلافات داخلی و فشارهای خارجی، این نهضت را ناتمام گذاشت. ناسیونالیسم این دوره نیز بیشتر از نوع میهن‌پرستی بود نه ناسیونالیسم متجدد (ملت - دولت)، بنابراین دیدگاه همه‌ی مشکلات ایران ناشی از بیگانگان بود و همه چیز با آن یونانی، یعنی اسکندر آغاز شده بود.

در کنار ناسیونالیسم بیگانه‌ستیز، ناسیونالیسم کهن‌گرا نیز از طرف حکومت‌های پهلوی تبلیغ می‌شد. آنان بیشتر فَرّ و شکوه شاهان باستانی را مایه‌ی فخر ایرانیان دانسته، در بزرگداشت آن می‌کوشیدند، مسبب خواری و زبونی ایرانیان را اعراب می‌دانستند و به همین دلیل عرب‌ستیزی را ترویج می‌کردند. با همین طرز فکر بود که در دوره‌ی رضاخان فرهنگستان ادب فارسی تأسیس شد تا لغات بیگانه، به ویژه اصطلاحات عربی را از زبان فارسی بزدايد.^(۲)

۱. ریچارد کانم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه‌ی فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸.
 *. منظور از اولین حرکت ناسیونالیستی در این‌جا در قرون جدید است وگرنه «نهضت شعوبیه» که علیه سلطه‌طلبی و برتری جویی عده‌ای از اعراب در دهه‌های میانه، پا گرفت، قدمتی بیش از این‌ها دارد.
 ۲. موسی غنی‌نژاد، تجدیدطلبی و توسعه در ایران معاصر، ص ۴۷

سوسیالیسم در ایران

آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های سوسیالیستی مقارن با تجددطلبی سال‌های قبل از مشروطه، - یعنی اواخر قرن نوزدهم - آغاز شده است. به عقیده‌ی فریدون آدمیت، پیشرو فکر سوسیالیسم در ایران میرزا آقاخان کرمانی بود، وی مسئله مساوات را با توجه به اندیشه‌های غربی مطرح ساخت و از مساوات در ثروت، محدودیت مالکیت، رفع امتیازات اجتماعی و تأمین حقوق اجتماعی طبقه‌ی زحمتکش و کارگر به دفاع برخاست. از نظر تشکیلاتی، اولین سازمان سوسیالیستی ایرانیان، حزب همت بود که در ۱۲۸۳ ش در بادکوبه تأسیس شد. این حزب در میان کارگران ایرانی که برای کار به باکو، بادکوبه، تاشکند و آذربایجان شوروی می‌رفتند، فعالیت می‌کرد.

این جمعیت پس از مدتی تشکیلاتی را در ایران تأسیس کرد، از جمله گروه سوسیال دمکرات‌ها را به رهبری حیدرخان عموآغلو در تهران به وجود آورد. از دیگر تشکیلات سوسیالیستی، کمیته‌ی سوسیال دمکرات‌ها یا اجتماع‌یون عامیون بود که توسط یک گروه ایرانی در بادکوبه در سال ۱۲۸۴ ش (۱۹۰۵ م) تشکیل گردید، این کمیته نیز وابسته به حزب همت بود.^(۱) گروه ایرانی «اجتماع‌یون عامیون» از ۱۲۹۳ ش (۱۹۱۶ م) نام «عدالت» بر خود نهاد. حزب عدالت پس از سقوط تزارها فعالیت خود را گسترش داد و روزنامه‌ای به نام «بیرق عدالت» به زبان ترکی منتشر ساخت. در سال ۱۲۹۹ ش (۱۹۲۰ م) حزب عدالت به حزب کمونیست تغییر نام داد. حوزه‌ی فعالیت این حزب عمدتاً نواحی شمال کشور بود.^(۲)

حزب کمونیست، در جنبش جنگل فعال بود و با شکست جنبش جنگل و روی کار آمدن رضاخان فعالیت‌های حزب رکود پیدا کرد. این حزب ابتدا رضاخان را عامل مثبتی در نهضت آزادیبخش ملی ایران به حساب می‌آورد، اما بعدها او را به عنوان یک مالک بزرگ مورد حمله قرار داد. رضاخان نیز بر سختگیری‌های خود افزود و در خرداد ۱۳۱۰ ش، فعالیت‌های کمونیستی را ممنوع اعلام کرد. به دنبال این حرکت، حزب فعالیت‌های خود را متوجه روشنفکران ساخت و گروه ارانی به تبلیغ مارکسیسم در میان تحصیلکردگان پرداخت. افراد این گروه که بعداً به پنجاه‌وسه نفر معروف شدند در

۱. همان جا، ص ۴۷

۲. الهه کولابی، استالیسیسم و حزب توده‌ی ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۱

۱۳۱۶ دستگیر و زندانی شدند. ارانی در زندان کلاس‌های آموزشی برای تعلیم مارکسیسم علمی تشکیل داد و هسته‌ی اولیه‌ی حزب توده را در داخل زندان بنیاد نهاد. با سقوط رضاخان در ۱۳۲۰، گروه ارانی از زندان آزاد شدند و در مهر همان سال حزب توده را در تهران تشکیل دادند. این حزب با اندیشه‌های ضدامپریالیستی در تمام مدت اشغال ایران با حمایت روس‌ها به فعالیت مشغول بود و توانست عده‌ی نسبتاً زیادی را به خود جذب کند. در حکومت قوام نیز چند وزیر توده‌ای به کابینه راه یافتند، اما پس از سقوط پیشه‌وری کنار گذاشته شدند. سقوط حکومت خود مختار پیشه‌وری، اختلافات داخلی حزب را شدیدتر کرد. در دی ماه ۱۳۲۶ جمعی از کادرهای حزب به رهبری خلیل ملکی از حزب توده انشعاب یافتند و «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را تشکیل دادند.^(۱)

در سال ۱۳۴۴، در آستانه‌ی اختلافات چین و شوروی دو تن از اعضای برجسته‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب به نام‌های فروتن و قاسمی از حزب جدا شدند و گروه جدیدی به نام سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان را تشکیل دادند. این گروه طرفدار اندیشه‌های مائو بود.^(۲) در سال‌های بعد نیز انشعاب‌های دیگر در حزب صورت گرفت، اما حزب به حیات خود ادامه داد. حزب توده تنها حزب مارکسیست فعال در ایران نبود، مائوئیست‌ها و طرفداران خلیل ملکی، احزاب دیگری را تشکیل داده بودند. در میان دسته‌های چریکی نیز چند گروه مستقل مارکسیستی به چشم می‌خورد.

اندیشه‌ی اسلامی

اسلام به عنوان یکی از ادیان آسمانی منادی رهایی بشر از اسارت و بندگی طاغوت‌هاست. در این آیین حق حاکمیت بر انسان تنها متعلق به خداست و هیچ کس بدون اجازه‌ی پروردگار حق حکومت بر انسان‌ها را ندارد. لاله‌الاله برترین و اولین شعار مسلمانی است، مضمون این شعار رد و نفی تمام خداوندان زمینی و آسمانی است به جز پروردگار حقیقی جهانیان. بر همین اساس اطاعت از حکام جور، همسنگ شرک به خداست که بزرگترین گناهان است. بر اساس تعالیم اسلامی، انسان‌ها همه برابرند و

۱. همان جا، ص ۹۵

۲. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۵۵۸

آنچه فرد را نزد خداوند بزرگ و عزیز می‌کند، ایمان و تقوای اوست و کسی را به خاطر نژاد، جاه و مقام بر دیگری برتری نیست.

تعالیم مساوات جویانه‌ی اسلام در گسترش سریع آن بسیار مؤثر بود و در همان سده‌های اولیه‌ی ظهور اسلام این دین، به سرعت از مرزهای شبه جزیره‌ی عربستان فراتر رفت و امپراتوری‌های بزرگ دنیای آن روز را در نوردید. در ایران اکثریت مردم، به آن ایمان آوردند و سال‌های سال در نشر و پویایی آن کوشیدند. حکام و سلاطینی که در ایران به قدرت می‌رسیدند، ناچار از یافتن مبنایی اسلامی برای مشروعیت خود بودند، و بدون توجیه‌های دینی و مذهبی به آسانی قادر به ادامه‌ی حکومتشان نبودند. روی کار آمدن صفویان نقطه‌ی عطفی در تاریخ مذهبی ایران بود. بنیان‌گذار این سلسله، شاه اسماعیل صفوی، تشیع را دین رسمی کشور اعلام کرد و در گسترش آن بین مردم بسیار کوشید. قبل از دوران صفوی، تشیع کیش اقلیتی از مردم ایران بود. علمای شیعه برای پیشبرد مذهب خود تا حدی با فرمانروایان سلسله‌ی صفوی همکاری داشتند، اما پس از تثبیت شیعه در ایران علما استقلال خود را بازیافتند و نقش مهمی در تحولات اجتماعی - سیاسی ایران ایفا نمودند. با سقوط سلسله‌ی صفوی، رابطه‌ی دین و دولت بریده شد، علما به عنوان رهبران دینی جامعه، منزلت اجتماعی مهمی کسب کردند. نبود یک قدرت سیاسی کارآمد در قرن هیجدهم موضع ایشان را محکم‌تر ساخت.^(۱)

در بین علمای شیعه مدت‌ها بود که مجادله بین اخباریون و اصولیون در گرفته بود. اخباریون معتقد بودند که در زمان غیبت نیز، با توجه به پیوند دائمی میان امام و امت، نیازی به استفاده از طرق جدید تفسیر و تبیین احکام دینی نیست و مراجعه و «بررسی اخبار و روایات موجود» را کافی می‌دانستند، اما در مقابل اصولیون بر این باور بودند که در مسائل مستحدثه - مسائلی که سابقه و پیشینه‌ای ندارد و در مورد آنها حدیث و روایتی وارد نشده است - در عصر غیبت، علما باید با استفاده از روش‌های خاصی به استنباط حکم الهی بپردازند. در اختلاف بین اصولیون و اخباریون، اصولیون موفق‌تر بودند و توانستند نظر اکثریت علمای عصر را به سوی خود جلب کنند. تفوق اصولیون تأثیرات سیاسی مهمی در پی داشت، چون بنا به نظر اصولیون، علمای دین و مجتهدین حق اظهار

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ج ۲، ترجمه‌ی عباس مخبر، طرح نو، تهران،

نظر در مورد احکام شرعی را به دست می‌آوردند و بقیه‌ی مردم (مقلدین) موظف به پیروی از فتاوی آنها بودند، و از آن جا که احکام مذهبی، مسائل سیاسی را نیز در بر می‌گرفت، نقش مجتهدین ابعاد سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کرد و مجتهدین در مقام مرجع تقلید ناگزیر از اظهار نظر و ارائه رهنمودهایی در مورد مسائل سیاسی بودند.

در دوره‌ی قاجاریه، نقش علما در سیاست نمایان‌تر شد. در این دوره که اعطای امتیازات به دول خارجی شدت گرفت، در برخی موارد از جمله «قرارداد روتر»، ترس از بین رفتن استقلال کشور و سلطه‌ی اجنبی، علما را به عکس العمل واداشت که مؤثر هم واقع شد. در جریان نهضت مشروطیت علاوه بر علمای سرشناس تهران، مراجع سه گانه نجف، شیخ عبدالله مازندرانی، آخوند محمدکاظم خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی از نهضت پشتیبانی می‌کردند.^(۱) با روی کار آمدن محمدعلی شاه و استقرار مجدد استبداد، بحث مشروطه‌ی مشروعه مطرح شد و برخی از علما از آن طرفداری کردند. در جریان جنگ جهانی اول در جنوب ایران جنبش‌های جهادی در مقابل نیروهای بریتانیا شکل گرفت که عده‌ی زیادی از علما از آن حمایت کردند. بعد از جنگ جهانی اول نیز دو جنبش اعتراضی با مشخصات اسلامی و میهن پرستانه به رهبری دوتن از روحانیون - شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی - شکل گرفت. جنبش جنگل، اولین جنبش چریکی در ایران بود.

در دوره‌ی حکومت رضاخان اکثر علما از حضور فعال در حوادث سیاسی خودداری کردند. با وجود این سیدحسن مدرس از ابراز مخالفت با رضاخان ابایی نداشت، و در آخر هم توسط رضاخان تبعید شد و به شهادت رسید. با خروج رضاشاه از ایران در شهریور ۱۳۲۰، علما و گروه‌های اسلامی نیز همچون دیگر گروه‌های سیاسی به صحنه‌ی سیاست ایران بازگشتند و فعالیت خود را آغاز نمودند. از جمله گروه‌های اسلامی فعال، فداییان اسلام بود، که با ترور افراد مخالف اسلام همچون کسروی، هژیر و رزم آرا و ... الگویی برای حرکت‌های مسلحانه‌ی بعدی شد. در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران آیت‌... کاشانی مدتی با مصدق همکاری کرد. پس از وفات آیت‌... بروجردی، امام خمینی (ره) نقش فعال‌تری در سیاست به عهده گرفتند و با

برنامه‌های ضداسلامی رژیم به مخالفت برخاستند و این مخالفت را تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه دادند. در ضمن در این دوره، گروه‌های اسلامی دیگر همچون کانون‌های اسلامی حرفه‌ای (پزشکان، معلمان...) نیز فعالیت داشتند.

اندیشه‌ی سلطنت‌طلبانه

نظام حکومتی پادشاهی پیشینه‌ای بس دیرینه در ایران دارد و به احتمال زیاد آغاز آن به ۷۰۸ پیش از میلاد - دوره‌ی فرمانروایی دیانوکو بر مادها - برمی‌گردد. اسوه‌ی اندیشه‌ی سیاسی پادشاهی در دوره‌ی فرمانروایی مادها، هخامنشی‌ها، اشکانیان و ساسانیان شکل گرفت.^(۱) در دوره‌ی اسلامی نیز، پس از خلفای راشدین، خلافت عملاً به سلطنت تبدیل شد و این منصب الهی، موروثی گردید و خلفای اسلامی - امویان و عباسیان - برای خود کاخ‌ها ساختند و همچون پادشاهان و سلاطین فرمانروایی کردند. به‌ویژه عباسیان با استفاده از وزرا، مشاوران و دبیران ایرانی به روش پادشاهان ایران باستان به حکمرانی پرداختند. در دوره‌های بعد نیز که سلاطین سلجوقی و خوارزمی و ... بر ایران مسلط شدند، با این‌که از خلفای بغداد مشروعیت کسب می‌کردند، اما به روش پادشاهان، مناطق تحت سلطه‌ی خود را اداره می‌نمودند. بعدها نیز که سلسله‌ی صفوی با شعارها و اندیشه‌های مذهبی سرکار آمد، همین روش ادامه پیدا کرد تا این‌که در دوره‌ی مشروطیت با چالش‌های جدی روبه‌رو شد. با پیروزی مشروطه‌خواهان انتظار می‌رفت تغییری بنیادین در شیوه‌ی اداره‌ی کشور و نظام سیاسی پدید آید اما روی کار آمدن رضاخان عملاً نهادهای مشروطه را ناکارآمد ساخت.

در اندیشه‌ی سیاسی پادشاهی، پادشاه نماینده‌ی خدا بر روی زمین تلقی می‌شود و با فره ایزدی و استعدادهای فوق طبیعی که تنها در او یافت می‌شود، فرامین الهی را در روی زمین اجرا می‌کند. «شاه» که معنای آن برترین و بالاترین است، با داشتن فره‌ی ایزدی برتر از دیگران است و تمام افراد کشور زیردست او و به فرمان او هستند و موظفند شاه را در انجام مأموریتش که همان اجرای فرامین الهی است، یاری نمایند. شاه، میهن و آیین؛ سه رکن مهم این اندیشه را تشکیل می‌دهند. شاه موظف است در چارچوب آیین

۱. فرهنگ رجائی، تحول اندیشه‌ی سیاسی در شرق باستان، قم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۴

(که در دوران باستان عبارت از کیش زردشتی بود) به حفاظت میهن پردازد و عدالت را در بین مردمان رواج دهد. منظور از میهن در این اندیشه سرزمین ایران است و باید از آن با جان و دل دفاع کرد تا از گزند و حمله‌ی دشمنان در امان باشد (چو ایران نباشد تن من مباد). در این اندیشه، شأن شاه، والاترین شأن‌هاست و هیچ مقامی بدان اهمیت و بزرگی نیست. سرسلسله‌ی خوبی‌ها و نیکی‌ها شاه است^(۱) و لذا بدخواه شاه، که دشمن نیکی و راستی است باید از بین برود.^(۲)

هر کسی شایسته‌ی مقام شاهی نیست و تنها کسی می‌تواند به این مقام برسد که از فره ایزدی برخوردار باشد و اگر کسی را فره شاهان نباشد، از راه و رسم شاهان روی برمی‌گرداند. نیروی سپاه شاه نیز از فراوست و اگر شاهی برخوردار از این فره‌ی ایزدی نباشد، سپاه او در جنگ با دشمن پیروز نخواهد شد.^(۳) فره‌ی ایزدی بازدارنده‌ی شاه از کژی و نابخردی است و اما شاه نباید بدان غره شود، چرا که غرور و ناسپاسی فره‌یزدان را از بین می‌برد.^(۴)

در دوره‌ی پهلوی تلاش می‌شد این اندیشه‌ی باستانی دوباره زنده گردد و به همین دلیل بر عظمت و شوکت پادشاهان ایران باستان بسیار تأکید می‌شد. جشن‌های دوهزاروپانصدمین سال به تخت نشستن کوروش - که در تخت جمشید برگزار شد - نمونه‌ای از این تلاش‌ها بود. لذا برای بزرگ جلوه دادن تاریخ ایران باستان، تاریخ دوره‌ی اسلامی مورد غفلت قرار گرفت. آثار بسیاری به فارسی ترجمه شد و مورخان بزرگ آن دوره، بیشتر هم خود را مصروف تاریخ ایران باستان نمودند. به نظر می‌رسد

- | | |
|---|--|
| ۱. سرنیکویی‌ها و دست‌بندی همه پاک در گردن پادشاست | در دانش و کوشش و بخردی وزو نیز پیدا شود کز وراست. ۲۲۱۷/۷ |
| ۲. بداندیش شاه جهان کشته به | سربخت بدخواه او گشته به ۲۲۹۳/۸ |
| ۳. کسی را که یزدان نداده‌است فره | نباشدش با جنگ او پا و پر ۱۳۰۰/۵ |
- شاهنامه فردوسی، ج ۱، به اهتمام اقبال، مینوی، نفیسی و حبیب، کتابخانه و مطبعه بروخیم، تهران، ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ش.
- | | |
|--|-----------------------------|
| ۴. جمشید گشت: مرا خواند باید جهان آفرین: | گست و جهان شد پر از گفتگوی |
| چو این گفته شد فره‌یزدان از او | نماند به پیش یکی نامجوی...# |
| هر آنکس ز درگاه برداشت روی | همی کاست زو فره‌گیتی فروز |
- # نقل از کتاب دانش و فردوسی، نوشته‌ی: محمود شفیع، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰، صص ۷-۱۰۴۰

این بزرگنمایی ایران که ناشی از نوعی ناسیونالیسم افراطی بود،^(۱) برای مردمی که سال‌ها سایه‌ی شوم کشورهای استعماری را بر سر خود دیده بودند، لذت‌بخش و غرورآفرین بود.

شاه و مشاوران او قصد داشتند ضمن نفی گذشته‌ی اخیر (تاریخ دوره‌ی اسلامی) نوعی میراث باستانی قبل از اسلام را، با آینده‌ای مبتنی بر الگوی غربی پیوند دهند و آمیزه‌ای از ملی‌گرایی کهن فرهنگی و قومی را با فرهنگ جدید تمدن اروپایی و آمریکایی به‌وجود آورند. شاه تلاش می‌کرد خود را سلطانی نوگرا نشان دهد که پدرانه، مردم خود را در طی چند سال به دروازه‌های تمدن جهانی می‌رساند و از نو شکوه و عظمت ایران باستان را زنده می‌کند و بدین منظور با تجهیز ارتش به آخرین سیستم‌های تسلیحاتی و دفاعی، سعی داشت در منطقه‌ی خلیج فارس نقش ژاندارمی را به‌عهده گیرد و امیدوار بود که ارتش خود را در ردیف قدرتمندترین ارتش‌های جهان قرار دهد!

چهار جریان اصلی تفکر سیاسی مطرح در ایران دوره‌ی حکومت پهلوی دوم، هر کدام به نحوی، کم و بیش بر اشعار سیاسی تأثیر داشته‌اند، اگر از منظر اندیشه‌های سیاسی، اشعار سیاسی دوره‌ی مذکور را مدّ نظر قرار دهیم، چهار جریان شعر سیاسی چپ، ملی‌گرا، اسلامی و سلطنت طلب قابل تشخیص است. البته از چهار جریان شعر سیاسی، فقط سه جریان اولی «شعر مخالفت یا ادبیات مقاومت» را تشکیل می‌دهند. لازم به ذکر است که امروزه بسیاری از منتقدان تنها چنین اشعاری را در خورِ اطلاق نام شعر سیاسی می‌دانند و اشعاری را که در جهت حمایت از وضعیت موجود سروده شده‌اند، در زمره‌ی اشعار سیاسی نمی‌دانند. با این حال، در این نوشته تنها وجه مخالفت با نظام مستقر مورد نظر نیست و اشعاری که به مسئله قدرت پرداخته‌اند، جزو اشعار سیاسی محسوب می‌شوند، چون حمایت از وضع موجود نیز، یک عمل سیاسی است. بنابراین چهار جریان شعر سیاسی مذکور را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد؛ اشعار مخالف وضع موجود (که دربرگیرنده‌ی اشعار سیاسی چپ، ملی‌گرا و اسلامی باشد) و اشعار سیاسی طرفدار وضع موجود (که فقط اشعار سلطنت طلبانه را دربرمی‌گیرد). به این ترتیب چهار جریان شعری - سیاسی خواهیم داشت که به‌طور جداگانه به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم.

بخش سوم

گونه‌های شعر سیاسی در دوره‌ی
پهلوی دوم

فصل اول

اشعار سیاسی چپ

افکار چپ در دوره‌ی پهلوی، جذابیت زیادی برای روشنفکران و مخالفان حکومت سلطنتی داشت. بدنه‌ی اصلی اندیشمندان چپ را نظریه پردازان و رهبران حزب توده تشکیل می‌دادند. با این حال در این جا منظور از اشعار سیاسی چپ، تنها اشعار شعرای توده‌ای یا طرفداران حزب توده نیست، بلکه عنوان «چپی» در معنای وسیع آن مورد نظر است که تأکید بر عدالت اجتماعی و توجه به وضع قشرهای پایین جامعه و اختلافات طبقاتی، عمده‌ترین شاخصه‌های آن است. از قشرهای پایین جامعه، کارگران بیشتر مورد توجه شاعران این دسته بوده‌اند و به عنوان بازوی انقلاب کمونیستی به شمار می‌آمدند. لذا اشعار کارگری، در این دسته رنگ و بوی سیاسی پیدا می‌کند و جزو اشعار سیاسی مطرح خواهند شد. از جمله شاعران این دسته می‌توان به احمد شاملو، هوشنگ ابتهاج، اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرای، سعید سلطانپور، خسرو گل‌سرخی.... اشاره کرد. مساوات‌طلبی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، آزادی‌خواهی و مبارزه‌جویی و حمایت از مبارزان و مخالفان رژیم و وصف حماسه آفرینی‌های مبارزان از مسائل مورد توجه این شاعران بوده، که ذیلاً به طور جداگانه به هر یک از آنها اشاره و اشعار مربوطه در زیر هر عنوان ذکر خواهد شد.

۱ - استبدادستیزی در اشعار چپ‌گرا

ظلم‌ستیزی و مبارزه با استبداد و اختناق، از موضوعاتی است که شعرای ایرانی در سال‌های مختلف حکومت پهلوی به طرح، توصیف و تقبیح آن پرداخته‌اند. در طول سلطنت محمدرضا شاه، دهه‌ی اول، به علت حضور نیروهای متفقین و کم‌تجربگی، شاه جوان فرصت مناسبی در اختیار فعالان سیاسی قرار گرفت تا ضمن شرکت در

فعالیت‌های سیاسی روز، از عملکردهای رضاخان انتقاد کنند. در این میانه شاعران نیز با نوشته‌ها و اشعار خود، به افشای ستمگری‌های شاه پیشین، (که به خارج تبعید شده بود) پرداختند. در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، نیز که فضای جامعه، بسته‌تر شد و حکومت وقت تاب تحمل صداهای مخالف را نداشت، شعرا با استفاده از سمبل‌ها و نمادهای مختلف، استبدادی بودن حکومت را به تصویر کشیده و ستمگری‌های آن را در اشعار خود بیان می‌کردند. اغلب شاعران این دوره در نتیجه‌ی آشنایی با تئوری‌های زیباشناختی مارکسیستی، شعر را ابزاری برای آگاهی بخشیدن به توده‌ها می‌دانستند و هر کدام به گونه‌ای این موضع‌گیری خود را صریحاً ابراز می‌کردند، و شاید کمتر شاعری را در این دوره بتوان یافت که به موضوع شعر، اهداف و چگونگی آن نپرداخته باشد. رضا براهنی در کتاب «ظل‌الله» در قطعه‌ای به نام «شعر چیست؟» برداشت خود را از شعر چنین بیان کرده است:

«برش ظریف و دقیق دندان کوسه است بر گلوگاه زندانی»

شعر

مردابی است لبالب از جسدهای شاعران حماسی

شعر

تیرباران هزاران شاعر است در صلاة ظهر بر دروازه‌الله اکبر و بر روی مصلاى شیراز

شعر

سقوط شاعر از ارک تبریز است»^(۱)

«شاملو» هم در سروده‌ی بلندی به نام «شعری که زندگی است» به موضوع شعر شاعر امروز و شاعر پیشین از دیدگاه خود پرداخته، شعر را به عنوان «حربه‌ی خلق» در برابر دشمنانشان مطرح می‌کند:

موضوع شعر شاعر پیشین

از زندگی نبود

در آسمان خشک خیالش، او

جز با شراب و یار نمی‌کرد گفت و گو.

امروز شعر، حرب‌هی خلق است

زیرا که شاعران

خود شاخه‌ای ز جنگل خلقد

نه یاسمین و سبیل گلخانه‌ی فلان.

او شعر می‌نویسد،

یعنی

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می‌کند^(۱)

سال‌ها بعد نیز، علی میرفطروس در شعری تحت عنوان «شعر من» شعر را «تفنگی»

می‌شمارد که بر «صخره‌های تیره‌ی شب» شلیک می‌شود:

«شعرم

شاید گلی است

که در فصل‌های خون

می‌روید

و یا تفنگی‌ست

— شعرم —

که بر صخره‌های تیره‌ی شب

شلیک می‌شود

شعرم

شاید قلب منقلبی باشد —

که در تپش‌های خسته و خویزش

آواز انقلاب

می‌خواند»^(۲)

۱. فروغ فرخزاد، از نیما تا بعد، مروارید، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۲

۲. علی حلاجیان (میرفطروس)، آوازه‌های تبعیدی، نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷، ص ۷

همزمان با اوج‌گیری جنبش مشروطه‌خواهی در دوره‌ی قاجار، کاربرد مضامین سیاسی - اجتماعی در شعر شاعران رواج یافت و شاعران دوره‌های بعد، که با نوآوری‌های نیا در باب کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها آشنا شدند راحت‌تر و بیش‌تر به این مسائل پرداختند و شعرشان را در حمایت از مردم و تلاش‌های آزادی‌خواهانه‌ی آنان به‌کار گرفتند. انتقاد از ظلم و ستم و بی‌عدالتی‌ها یکی از مضامینی است که به اشکال مختلف در شعر شاعران این دوره مشاهده می‌شود. نخستین انتقادهای، با خروج رضاشاه از ایران در سال ۱۳۲۰ شروع شد و مردم، و از جمله شاعران عقده‌های چندین ساله‌ی اختناق را با افشای بیدادگری‌های وی گشودند. منوچهر شیبانی در شعر «کلبه‌ی شعله‌ور» به بخشی از این بی‌عدالتی‌ها اشاره می‌کند. در کنار عنوان شعر، این جمله به چشم می‌خورد: «یک تابلوی حقیقی از عملیات فجیع مأمورین املاک اختصاصی در شهر شاهی ۱۳۱۸ ه.ش»

شعر ابتدا با توصیفی از یک روستای شمال کشور آغاز می‌گردد. شاعر زندگی یک خانواده‌ی فقیر روستایی را شرح می‌دهد که پدرشان بیمار است و همسر و یک دخترش برای کار بیرون رفته‌اند. مرد با دختر دیگرش در خانه تنها مانده‌است. دختر آرد خمیر می‌کند تا نان بپزد. اما:

شد کشوده در کلبه، ناگاه

رنگ دختر شد از بیم چون گاه

دید امنیه‌ای، تاره از راه

آمده پرفسون، حبله‌گر.

- گفت وگو:

امنیه: لزود پاشو بریم پیش سرکار

دختر: بلا تو در آمدی مردم آزار؟

تابه کی جور بر مردم زار

در ادامه، شاعر صحنه‌ای را توصیف می‌کند که امنیه دختر را به ضرب شلاق و اجبار، پیش افسر و مافوق خود می‌برد تا از دختر بینوا کام دل بستاند. اما پدر دختر این ننگ را نمی‌تواند تحمل کند، خود و کلبه‌اش را به آتش می‌کشد:

دست و پا می‌زد آن دختر لار
 تا که شد سوی در مرد خویشوار
 دید کز آن در و چار دیوار
 شعله بر می‌شود تا آسمان.

شاهی - مارندران^(۱)

با رفتن رضاخان تا حد زیادی از قدرت حکومت کاسته شد. اما استبداد پایان نیافت و ظلم و اجحاف دولتیان کم و بیش ادامه داشت. اسماعیل شاهرودی (آینده) در شعری به نام «متهم» نحوه‌ی محاکمه‌ی یکی از مخالفان رژیم را ترسیم می‌کند، دادگاه با زنگ رئیس محکمه شروع می‌شود و شاعر صحنه‌هایی از دادگاه و افراد حاضر در آن را توصیف می‌کند. در یک سو «بی‌اراده دادستانی ست زرخرید» و دیگر سو «صف دهن‌کجی (صف روزنامه‌ها) که مظه‌ری است از نظر توده بیش و کم». دادگاه بی‌آن که فرصت دفاع را به متهم بدهد، با حکم محکومیت خاتمه می‌یابد.

«ایام چند مرتبه گرداند عقربه
 بر صفحه‌ی زمانه جهان را به پیش راند
 زنگ رئیس گفت «ذکر، متهم، بس است»
 امر جهان مطاع بداین نغمه‌ای که خواند
 انجام کار محکمه باشور بسته شد
 این بار آخرست، شود نقش‌ها تمام
 - «محکوم گشت متهم» این‌طور گفته شد
 لخم رژیم گهله پذیرفت التیام^(۲)»

به‌طور کلی در حکومت‌های استبدادی، قوه قضائیه مستقل عمل نمی‌کند و ابزاری است در دست صاحبان قدرت تا بدان وسیله، مخالفان خود را دستگیر و سرکوب کنند. در اواخر دوره‌ی پهلوی، شکنجه و محاکمه‌ی مخالفان در دادگاه‌های نظامی و غیرعلنی شدت بیشتری یافت. خود شاهرودی قربانی این برخوردهای غیرقانونی شد. وی که در

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱، ص ۲۸۳

۲. همان‌جا، ص ۴۸۰

زندان تحت شکنجه‌ی ساواک قرار گرفته بود، تعادل روحی خود را از دست داد و پس از مدتی فوت کرد.

شاملو نیز در «از زخم قلب آبائی» از کشته شدن آبائی - معلم شجاع ترکمن - به هنگام دفاع از نمایشی که نظامیان قصد جلوگیری از اجرای آن را داشتند، سخن می‌گوید، اما امیدوارانه چشم به دست دختران ترکمن دوخته تا «سلاح آبائی» را برای «روز انتقام» صیقل دهند:

دختران دشت ا

دختران انتظار ا

دختران امید تنگ

در دشت بی‌کمران،

و آرزوهای بیکران

در خلق‌ها تنگ ا

[...]

بین شما کدام

- بگوئید -

بین شما کدام

صیقل می‌دهید

سلاح آبائی را

برای

روز

انتقام؟

ترکمن صحرا - او اوبه‌ی سفلی^(۱)

هوشنگ ابتهاج (سایه)، با این‌که از دیرپایی شب سیاه به تنگ آمده است، اما

۱. احمد شاملو، گزیده اشعار، مروارید، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۹. در کتاب «شعر نو از آغاز تا امروز» از محمد حقوقی، این شعر شاملو با عنوان «از زخم قلب آمان جان» آمده است، که «آمان جان» قهرمان شهیدی است در قصه‌های ترکمن.

امیدوارانه چشم به درخشیدن صبح دوخته است و در قطعه شعر «شبگیر» دل‌تنگی‌ها و امیدهای خود را باز می‌گوید. وی چشم امید به «خانه‌ی همسایه‌ی خروس خوانده» دوخته است (انقلاب بلشویکی پیروز شده است). اما در ایران همچنان «شب تنگ» اختناق و استبداد حکمفرماست:

«دیگر این پنجره بکشای که من
به ستوه آمدم از این شب تنگ
دیرگاهی است که در خانه‌ی همسایه‌ی من خوانده خروس،
وین شب تلخ عبوس
می‌فشارد به دلم پای درنگ.
شاعر درخشش صبح (پیروزی خلق) را در پشت «برده تار» می‌بیند:
آری این پنجره بکشای که صبح
می‌درخشد پس این پرده‌ی تار
می‌رسد از دل خونین سحر بانگ خروس:
وز رخ آیه‌ام می‌سترد رنگ فسوس:
بوسه‌ی مهر که در چشم من افشاندۀ شرار،
خنده‌ی روز که با اشک من آمیخته رنگ...»^(۱)

اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲، شب تلخ عبوس همچنان تداوم یافت و شبگیر به سحر نینجامید و از این دوره به بعد شاعران نه تنها نتوانستند آشکارا سخن دل بگویند، که اغلب امیدهای خود را باختند و به تصویر جامعه‌ی اختناق زده و جو حاکم بر آن در قالب سمبل‌ها و اشارات پرداختند، چرا که به گفته‌ی «زهری»:

زبان روزگار ما، اشارات است
نمی‌توان - به روشنی - سخن زیاد گفت
که باد عاصی، از حصارها، به کوه‌ها گریخته است
و نام باد بر زبان، زیانه‌ی ست

۱. محمد حقوقی، شعر نو از آغاز تا امروز (۱۳۰۱ - ۱۳۵۰)، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ج دوم، تهران،

که بال خشم، شعله را به بام خانه می‌کشد

در این زمانه، باد، کینه را نشانه‌ی ست.

تهران - اسفند ۱۳۴۴^(۱)

پیش‌تر نیز وی از «زمین سوخته‌ی» حکایت می‌کرد که «تشنه‌ی یک بوسه‌ی باران» است.

- «دور مانده از بهاران،

این زمینه سوخته،

تشنه‌ی یک بوسه‌ی باران،

از کدامین ابر عبور می‌شود سیراب؟

از کدامین ابر عبور می‌شود شاداب؟

[...]

ابرها، ای ابرهای دور!

چاره‌ساری، زیر بال سایه‌ی مرطوب‌تان، رسته است

دست‌تان درمان بیمار رخشی با سراب مرگ پیوسته است

گریه‌تان مشکل کشای عقده‌ی بسته است

رحمتی، کاین ساقه‌ها می‌پوسد از بی‌آبی آخر

مهرگان را پیشکش از خوشه‌ای هرگز نخواهد ساخت

وای، خواهد سوخت!»^(۲)

گر چه گاه‌گاهی نیز صدایی از «خفتگان در دهلیز» و «بسته شدگان به زنجیر» می‌خواهد که از «سنگینی و سردی زنجیرها» با «گشودن پلک‌ها» رهایی یابند، چرا که «فردا» از «دل شب» می‌آغازد و فریادهای آزادی و آزادیخواهی همچون رودخانه‌ای است که از درون «قلعه‌ی شیطان» می‌خروشد و تا دروازه‌ی طلوع راهی نمانده است:

- «بسته در زنجیر!

خفته در دهلیز!

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیل شعر نو، ج سوم، ص ۳۵۳

۲. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۲، ص ۲۰۷

پلک بگشا، بالش عدالت بدر، برخیز
تا کران‌ها موج رستاخیز، توفان نهایی را
کرده‌ست آغاز

و کبوتر در زلال آسمان بار
بر فراز بی‌نهایت، می‌کند پرواز
[.....]
آفتاب شهر بی‌آواز ما باید
ریشه‌های روشنش را در خلیج سرخ خون ما بلراند
باغ فردا، در دل شب‌هاست
تیرگی باید که روید از عمیق آن گیاه نور
[.....]

از نهفت برج‌های قلعه‌ی شیطان
می‌خروشد روی دشت شب
رو دخانه‌ی وحشی آواز
(تابه دروازه‌ی طلوع لحظه‌ی آغاز، راهی نیست)
و کبوتر در زلال آسمان بار
بر فراز بی‌نهایت، می‌کند پرواز

سعید سلطانپور^(۱)

با این همه رژیم استبدادی برای تداوم حکومت خود، چنان خفقانی بر کشور حاکم کرده بود، که اغلب شاعران، ناامیدانه به تصویر شب مشغول بودند و به سرایش «بهاریه‌هایی» می‌پرداختند که رنگ و بوی سکون و دهشت و غمناکی می‌داد، حال آن‌که بهار، شادابی و خرمی را با خود همراه می‌آورد. هوشنگ ابتهاج در «بهار غم‌انگیز» از این اوضاع و احوال صحبت می‌کند:

«بهار آمد، گل و نسرین نیاورد

نسیمی بوی فروردین نیاورد
پرستو آمد و ارگل خبر نیست
چرا گل با پرستو همسفر نیست؟
[.....]

چه دَر دست این؟ چه دَر دست این؟ چه دَر دست است؟
که در گلزار ما این فتنه کرده است؟
چرا در هر نسیمی بوی خون است؟
چرا زلف بنفشه سرنگون است؟
[.....]

بهارا، دامن افشان کن ز گلبن!
مزار کشتگان را غرق گل کن!
[.....]

دل‌اشیب، فروردین ماه ۱۳۳۳^(۱)

نصرالله نوحیان (اسپند)، نیز بهار را «بهار درد» می‌داند که در آن «نشانِ لاله فقط
لخته‌های خونی است که بر روی سبزه‌های پژمرده» نشسته است و «جای نغمه‌ی بلبلان
را غریو زآغان» پر کرده است. و در پایان از بهار تمنا می‌کند که «از ابروی زمان چین»
بگشاید:

«هوا چون سرب سلکین است
کام غنچه خولین است و چشم نرگس اشک آلود.
ربان در کام خشک سوسن آزاد خشکیده است
غریو زاغ جای بلبلان در باغ پیچیده ست
به روی سبزه‌ی پژمرده غیر از لخته‌های خون
نشان لاله پیدا نیست
چه افتاده‌ست عالم را

دم باد بهاری روح‌بخش و زینت افزا نیست

[.....]

بهارا! چین ز ابروی زمان بگشای

سپهر قیرکون را همچو دریا نیلگون گردان

دل سرمای بی‌رحم زمستان را

چو قلب لاله خون گردان»

فروردین ماه ۱۳۲۷^(۱)

و با گذشت سال‌ها، هنوز در دهه‌ی پنجاه «میرفطروس» بهاریه می‌سروده، اما

«بهاریه‌ای» که نمی‌توانست در آن از «بهار» سخن بگوید. چرا که «هر گل بسان گلوله‌ای

بود که بر شقیقه‌ی یارانش شکفته بود»:

- «وقتی که هر درخت

صلیبی‌ست

و هر شاخه

گویی دستی -

که شوکت و شکوه شهیدی را

در باغ‌های صبح

می‌آویزد

من از بهار

چگونه بگویم؟

وقتی که «دار»های ولایت ویرانم

از هیأت حماسی مردان

پربارند

و هر گل

کویی کلوله‌ای ست

که بر شقیقه‌ی یارانم

می‌روید؛

من از بهار

چگونه بگویم؟^(۱)

«نصرت رحمانی» از شهردارانی سخن می‌گوید که «کفن رسمی» برتن کرده و «قفل زرینی» را تحفه آورده‌اند و «زمین»ی که همچون گورزاری ست و زبان‌ها در کام فاسد گندیده شده‌اند و کسی را یارای «لب باز کردن» نیست، چون به جای سخن و کلام زیبا، زهر و خون می‌ریزد:

تبعید در جنب‌رنجیر

شهرداران کفن رسمی بر تن کردند

هدیه‌شان؟

قفل زرینی بود!

[.....]

بوی نعش من و تو،

بوی نعش پدران و پسران از پس درمی‌آید

[.....]

گورزاری ست زمین؛

و زمان

پیر و خنگ و کر و کور

در پس سنگر دندان‌ها دیگر سخنی نیست که نیست

دیرگاهی ست که از هر حلقی رنجیری رویده است

و زبان‌ها در کام

فاسد و گندیده است!

لب اگر باز کنیم

زهر و خون می‌ریزد»^(۱)

«سیروس مشفقی» نیز در سال ۱۳۵۶، در انجمن فرهنگی ایران - آلمان، از «عصر شب» سخن می‌گوید و آن را «عصر بد» توصیف می‌کند. سال‌ها پیش نیز شاملو از سال بد - سال کودتا - سخن گفته بود، و آن را سال اشک و شک دانسته بود و آقای ضیاء موحد آن شعر شاملو را بهترین شعر سیاسی پس از کودتا معرفی می‌کند:

- «سال بد

سال باد

سال شک

سال اشک

سال روزهای دراز و استقامت‌های کم

سالی که غرور گدایی می‌کرد

سال پست

سال درد

سال عزا

سال اشک پوری

سال خون مرطبی^(۲)»

با وجود این‌که از کودتای ۲۸ مرداد سال‌ها می‌گذشت، اما «عصر بد» همچنان حاکم بود و قتل و کشتار، اعدام، حبس و تبعید امری عادی به شمار می‌رفت:

- «عصر شب، عصر بد، عصر بیماری

عصر شب، عصر بی‌حوصلگی، بی‌کاری

عصر بازار دلالت عاشق

عصر کشتار و اعدام

۱. همان‌جا، ص ۴۱۴

۲. ضیاء موحد، شعر و شناخت، مروارید، تهران، ۱۳۷۷، ص ۹۸

عصر تبعید و حبس

عصر حراج کبوترهای خونین^(۱)

و در این «عصر شب» روابط ظالمانه آن چنان بر همه جا حکمفرماست که شاعر در خلوت خود با «معشوقه» نیز از این اندیشه‌ها رها نیست و در گفت و شنود خود با یار از «ناله‌ی زنجیرها» و «صدای پای صیاد» می‌گوید و می‌شنود:

«گفتمش:

«شیرین‌ترین آواز چیست؟»

[...]

زیر لب غمناک خواند:

«ناله‌ی زنجیرها بر دست من»

گفتمش :

«آنکه که از هم بگسلند؟»

خنده‌ی تلخی به لب آورد و گفت:

«آرزویی دلکش است، اما دریغ

بخت شورم ره بر این امید بست.

و آن طلایی زورق خورشید را

صخره‌های ساحل «مغرب شکست»

[...]

گفتمش :

«اما دل من می‌تپد

۱. ناصر مؤذن، ده شب، (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان)، امیرکبیر، تهران،

کوش کن، اینک، صدای پای دوست!»

گفت :

- «ای افسوس! در این دام مرگ

باز صید تارهای را می‌برند

این صدای پای اوست!...»

هوشنگ ابتهاج^(۱)

و چنین است که شاعر در عصر عُسرت، به زبان اشارت سخن می‌گوید و گفتگو با معشوق را بهانه می‌کند تا حرف‌هایی که به زبان گفتار نمی‌توان گفت، در قالب غزل بیان کند، و از عصر خفقان به عنوان شب یاد می‌کند و با فرا رسیدن بهار، گل‌های پرپر شده (کشته‌شدگان راه آزادی) را به خاطر می‌آورد و با به تصویر کشیدن فضای بسته‌ی جامعه در قالب استعارات و کنایات از خفقان محیط و ظلم و ستمی که بر ایشان می‌رود سخن می‌گوید، و بدین گونه مبارزه‌ی خود با استبداد را تحقق می‌بخشد. شاعر که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد سلاح به دوش گیرد، قلم در کف می‌گیرد و با هنر خود توده‌ها را آگاهی می‌بخشد و آنها را تشویق می‌کند تا برای شکست دادن استبداد، به خود آیند و در پیکار علیه حکام ظالم و ستمگر شرکت کنند، و بدین منظور از انقلاب سخن می‌گوید و از مبارزان انقلابی و مبارزات مسلحانه‌ی آنها تمجید می‌کند، محیط زندان‌ها، تبعیدگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها را به تصویر می‌کشد. از اسطوره‌های تاریخی بهره می‌گیرد و در سوگ کشتگان راه خلق مرثیه می‌سراید، تا یادشان همیشه در خاطره‌ها زنده بماند و همچون مشعلی فروزان روشنگر راه دیگران باشد.

۲- انقلاب و شعر چپگرا

شاعر که با کنایات و اشارات خود، اختناق و خفقان حاکم بر جامعه را نشان داده است، حال از مردم می‌خواهد برای از بین بردن چنین فضایی دست به عمل انقلابی بزنند، تا فردای روشن پیروزی را شاهد باشند و عمر شب دیرپای را خاتمه دهند. دعوت به انقلاب یکی از مفاهیمی است که بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته است. شاعر

گاه از زبان پرنده سخن می‌گوید و خلق را به بیداری دعوت می‌کند و ققنوس وار در آتش خلق می‌نشیند، و خود را فدا می‌کند تا روشنایی بخش راه دیگران باشد. مرغ آمین، از اولین نمونه‌های شعر سیاسی است، در این شعر، پرنده نشان آگاهی و پیروزی خلق است که با لحن دردمند خود، با مردم سخن می‌گوید و آنها را تا سپیده‌دم سحر همراهی می‌کند. بیشتر استعاره‌ها، کنایه‌ها و نمادها و رمزهایی که شاعران، سال‌های بعد از آنها بهره گرفتند در این شعر دیده می‌شود: مرغ؛ مظهر آزادی، بیدادخانه؛ شب دلتنگ، آتش و خاکستر؛ صبح، زنجیر و بیابان، خروس و سحر.^(۱)

«مرغ آمین درد آلودی است کاواره بمانده

رفته تا آن سوی این بیدادخانه

بالگشته رغبتش دیگر ز رنجوری نه سوی آب و دانه

نوبت روز گشایش را

در پی چاره بمانده

[.....]

دلستان از درد می‌رانند مردم

در خیال استجابتهای روزانی

مرغ آمین را بدان نامی که او را هست می‌خوانند مردم

زیر باران نواهایی که می‌گویند:

«بیاد رنج ناروای خلق را پایان»

(و به رنج ناروای خلق هر لحظه می‌افزاید)

مرغ آمین را (بان با درد مردم می‌کشاید

بانگ بر می‌دارد:

«آمین»

[.....]

(مستان ۱۳۲۰ [نیما یوشیج] ^(۲))

۱. شاهرخ، مسکوب، چند گفتار در فرهنگ ایران، نشر زن روز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۶۳
 ۲. نیما یوشیج، مجموعه‌ی آثار نیما یوشیج، دفتر اول، به کوشش سیروس طاهباز، ناشر، [تهران] ۱۳۶۴، ص ۶۰۶

نیما در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران که از طرف «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» در ۱۳۲۵ تشکیل شد، شعر «آی آدم‌ها» را خواند که در آذرماه ۱۳۲۰ سروده بود. در این شعر سخن از مردی است که در حال غرق شدن در دریاست، و مردمانی که در «ساحل آرام در کار تماشايند» و به صدای او گوش نمی‌دهند، و بر این آدم‌های «ساحل نشین» نهیب می‌زند که دستی برای نجات غرق‌شونده برآورند و حرکتی نکنند:

- «آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید

یک نفر در آب دارد می‌کند جان

یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید،

آن زمان که مست هستید

از خیال دست یابیدن به دشمن

آن زمان که پیش خود بیهوده پندارید

که گرفتید دست ناتوانی را

تا توانایی بهتر را پدید آرید

آن زمان که تنگ می‌پندید

بر کمرهاتان کمر بند...

در چه هنگامی بگویم؟

یک نفر در آب دارد می‌کند بیهوده جان قربان^(۱)

[.....]

اگر نیما در ۱۳۲۰ مردم را به بیداری دعوت می‌کرد و «مرغ آمین» را نشان روز پیروزی و ظفرمندی می‌دانست، ابتهاج در ۱۳۳۰ «سرود رستاخیز» را که «سرود آتش و خون» بود، می‌خواند و امیدوار بود که سرودی نیز برای «روز فتح» بسراید. چون مردم در این ده سال با این که ایران را متفقین اشغال کرده بودند، آزادی را تجربه کردند و می‌خواستند که خود را از یوغ استعمار اقتصادی برهانند. نهضت ملی برای کوتاه کردن

دست بریتانیا از صنعت نفت ایران کم‌کم داشت پا می‌گرفت و هنوز مردم امید زیادی به پیروزی داشتند.

-بیه پا برخاستم:

دستی نهاده بر دل خونبار،

و دستی با درفش خلق رزم آهنگ

ربانم: تشنه سوز واژه‌ی دلخواه

سرودم: شعله‌ور در چشم آتش رنگ.

سرود آتش و خون:

شعله تاب کوره‌ی بیداد،

سرودی دادخواه کیله‌های گمشده از یاد،

سرود تشنه‌ی لبریز،

سرود خشم رستاخیز،

سرود رنج زاد و زندگی پردرد،

سرودی کش شکنج مرگ نتواند شکست آورد....

دیگر وقت اشک ریختن و ناله کردن نبود. بایستی همه دست به کار می‌شدند.

نشانه‌های پیروزی هویدا بود. به همین دلیل شاعر خود را آماده سرودن شعر فتح می‌کرد.

فروگیرید اشک از گونه‌های زردا

و بردارید دست از ناله‌های سردا

و بسپارید با من گوش:

سرود سینه‌ی تنگ شما می‌جوشد از این بانگ آتشناک.

و من از دور،

هم‌اکنون شوق لبخند ظفرمند شما را می‌توانم دید

که پرپر می‌رند در آرزوی بوسه‌ی لب‌هایتان بی‌تاب.

و پنهان چهره می‌آراید از خلوت‌سرای پرده‌ی امید.

و می‌خوانم از این لب‌خند بی‌آرام،
 که می‌آرد به من پیغام:
 سرودی هم برای فتح باید ساخت! ^(۱)...»
 و «شیانی» در شعر «دقت» به مردم اطمینان می‌دهد که «غنچه‌ی عصیان» آنها روزی
 «شکوفه» خواهد داد و «دشمن» از همه جا خواهد گریخت.

- «لیکن -

[.....]

ای ملت!

غنچه‌ی خشم تو، عصیان تو، طغیان تو دانم شکفتد.

شکفتد دانم زود

بوی گل مستم سارده...

می‌شناسم تو را - دشمن!

می‌ستیزم با تو

(می‌ستیزم سرباز)

همه جا دشمن بگریزد - گریزد

بگریزد از تو - ز من ...

تیشه‌ی مردمی کلید از دور

(سوی شهر آید،

آرام آید)

می‌کند گور تو را - ای دشمن، گورت را! ^(۲)...

۱۳۲۹/۶/۲۰

[.....]

«حمید بهرامی» در سال ۱۳۵۰ با این که در زندان قزل قلعه‌ی شاه، اسیر بود، اما با تمام وجود به «خون شهیدان»، اشک دیده‌ی مادران، مردان پوینده‌ی راه حق و... قسم یاد می‌کند که «انتقامی سخت» از دشمن خواهند گرفت: در ضمن این شعر، شاعر از «مهر

۱. همان جا، ص ۵۹۰

۲. همان جا، ص ۴۸۱

فروزنده‌ی انقلاب» یاد می‌کند و این نشانگر آن است که در سال ۱۳۵۰ طلیعه‌های انقلاب در ایران روشن شده بود و به چشم می‌آمد:

«به خون شهیدان و پاکان قسم به رزم آوران و دلیران قسم

.....

به مهر فروزنده‌ی انقلاب که تاییده بر خلق که تاییده بر خلق ایران قسم

.....

به دست پر از پینه‌ی کارگر به پای پر از لخم دهقان قسم

.....

به عزم مجاهد که با رزم خویش زین برکند کاخ طغیان قسم

.....

که ما انتقامی ستائیم سخت به حق خداوند سبحان قسم^۱»

الف - انتظار و امید به فردا

انتظار یکی از درون مایه‌های اصلی ادبیات مقاومت در این دوره است و اغلب شاعران، چشم امید به فردای انقلاب دوخته‌اند. بعضاً مشاهده می‌شود تعدادی از شاعران همین انتظار را تا به امروز موضوع اصلی شعر خود قرار داده و پس از گذشت دهه‌ها بدان وفادار مانده‌اند، از این جمله می‌توان احمد شاملو را نام برد.^(۱) محمدعلی جواهری به همین مضمون در شعر «زهرخند» اشاره می‌کند و در انتظار روزی است که منجی (امکان دارد انقلاب باشد) از راه برسد و انتقام مردم را از دشمن بگیرد:

- «تا انتقام ما، بستند از عدو

عالم چو چشم ما

دنیا چو کوش ما

در انتظار اوست

آن که که توده‌ها

۱. متن کامل شعر در پیوست‌ها آمده است.

۱. شاهرخ مسکوب، پیشین، ص ۱۸۰

در زیر بار رنج
 با آه و با اسف
 گویند دم به دم
 خولهد رسید او
 تا انتقام ما، بستاند از عدو.
 [.....]

از شرق تا شمال
 از غرب تا جنوب
 از قرن‌های پیش
 از سال‌های قبل
 هر که که ظالمی
 ما را لیسیر کرد
 هر که ستمگری
 بر ما ستم نمود
 گفتیم بی‌ریا
 خولهد رسید او
 تا انتقام ما
 بستاند از عدو^(۱)»

ابتهاج نیز در «ای فردا»، به امید «سپیده‌ی گلگون» که همان فردای پیروزی انقلاب است، نشسته، آن را بسیار نزدیک می‌بیند و «درمان امیدهای غم فرسود» را در «فردا» جستجو می‌کند:

«می‌خوانم و می‌ستایمت پرشور،
 ای پرده‌ی دل‌غریب رؤیا رنگ!
 می‌جو سمت، ای سپیده‌ی گلگون؛
 ای فردا، ای امید بی‌یرنگ!

دیریست که من پی تو می‌پویم.

[.....]

در سیله‌ی گرم توست، ای فردا!

درمان امیدهای غم فرسود.

در دامن پاک توست، ای فردا!

پایان شکجه‌های خون‌آلود.

ای فردا! ای امید بی‌نیرنگ!

رشت - ۱۴ شهریور ماه ۱۳۳۰^(۱)

«زُهری» در شعر «به فردا»، از «رفیقانش» می‌خواهد که در گلگشت جوانان یاد او (شاعر) را زنده نگه دارند، چرا که آنها «نگین صبح روشن» را به «روی پایه‌ی انگشتر فردا» نشانده‌اند:

«به کلگشت جوانان،

یاد ما را زنده دارید،

ای رفیقان

که ما در ظلمت شب،

زیر بال وحشی خفاش خون‌آشام،

نشاندهیم این نگین صبح روشن را،

به روی پایه‌ی انگشتر فردا»^(۲)

[.....]

ب - حماسه‌پردازی

شاعر تنها به این اکتفا نمی‌کند که مردم را به فردای روشن انقلاب امیدوار کند، او گوش به زنگ می‌نشیند و از هر مخالفتی با رژیم استبدادی حماسه‌ای می‌سازد. زمانی که در گوشه و کنار کشور دسته‌های چریکی تشکیل می‌شوند، شاعران نیز، شعرهایی می‌سرایند که در آن از مبارزان مسلح و حماسه‌های آنها سخن می‌گویند.

۱. همان جا، ص ۵۸۸

۲. مؤذن، پیشین، ۱۲۹

سیاوش کسرای از اولین کسانی بود که به شعر چریکی روی آورد. بعد از او سعید سلطانپور، علی میرفطروس، جعفر کوش‌آبادی، خسرو گلسرخی و مرضیه احمدی اسکویی، از چریک‌ها و مبارزات مسلحانه‌ی آنها برضد حکومت پهلوی سخن‌ها گفتند و شعرها سرودند. شعر چریکی ابتدا تحت عنوان «شعر جنگل» شکل گرفت، اما بعد از حادثه‌ی سیاهکل، به شعر «سیاهکل» تغییر نام داد. شعر چریکی، شعری بود صریح و خشن که در آن از کنایات و ایما و اشاره‌های اشعار سیاسی قبلی خبری نبود و آنچه بیشتر به چشم می‌خورد کلماتی مانند تفنگ، گلوله، مسلسل و خون بود. شعر «اکنون، کنار سختی، می‌خوانم» سلطانپور نمونه‌ای از اشعار چریکی است که کلمات خشن در آن به وفور دیده می‌شود:

- «از سرزمین سنگ می‌آیم
از صخره و خشونت و فریاد
آیا صدای من
در سنگ‌های کوهستان می‌ماند؟
از سنگ‌ها لاله می‌روید؟
و شعر رودخانه‌ی خونین را
آلاله با ستاره، می‌گوید؟
شب مرد را به قله‌ی خون می‌برد
و مرد ابر یائسه را پاک می‌کند
باید به قلب شب بروم
و از هراس عربده‌ام را تهی کلم
خون از ستاره رنگین تر نیست
ستاره با شش خنجر
به شش جهت هجوم روشن دارد
و زیر پرچم خولین صبح می‌سوزد
ستاره، انقلاب قرمز تاریخ است.»^(۱)

همچنان که از سطر سطر این شعر پیدا است، شاعر بی هیچ پروایی از مبارزه دم می‌زند و در ابتدای شعر به صراحت می‌گوید که «از سرزمین سنگ می‌آید» یعنی صبور و متحمل است و تسلیم نشدنی و همه چیز را به دیده‌ی جنگجو نگاه می‌کند، حتی «ستاره‌ی شب را که به شش جهت نورافشانی می‌کند» مهاجمی می‌بیند که «با خنجر به شش جهت هجوم برده است». شعر چریکی، شعر مبارزه‌ی مسلحانه است و شاعر از مردان مسلح سخن می‌گوید و از حماسه‌هایشان و معتقد است که آنان هرگز نمی‌میرند، مرضیه احمدی اسکویی در شعر «چریک نمی‌میرد» از زبان خلق‌های مبارز ایران (کرد، ترک، بلوچ...) سخن می‌گوید و خود را نماینده‌ی آنها می‌داند که به پا خاسته تا به خاطر آزادی همگی آنها مبارزه کند:

- «من از کرانه‌های داغ خلیج می‌آیم،

از شنزار تفته،

من از سیستان و کردستان برخاسته‌ام،

در صلابت کوه‌های لرستان،

اوج سرفرازی ام را یافته‌ام،

و شرارت باد کویر را دیده‌ام

من از دشت‌های وسیع خراسان،

و دره‌های عمیق آذربایجان

گذشته‌ام

از فراز دماوند سرکش،

تا نشیب دامنه‌های البرز

از کناره‌ی خشک رودها،

تا ساحل خون‌آلود خزر،

عبور کرده‌ام

و در جلال جنگل داغدار زیسته‌ام،

من تاول چرکین دست‌های

کلرگر بلدیری‌ام،

من فوران خشم ماهیگیر کیلکم.

من غیرت آزادگی بلوچم،
 من عصیان کوبنده‌ی ترکمنم،
 من رمزمه‌های سرخ خلق را
 در فضای ملت‌پس میهن

فریاد می‌کلم»^(۱)

«خسرو گلسرخ» نیز از «سرو ایستاده‌ای» سخن می‌گوید که «زخم عمیق دشمن بر سینه‌اش نشسته» ولی هنوز نیفتاده است:

- «بر سینه‌ات نشست
 زخم عمیق کاری دشمن
 اما،

ای سرو ایستاده نیفتادی
 این رسم توست که ایستاده بمیری.

در تو ترانه‌های خنجر و خون
 در تو پرندگان مهاجر
 در تو سرود فتح
 این‌گونه چشم‌های تو روشن

هرگز نبوده است»^(۲)

[.....]

و شاملو در شعر شبانه، مرگ مردی را توصیف می‌کند که با این‌که خون از تنش جاری است، اما تسلیم نمی‌شود و به نشان اعتراض «چنگ در آسمان» می‌افکند:

- «مردی چنگ در آسمان افکند،
 هنگامی که خورش فریاد و
 دهانش بسته بود

۱. صفر فدایی‌نیا، شعر جنبش نوین، انقلاب ایران در شعر معاصر، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۱

۲. همان جا، ص ۲۳

خنجی خولین

بر چهره‌ی نلباوری آبی!

عاشقان

چیلند^(۱)»

و در جای دیگر از مردی سخن می‌گوید که در دریای ساکت و خاموش خلق،
همچون شاخه‌ای در جستجوی نور، فریاد می‌کشد با این‌که شب پابرجاست و همگان
ساکت:

- «شب

با گلوی خولین

خوانده است

دیرگاه.

دریا

نشسته سرد.

یک شاخه

در سیاهی جنک

به سوی نور

فریاد می‌کشد»^(۲)

گر چه شعر چریکی به‌طور عمده در اواخر دهه‌ی چهل شکل گرفت اما پیش از آن
نیز، ابتهاج و کسرابی بدین نوع شعر توجه داشتند، هوشنگ ابتهاج در شعری که به سال
۱۳۳۱ سروده است فریاد «ننگت باد ای جلاد» را سر می‌دهد و «برق سرنیزه‌ها» را در
برابر خشم و خروش خلق ناچیز می‌شمارد:

- «بر سواد سنگفرش

با تمام خشم خویش

با تمام نفرت دیوانه‌وار خویش

۱. تقی‌پور نامداریان، سفر در مه، تأملی در شعر احمد شاملو، زمستان، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۳۶

۲. همان، ص ۹۲

می‌کشم فریاد:

ای جلادا

لنگت بادا

[.....]

بشنو ای جلادا

می‌رسد آخر

روز دیگرگون:

روز کیفر،

روز کین خواهی،

روز بار آوردن این شوره‌لار خون»^(۱)

[.....]

و همین فریاد است که «کسرای» در «شکفتن» آن را از «شهر» تمنا می‌کند:

- «می‌شکند شب.

شهر دهان بلد کپله می‌کند از لب

شهر نفس می‌کشد از پلجری صبح

شهر به اندیشه می‌نشیلد یک چند.

های خوشا دم زدن بدون دهان بلد.

واژه‌ی کم‌گشته‌ای بسان ستاره

می‌گذرد از ضمیر شب زده‌ی شهر

میل شکفتن دارد

قصد گفتن دارد

بار، به گندی، لبان تبرده‌ی شهر

شهر ۲ دیگر سکوت بر لب می‌سند

های خوشا نعره‌ای به اوج دماوند»^(۲)

۱. لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۱، ص ۵۹۱

۲. ناصر مؤذن، پیشین، ص ۳۶۴

در شعری دیگر، «بلبلک» را به «هجوم» دعوت می‌کند تا «جنبشی در آشیانه آورد»:

«دل بی‌بیدت نهاد
تا که جنبشی در آشیانه آوری!
غنچه تا که سر ل خواب برکند
بلبلک
بانگ بیدت که عاشقانه آوری
گفتم آن نهال نورسیده را
شاید قیام قامتی تمام
تارسی که سر بر آستانه آوری»^(۱)
[.....]

ج - شعر سیاهکل

در میان اشعار چریکی، «شعر سیاهکل» بیشتر به چشم می‌آید. اشعار سیاهکل در ستایش از چریک‌هایی است که در جنگل‌های شمال سنگر گرفته بودند. البته پیش از حادثه ی سیاهکل نیز، برخی از شعرا، با الهام از جنگ‌های چریکی در بولیوی، اشعاری در ستایش مبارزان جنگلی سرودند^(۲) (همچون کوش آبادی که «برخیز کوچک خان» او شهرتی پیدا کرد). با این حال شاخه ی اصل شعر جنگلی، پس از حادثه ی «سیاهکل» شکل گرفت. خسروگل سرخی در شعر «افزوده ای بر جنگلی‌ها» از «درختان سیاهکل» که در «دشت و شهر» ریشه دوانیده‌اند، نشانی می‌دهد:

«گوی درخت‌های «سیاهکل»
تا دشت و شهر ریشه دوانده است
که غرش سلاح و جوشش خون شهید
هر دم فزونی می‌گیرد
بذری که «کوچک» و «عمو اوغلو» پاشیدند،
اکنون نهال می‌شود، اکنون نهال‌ها!

۱. همان، ص ۳۶۲

۲. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج (۳)، ص ۱۴

بنگر که کوه و شهر، شب‌شب، آذین می‌گردد

با قامت بلند به پاخاستگان»^(۱)

۱۳۵۰

[.....]

سعید سلطان‌پور در شعری به نام «در پایگاه رعد»، از اسطوره‌ای سخن می‌گوید که با عشق و خشونت و با دستانی پر از حماسه‌ی جنگل بر زندان سرزمینش بال گسترده است:

«اسطوره‌ای (عشق و خشونت

در جبهه‌ی ستیزه

در سنگر لزوم

دستی پر از تَرَنَم جویبار

دستی پر از حماسه‌ی جنگل

پر از هجوم

اسطوره‌ای چو توفان پیچنده بر فرار

پیچنده بر فرار چو توفان آفتاب

بگشوده بال بر تو غضبناک

رندان سرزمین من

ای خاک»^(۲)

پاییز ۱۳۴۸

علی میرفطروس در شعر بلند «روزی تو بازخواهی گشت سرفراز»، «میرزا کوچک خان» را تصویر می‌کند که از «سیاهکل» برمی‌گردد. وی این شعر را به مبارزان صدر مشروطیت تقدیم می‌کند:

«ای سوکوار سبز بهار!

ای بزرگوار!

روزی تو بالخواهی گشت

۱. م. کاشانی، سرخ‌تر، سرخ‌تر از بایک باش، انجمن...، بی‌جا، ۱۳۵۹، ص ۱۴

۲. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۴، ص ۲۴

از شهرهای دور اساطیری
همراه با قوافل فریادهای خفته و خونین
و باد

صدای آمدنت را
تا دور دشت‌های فراموش

می‌برد

[.....]

ای «کوچک» بزرگ
ای حجم استواری و شورش!
ای روح سرخ جنگل بیدار!
اینک تو از «سیا|هکل»^{*} مجروح
اینک تو از میان جنگل نزدیک

می‌وزی^(۱)

در بند - ۱۳۴۹

و «خسرو گلسرخ» نیز با به یاد آوردن «بالام پاتاوانی» و «آنام آبکناری» دو تن از مردان مبارز جنگل، از مبارزات آنها در مناطق جنگلی «ماکلوان» و «گسکره» گیلان می‌گوید:

- «بالام -

بالام پاتاوانی

آنام

آنام آبکناری

گمنام خفته به جنگل

*. شاعر در چاپ اول این مجموعه، قبل از انقلاب، به علت حساسیت رژیم پهلوی، کلمه‌ی «سیاهکل» را کامل نیاورده است و به آوردن «سیا...» اکتفا کرده است.

۱. علی میرفطروس، پیشین، ص ۵۸

در آن ستیز سرخ ماکلوان

بر شما چگونه گذشت

که پورخند حریفان

نشست

در میانه‌ی رود سیاه لشک

و دست‌های ویرانگر

به جای خفتن بر ماشه

به دست شما استفاده‌گر آمد.^(۱)

در حالی که شاعر از مبارزات چریک‌ها شعر می‌ساخت، دشمن نیز بیکار ننشسته بود و هر کجا چریک‌ها را می‌یافت به جوخه‌ی اعدام می‌سپرد و فاجعه می‌آفرید:

«کل چه تقصیری دارد، آی

از شب فاجعه می‌آیم

از شب آشتی خنجر و خون

از شب قتل برادرهایم می‌آیم

کل میخک‌ها می‌دانند

باغ را مرثیه‌ی سرخ شقایق‌ها لخمی کرده است

و سحرگاهان مردی که به همراه شقاوت‌هایش می‌رفت

مرغ آزادی را

پیش عصیان هزاران چشم

تیرباران کرده است.

[...]

باید از باد سوآلی کرد

قتل عام کل‌ها تاکی

کل چه تقصیری دارد... آی»^(۱)

رضا مقصدی

۳- سوگ - سروده‌ها

مرگ هر مبارزی، بهانه‌ای می‌شد تا شاعران با یاد او، اهداف او را دوباره مطرح کنند و زندگی آنان را سرمشقی برای دیگر مبارزان جلوه دهند. در میان چپی‌ها، بیشترین سوگ سروده‌ها برای تقی ارانی، خسرو روزبه و صمد بهرنگی و خسرو گل‌سرخ‌ی سروده شده است. احمد شاملو، در شعر بلندی تقی ارانی را «انسان ماه بهمن» می‌نامد چرا که وی در حبس رضاخان در ۱۴ بهمن... درگذشته بود:

- «تو نمی‌دانی غریو یک عظمت

وقتی که در شکنجه‌ی یک شکست نمی‌نالد

چه کوهی ست

[.....]

و نمی‌دانی هنگامی که

کور او را از پوست، خاک و استخوان و آجر تاباشتی

و لبانت به لبخند آرامش شکفت

چگونه او طبل سرخ زندگی‌اش را به نوا در می‌آورد

در نبض زیرآب،

در قلب آبادان،

و حماسه‌ی توفانی شعرش را آغاز کرد

با سه دهان صد دهان هزاردهان

با سیصد هزار دهان

با قافیهِ خون

با کلمه‌ی انسان^(۲)»

[.....]

بهمن ماه ۱۳۲۹

۱. همان‌جا، ص ۱۷۷

۲. احمد شاملو، قطعه‌نامه، مروارید، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۰، ص

«محمد زُهری» نیز، در شعر «برگور مرد»، از «تقی ارانی» یاد می‌کند، وی با این‌که «به عمر خویشتن هرگز» او را ندیده است، با این حال «گل یاس» خود را که «افسانه‌وار» دوست دارد، تقدیم بزرگی‌ها و پایمردی‌های او می‌کند:

«لریاترست از همه‌ی گل‌های رنگ رنگ
 یاس سپید من، که رها کرده شاخسار
 هر که که باد وسوسه انگیز بگذرد
 با خود برد لعل‌طر دل‌اوز یادگار

* * *

با این همه محبت افسانه‌وار خویش
 امروز دامنی زگل یاس چیده‌ام
 تا بر مزار مرد بزرگی بریزمش
 کاو را به عمر خویشتن هرگز ندیده‌ام
 اما شنیده‌ام که گسستند جان او
 زیرا که می‌خواست تا من و تو در جهان پاک
 شادان و بی‌گزند به هم زندگی کنیم
 در کشوری که دامن ظلم است چاک چاک

* * *

دریند و در شکنج و به هنگام مرگ و درد
 استاد و لب نبست زفریاد قهر و خشم
 تا بسته شد دو دیده‌ی حق بین او به جور
 بگشوده گشت خلق سرافراز را دو چشم^(۱)

و «اسماعیل شاه‌رودی»، «روشنایی راه زندگانی» خود را از «راهنمایی ارانی» می‌داند و افسوس می‌خورد که چرا سرده‌ی رهنان (رضاخان) تحمل این روشنایی را نداشت و او را از سر راه سرگشتگان راه زندگی برداشت:

آتش جاودان

- «سرگشته به راه زندگانی

در تیرگی زمانه بودیم

تلبید به ناکهان شراری

ما چشم به راه خود کشودیم؛

از راهنمایی «ارانی»

سردسته‌ی رهنان بلرید

زان روشنی نشاط انگیز

تا زندگی‌اش دوام یابد

تاریک کند زمانه را نیز؛

آن بارقه را نمود فانی»

۱۳۲۷/۱۱/۱۳

[.....]

طرفداران حزب توده تا سال‌های سال، خاطره‌ی ارانی را به عنوان تئورسین برجسته کمونیسم در ایران، زنده نگاه داشتند و در سالگرد قتل او در زندان رضاخان، سوگ سروده‌هایی ساختند. از دیگر کسانی که مرگ او موج تازه‌ای از سوگ و سرود را در بین روشنفکران چپ برانگیخت، «صمد بهرنگی» بود. صمد بهرنگی معلم آذربایجانی بود که برای بچه‌ها قصه می‌نوشت و در آن قصه‌ها، تمایلات و افکار کمونیستی خود را مطرح می‌کرد. کتاب «ماهی سیاه کوچولو» ی او برنده‌ی چند جایزه‌ی بین‌المللی شد. بهرنگی در سن بیست‌ونه سالگی، در نهم شهریور ۱۳۴۷ در رود «ارس» غرق شد. غرق شدن صمد، به ساواک نسبت داده شد. مرگ صمد و انتشار شایعه قتل او به دست ساواک، جنب و جوشی در شعر سیاسی به‌ویژه در آذربایجان؛ به‌وجود آورد، شعرای چپی، اشعار بسیاری در قالب «بایاتی» - یکی از قالب‌های شعری عامیانه در زبان ترکی است - سرودند که در آنها از «آراز» - ترکی ارس - گلایه می‌شد که چرا «رفیق» شان را بی‌رحمانه غرق کرده است. رضا براهنی در شعری مرگ او را به «مرگ پرنده» تشبیه کرده و چون نمی‌توانسته آشکارا از او سخن بگوید، در بالای شعر فقط به نوشتن حروف اول اسم و فامیل او اکتفا نموده:

مرگ پرنده

در رئای ص. ب. [صمد بهرنگی]

«ما علت مرگ آن پرنده را می‌دانیم

زیراکه پرنده، رابط همه‌ی یاران بود

او مرد:

زیراکه پرنده، مثل گل، جهان را می‌خواست

زیراکه پرنده، مثل ما، ز شب می‌ترسید

زیراکه پرنده، باغ مرده‌ها را پرگل

زیراکه پرنده بامدادها را می‌خواست^(۱)»

«غلامحسین نصیری‌پور» نام کتاب شعری را که در سال ۱۳۵۰ منتشر ساخت،

«توطئه آب» گذاشت که کنایه است از غرق شدن «صمد بهرنگی» و در شعر بلندی به

همین نام از جامعه‌ی اختناق‌زده‌ی ایران، تصویرهای مختلفی ارائه نمود:

«شب از پشت شیشه‌ها، می‌دلست

که حریم نور اطاق

از لختگی آفتاب است

و لطافت مهتاب

بیان این حقیقت

که شب بی‌کرانه‌ای هم هست

دل از فصول کتاب‌ها

کوچیده است

و مهربانی

سرمه‌ی مسمومی است

که چشمان سیاه تفاهم را

کور می‌کند.

از تبار عاشقان پیشین

اگر هنوز کسی مانده که شیشه‌اش

بردوش است

خاموش است

و آوای حزینش را

حتی بیستون شاهد هم

نمی‌شنود»^(۱)

دیگر شخصیتی که اعدام او موجی در اشعار سیاسی برانگیخت، «خسرو گلسرخی» بود. وی در سال ۱۳۲۲ در رشت به دنیا آمد. مدتی در همان شهر و چندی نیز در قم نزد پدر بزرگش، زندگی کرد. مدتی بعد به تهران آمد و در روزنامه‌های پایتخت مشغول کار شد. در کنار روزنامه‌نگاری گهگاهی نیز شعر می‌سرود. گلسرخی در ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ به اتهام قصد ترور شاه، اعدام شد. قبل از اعدام، جلسه‌ی محاکمه‌ی او از تلویزیون سراسری پخش گردید. گلسرخی در آن محاکمات، از آرمان خود به شدت دفاع کرد و همین دفاعیه‌ها و پخش آنها از تلویزیون سراسری بر شهرت و محبوبیت او افزود،^(۲) به طوری که کمتر شاعری می‌توان یافت که برای او شعر نگفته باشد. احمد شاملو شعر «شکاف» را در یادبود او سرود:

- «لاده شدن

بر نيزه‌ی تاریک

همچون میلاد کشاده‌ی لخمی.

سيفر يگلانه‌ی فرصت را

سراسر

در سلسله پيمودن

بر شعله‌ی خویش

سوختن

تا جرقه‌ی واپسین،

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۴، ص ۲۴۰

۲. همان، ۳۷۶

بر شعله‌ی حرمتی

که در خاک راهش

یافته‌اند

بزرگان

این چلین‌اند

این چلین سرخ و لوند

برخار بوته‌ی خون

شکفتن

وینچلین گردن فرار

بر تازیانه زار تحقیر

گذشتن

و راه را تا غایت نفرت

بریدن. -

آه، از که سخن می‌گویم؟

ما بی چرا، زندگالیم

آنان به چرا [ی] مرگ خود آگاهان‌اند»

از دیگر شاعرانی که در سوگ گلسرخی، شعر سرودند می‌توان از سیمین بهبهانی، سیاوش مطهری، هوشنگ ابتهاج، اسماعیل خوئی، م. آزر، ناصر پورقمی، رضا براهنی، علی میرفطروس و علی بابا چاهی نام برد. تأثیر مرگ او بر اشعار سیاسی چندان بود که ساواک مدت کوتاهی بعد از اعدام وی، آوردن کلمه‌ی گلسرخی را در مطبوعات ممنوع کرد. محمد زهری نیز چند شعر تحت نام «خسرونامه» سرود که خسرونامه^(۱) را بدرقه روح گلسرخی کرد:

خسرونامه را

کی و کی؟

خنده را می‌توان شلید و گذشت.

گریه را می‌توان ندید و گذشت.
 گل سرخ، این قیام نعره سرخ -
 صبح در خون نشسته را کی و کی؟^(۱)

شیراز - بهمن ۱۳۵۲

* * *

غیر از این افراد، هوشنگ ابتهاج نیز برای این سه تن (ارانی، بهرنگی، گل‌سرخ) اشعار دویتی «گل‌زرد»... را سرود و در این زمینه، شعر «صبحی» او (که اعدام گل‌سرخ را به صورت شاعرانه توصیف می‌کند) بیشتر شهرت دارد. شعر این‌گونه شروع می‌شود:

برداشت آسمان را

چون کاسه‌ای کبود

و صبح سرخ را

لاجرعه سرکشید

آنگاه

خورشید در تمام وجودش طلوع کرد

تهران ۲۹ بهمن ۱۳۵۲

دیگرانی نیز بودند که شاعران در سوگ آنها شعر سرودند، اما تا بدین پایه عمومیت نیافتند. برخی از شاعران نیز سوگ سروده‌های خود را به فرد خاصی اختصاص ندادند، بلکه مرثیه‌ای بر جمعی یا گروهی که با هم کشته یا اعدام شده بودند، گفتند. برخی نیز بدون توجه به فرد یا افراد خاصی در سوگ مبارزان، شعر نوشتند. همچون شاملو که «بر سنگفرش» از «یاران ناشناخته» اش صحبت می‌کند که همچون «اختران سوخته» بر زمین فرو می‌ریزند:

«بر سنگفرش»

«یاران ناشناخته‌ام»

۱. عاطفه گرگین، نوشته‌ها و سروده‌ها بر گل‌سرخ و دانشیان، مروارید، تهران، ۱۳۵۹، ص ۹۸

چون اختران سوخته

چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد

که گفتی

دیگر زمین همیشه

شبی بی‌ستاره ملد.^(۱)

۴- زندان - سروده‌ها (حبسیات)

از موضوعات دیگری که طرفداران شعر چریکی بدان توجه داشتند، زندان و خاطره‌ی یاران زندانی‌شان بود، بسیاری از شاعران شاخه‌ی مقاومت، در این مورد شعر دارند. برخی این شعرها را در زندان سروده‌اند و برخی نیز خاطرات دوران زندان را در آن بازگو کرده‌اند. رضا براهنی، دفتر شعری در حدود صدوپنجاه صفحه را به این موضوع و مسائل پیرامون آن اختصاص داده است. نام اصلی این دفتر «ظل‌الله» است که در زیر آن عنوان فرعی «شعرهای زندان» به چشم می‌خورد، شاعر در این دفتر از کیفیت شکنجه‌ها، برخورد بازرسان، یاران هم‌سلولی و ... سخن می‌گوید، این کتاب قبل از انقلاب در خارج از کشور چاپ شد که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، مجدداً انتشار یافت. در زیر، بخش‌هایی از شعر «اتاق‌های تمشیت» را از این کتاب می‌خوانیم:

اتاق‌های تمشیت

بیشتر به دکان‌های سمساری می‌مانند

[.....]

شلاق‌های بافته از سیم

از میخ‌های درشت آویزان است

تخت‌خوابی آهلین،

سفره‌ای است که بر آن

همچون غذایی گرم تو را خواهند نشاند

[.....]

دستگاهی هم هست

که برای فشار دادن جمعه‌ی تو ساخته شده

درجه به درجه فشارش بیشتر می‌شود

— تخم مرغ پیش از اعتراف می‌شکند؟

این را از جراح نامی، «دکتر رسولی» پرسید

دستبندی هم هست

که همه نامش را می‌دانند

— دستبند قبانی —

که پس از قلاب کردن دست‌هایت از پشت به یکدیگر،

مثل یک لکر می‌آویزد

و تو را هم از خود می‌آویزند

و تو همچون یک کشتی پهلو می‌گیری در دولخ

و زمانی هم هست

که تو را از پاهایت می‌آویزند

و تو می‌خواهی قلبت را

مثل لقمه‌ی درشتی،

بر روی کف اطاق شکنجه

بالا بیاوری

[.....]

هر ماه

به‌طور متوسط

دو هزار نفر را

شکنجه می‌دهند^(۱)

[.....]

وی در این کتاب گاهی نیز از «مردم زندان» و بلاها و عارضه‌هایی که گریبانگیر آنها می‌شود و گاه تا آخر عمر آنها را رها نمی‌کند، سخن می‌گوید:

۱. رضا براهنی، ظل‌الله، شعرهای زندان، امیرکبیر، ج دوم، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۷

- «مردانی را می‌شناسم که

با یک پا از زندان بیرون خزیده‌اند

و با قلبی که

در آن رماتیسم

خانه‌نشینی است ابدی

زنانی را می‌شناسم که

شرافتمندانه دست به دست شده‌اند

در میان جلادان

و خواب تجاوز در مغزشان

فریادکشی است ابدی»..

و شاعرانی هم که خود آزاد بودند، برای رفقای دربندشان سرود می‌گفتند و با این کار یاد و خاطره‌ی آنها را زنده نگاه می‌داشتند:

«سرودی برای رفقای دربند»

..«این‌جا

در کام «قصر» شاه

رفیقان من همه

با عشقشان عظیم اندیشه‌شان بلند

با روح استوار

با مشتشان سلاح

همواره در نبرد

«شب» را به سرکلند

[...]

زندانی دلیر

بر دست‌هایش بند

با قفل‌ها به پاش

آزاد و پاک‌بار

پر شور و سربلند
هر لحظه در تلاش
همواره در نبرد...^(۱)

زمستان ۱۳۵۲* (مرضیه احمد اسکویی)

«خسرو گلسرخی» در «ملاقاتی» از دیدار با یک زندانی در محبس، می‌گوید زندانی که با دستبند می‌آید و بی آن که توجهی به دستان خالی ملاقات‌کننده داشته باشد، امیدوارانه چشم در چشمش می‌دوزد و پس از لحظه‌ای مکث رد می‌شود:

«ملاقاتی»

آمد.

دستش به دستبند بود

از پشت میله‌ها.

عریانی دستان من ندید

اما

یک لحظه در تلاطم چشمان من گریست

چیزی نگفت،

رفت

اکنون، اشباح از میانه‌ی هر راه می‌خزند

خورشید

در پشت پلک‌های من اعدام می‌شود.^(۲)

و «علی میرفطروس» در «آوازهای تبعیدی» از «دوستان ناموزون» تعداد روزهایی را می‌پرسد که در زندان بوده است و از «پشت میله‌های دریچه‌ی سلول» اش، شکوفه‌های بهار را می‌بیند و می‌اندیشد که «گویا خروس‌های ولایت ویرانم / آوازهای سرخ شکفتن را» خوانده‌اند:

۱. مرضیه احمدی اسکویی، دالفا، انتشارات پیشناز، بی‌جا، ۱۳۵۷، ص ۱۵۷

۲. در سال ۱۳۵۳ در مبارزه مسلحانه کشته شد.

۲. شمس لنگرودی، پیشین، ص ۲۷۵

«آولاهای تبعیدی»

.. «آهای!

ای دوستاقبان!

ای دوستاقبان ناموزون!

که پیرله‌نی

از خون سرخ رفیقانم

پوشیده‌ای

و دست‌های تو

- دست‌های تاریکت -

وحشیانه

خائن و خونین است

امروز چندمین روزست؟

امروز چندمین روزست -

که من حتی

نام نجیب و عاشق گل‌ها را

از یاد برده‌ام

آ...آ

می‌دانم

می‌دانم

گویا خروس‌های ولایت ویرانم

آولاهای سرخ شکفتن را

دیربست خوانده‌اند -

که بهار

این‌گونه پرشکوه و شکوفان

در پشت میله‌های درجه‌ی سلولم

[.....] اطراق کرده است.^(۱)

۵- وصف آزادی

آنچه تحمل زندان را سخت می‌کند، نبود آزادی است و وقتی که تمام کشور و به گفته‌ی «سلطانپور» همه‌ی «فلات»^{*} همچون زندان باشد، آزادی برترین آرزوها خواهد بود. در کشوری که استبداد حاکم باشد، نویسنده بیش از دیگران احساس دلتنگی می‌کند. چون در محیط استبداد زده و خفقان‌آور، نویسنده فکر و اندیشه خود را نمی‌تواند مطرح کند و اگر مطرح کرد، تحت تعقیب قرار می‌گرفت و همیشه در اضطراب و نگرانی به سر می‌برد. از این جاست که جای تعجبی نخواهد بود که این همه «آزادی» را ارج نهند.

هوشنگ ابتهاج در شعر «آزادی»، از آزادی همچون عزیز و بزرگ سفر کرده‌ای یاد می‌کند که در دوری‌اش بسیار رنج کشیده و هر لحظه منتظر است که با آمدنش شام هجران به سرآید. شاعر در خیال خود با آزادی سخن می‌گوید و عاشقانه درد دل می‌کند و از رنج‌هایی که در نبود او متحمل شده است، یاد می‌کند. اما با این حال نگران است و می‌ترسد که «نکند آزادی هم با زنجیر بیاید». ذهن شاعر به خفقان و زنجیر عادت کرده است و از این جاست که آمدن آزادی را نیز بدون زنجیر باور نمی‌کند.

«آزادی»

- ای شادی!

آزادی!

ای شادی آزادی!

روزی که تو باز آیی،

با این دل غم پرورد

من با تو چه خواهم کرد؟

[.....]

وقتی که زبان از لب می‌ترسید

وقتی که قلم از کاغذ شک داشت،

*. اشاره به عنوان شعری است از سلطانپور به نام «زندان فلات»

حتی، حتی حافظه از وحشت در خواب سخن گفتن، می‌آشفست،

ما نام تو را در دل

چون نقشی بر یاقوت،

می‌کندیم.

[.....]

ای آزادی!

بنگرا

آزادی!

این فرش که در پای تو گسترده‌ست،

از خون است.

این حلقه‌ی گل خون است

گل خون است.....

ای آزادی!

از ره خون می‌آیی،

اما

می‌آیی و من در دل می‌لرزم:

این چیست که در دست تو پنهان است؟

این چیست که در پای تو پیچیده است؟

آی آزادی!

آیا

باز لجیر

می‌آیی؟.....^(۱)

(تهران، دی، ۱۳۵۷)

در دهه‌ی پنجاه چنین بی‌باکانه از آزادی سخن گفته می‌شد و در «پایش دسته گل‌های سرخ» ریخته می‌شد، اما اوضاع چنان نماند. در دهه‌ی پس از کودتا، اختناق به حدی بود

که شاعر مجبور می‌شد از آزادی در قالب افسانه سخن بگوید، چون از یک طرف مأموران میز می‌زاحم او می‌شدند و از طرف دیگر، مردم ناامید را که در اثر کودتا، به افسانه‌ها دلخوش کرده بودند بهتر می‌شد، جذب کرد. شعرهای «پریا» و «قصه‌ی دختران ننه دریا» از این نوعند. در «قصه‌ی دختران ننه دریا»، شاملو، دختران ننه دریا را مظهر و سمبل آزادی در نظر می‌گیرد که در زیر دریا اسیرند و «پسران عمو صحرا» باید تلاش کنند تا با عبور از مشکلات و سختی‌ها، بی‌آنکه هراسی به دل راه دهند، به وصال آنها برسند. پسران عمو صحرا، هر شب پس از کار، با تن خسته، کنار دریا از دوری «دختران ننه دریا» و نبود آنها (نبود آزادی) ناله می‌کنند:

- «دخترای ننه دریا! کومه‌مون سرد و سیاس

چش امید مون اول به خدا، بعد به شماس

کوره‌ها سرد شدن

سبزه‌ها زرد شدن.

خنده‌ها درد شدن.

[.....]

برکت از کومه رفت

رستم از شاهنومه رفت:

تو هوا، وقتی که برق می‌جه و بارون می‌کله

کمون رنگه برنگش دیگه بیرون نمیداد؛

رو زمین وقتی که دیب دنیا رو پر خون می‌کله

سوار رخش قشنگش دیگه میدون نمیداد.

شب‌اشب نیس دیگه، یخدون غمه

عنکبوتای سیاشب تو هوا تار می‌تله

دیگه شب مرواری دوزون نمیشه

آسمون مثل قدیم شب‌ها چراغون نمیشه.^(۱)

[.....]

۱. احمد شاملو، برگزیده اشعار، چشم‌اندازهای شعر امروز، ج ۱، ص ۱۰۸

و باز هم شاملوست که در سال‌های بعد، «ترانه‌ی بزرگترین آرزوی» خود، یعنی «آزادی» را می‌سراید، اما این بار نه در قالب افسانه، بلکه بیشتر به صورت حماسه:

- «آه اگر آزادی سرودی می‌خواند

کوچک

همچون گلوگاه پرنده‌ای

هیچ کجا دیواری فرو ریخته برجای نمی‌ماند.

سالیان بسیار نمی‌بایست

دریافتن را

که هر ویرانی نشانی از غیاب انسانی است

که حضور انسان

آبادانی است.» (دشنه در دیس)

شاملو ویرانی و بدبختی را نتیجه‌ی نبود آزادی می‌داند، چون فقدان آزادی غیبت انسان است و در غیبت انسان، ویرانی و خرابی، جای آبادانی را می‌گیرد. بدون آزادی، حرف کار آمد نمی‌توان زد، اگر چه «تمام الفاظ جهان» را در دست داشته باشیم:

- «تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نگفتم

که به کار آید،

چرا که تنها یک سخن

یک سخن در میانه نبود:

آزادی^(۱)».

(ابراهیم در آتش، ص ۵۰)

و «ژاله چالنگی» نیز آزادی را «دسته گلی» می‌بیند که در «حجمینه‌ی تهی» جامعه‌ی ما می‌پوسد:

- «صداقت را پیامورد،

بیانگار

که آزادی دسته‌گلی است

که در این حجمینه‌ی تپی می‌پوسد و می‌میرد.

که آزادی تنها در تبلور صریح آیه‌ها می‌زید.^(۱)

و کولی (سیاوش کسرایی) در «رقص کبوتر» قصه‌ی کبوتری را می‌گوید که آزاد در اوج آسمان پرواز می‌کند، اما خواهرانش در پشت میله‌های قفس زندانی هستند. موسم بهار است و این پرنده‌ی آزاد، خوشه‌ی سبزی به متقار گرفته، نزد خواهرانش می‌رود و می‌گوید:

«رفیقان! هم‌رهان، هم‌بال‌های من!

بهار آمد به صحراها

بهار آمد به صحراها و زیبا گشت زیبا، جنگل انبوه

برپا کرد لاله پرچم آشوب روی کوه

بهار رفته باز آمد به روی دشت‌های ما

نمی‌زید دگر رنجیر، روی دشت‌های ما...

با شنیدن حرف‌های کبوتر آزاد، پرندگان داخل قفس، پر و بال خود را به میله‌های قفس می‌کوبند تا ستون میله‌ها را خم کنند و در همان حال سرود پیکار می‌خوانند «اگر رنگین شده بالم / ولی در این نبرد سهمگین پیروز می‌گردد» و پس از مدتی در آسمان: - می‌رقصند و با هم سرود فتح می‌خوانند:

رها، در آسمان‌ها بعد از این پرواز باید کرد - پرواز باید کرد...»

و در جای دیگر از پدر خویش گله‌مند است که چرا افکار آزادیخواهانه‌ی دوره‌ی جوانیش را از یاد برده است و شاید گله‌مند از پدرانیش است که پاس حرمت آزادی دوره‌ی مشروطیت را نگاه نداشتند:

«هنان به یک نرخ نمی‌ماند در این بازار

۱. زاله چالنگی، با اخگران عشق مزدک، انجمن شاعران کمونیست، بی‌جا، بی‌تا، ص ۳۷

آدمی نیز به یک ارج و بیه:

در جوانی پدرم
 سنگ یک من یک شاهی بر خولش بود
 و چه شب‌ها که به شوق
 پاسداری می‌داد
 بر در مجلس شورا تا صبح
 تا که مشروطه نیفتد به کف استبداد
 و سرانجام زخونی که روان شد بر خاک
 ساقه‌ی خشک، بر رنگین داد.
 پدرم یک تن از جوخه‌ی آزادی بود.
 آفرین بود بسی بر پدرم.
 پس یک چند از آن دوره‌ی پرشور و خروش
 مزد پیروزی‌ها را پدرم
 پهن می‌کرد به حوضخانه بساطی رنگین
 کوش می‌داد به آوار قمر
 و به تار درویش
 و به نقل و سخن یک دو سه تن از احباب
 و گوازی وجود
 کلویی تر می‌کرد.
 و چنین شد که گل تلهای آزادی
 گل نو ریشه‌ی بی‌حرمت و پاس
 توی گلدان بلورین به سر رف خشکید.^(۱)

[.....]

و زمانی که حکومت وعده‌ی اعطای آزادی را به مردم می‌داد، خیلی‌ها آن را فریبی بیش نمی‌دانستند. «شنگرف» با استفاده از حکایت «طوطی و بازرگان»، این وعده دادن‌ها

را ترسیم می‌کند، البته حکومت زمانی این وعده‌ها را می‌داد که چندان امیدی به ماندنش نمانده بود و در مقابل مبارزات پی در پی مردم به ستوه آمده بود، به همین علت مردم نیز به این وعده‌ها دلخوش نکردند و تا براندازی حکومت پهلوی مبارزه را ادامه دادند:

بازرگان و طوطی

«اذن دادند،

گروهی خبر آوردند.

خلق انبوه

کوش‌ها تیز و نفس‌ها حبس

از بغل زود قلمدان‌هاشان را به در آوردند

و نوشتند که: «اذن آمد»

قفس طوطی (ریا را نزدیک‌تر آوردند

[.....]

مرد بازرگان از شادی

دست‌ها را برهم کوفت، به طوطی گفت:

«آبچه خواهی برکو»

طوطی گفت: «آزادی

ای خوشا آزادی.....

مرد بازرگان رو کرد به انبوه قلم در دستان:

«بنویسید کتون، در قفس بازرگان، مرغ چه گفت»

و آن قلم در دستان جمله نوشتند:

«مرغ فرمود خوشا آزادی در قفس بازرگان»

۱۳۵۶/۱۱/۱۷

و قفس را بردند^(۱)»

۶- اسطوره‌های رهایی در شعر چپ‌گرا

شاعر در عین حال که به مقوله‌ی آزادی در حالت کلی توجه دارد و از حوادث

اجتماعی بهره می‌جوید تا فقدان آزادی را تصویر کند، از توجه به قهرمانان تاریخی غفلت نمی‌ورزد و با یادآوری آزادیخواهان و مبارزان در طول تاریخ ضمن دلگرمی بخشیدن به توده‌ها، الگوهای مبارزه را معرفی می‌کند. از شخصیت‌های مورد توجه شاعران چپگرا، به بابک خرّم‌دین، برخی از مبارزان دوره‌ی مشروطه و میرزا کوچک خان می‌توان اشاره کرد. از آن‌جا که بابک، جزو اولین کسانی بود که در ایران باستان تمایلات اشتراکی داشت یا حداقل به داشتن چنین تمایلاتی مشهور شده است، از میان دیگر شخصیت‌های تاریخی جذّابیت بیشتری برای گروه‌های چپ داشت. گلسرخی در «مرثیه‌ای برای گلگونه‌های کوچک» وقتی می‌خواهد به مبارزان (شاهین) هشدار دهد که تنها دشمن او شاه نیست، بلکه دیگران نیز هستند، به سرنوشت بابک اشاره می‌کند:

- «شاهین من!

که چشم‌های تو نارس

و در لحاظه به خون ریز نارساست

تلها خلیفه نیست دشمن و دژخیم

هشدارا مخفی‌ست دشمن‌ات

بابک اگر برادر ما بود

در قتلگاه دشمن این خلق،

با گونه‌های زرد خاموشی می‌گرفت، اما

دلبسته‌ایم

به گونه‌های تو ای امید فردلها

تو بابکی!

با گونه‌های آتشی سرخ^(۱)».

و در جای دیگر از مبارزان می‌خواهد «مثل بابک باشند» و بلکه «سرخ‌تر» از او:

- «روح بابک در تو

در من

هست

مهراس از خون یارانت، زرد مشو
 پنجه در خون زن و بر چهره بکش!
 ملل بابک باش،

نه:

سرخ‌تر، سرخ‌تر از بابک باش!^(۱)

از مبارزان عصر مشروطیت، حیدرخان عمو اوغلو که در ساختن بمب، مهارت داشت به علت کارهای متهورانه‌اش مورد توجه شعرا و سرایندگان چپ بوده است، سیروس مشفق شعرى به نام او ساخته و در آن شعر ضمن توصیف چهره‌ی او، از شجاعتش سخن می‌گوید:

- «پلک‌هایی افتاده

با سبیل‌های سربالا

شمشیری در پهلوی

خندان، خندان، خندان

مرد پولادین عصر مشروطیت، عصر آزادی

خندان، خندان، خندان

و حتی بمبی می‌لندارد

تا جلادی را به درک واصل سازد!

خندان، خندان،

مرد آزادی، مرد مشروطیت، حیدر بمبی

حیدرخان عمو اوغلو.^(۲)

در اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه که گروه‌های چریکی تشکیل می‌شدند و شعر جنگل شکل می‌گرفت، شاعران؛ مبارزات و رشادت‌های «میرزا کوچک» خان در جنگل‌های شمالی را به سلک شعر درآوردند. جعفر کوش آبادی منظومه‌ی بلندی با نام «برخیز کوچک‌خان» را خطاب به «میرزا کوچک‌خان جنگلی» سرود. این منظومه

۱. م. ر. کاشانی، سرخ‌تر، سرخ‌تر از بابک باش، انجمن... بی‌جا، ۱۳۵۹، ص ۱۶

۲. ناصر مؤذن، ده شب، ص ۱۶۵

نخستین شعر مستقل چریکی در مورد جنگل است، این شعر ابتدا با توصیف مناطقی از جنگل‌های شمال همچون «ماسوله» و «کسما» که محل مبارزه هم‌زمان میرزا کوچک‌خان بود، آغاز می‌شود، و شاعر از «میرزا» می‌خواهد برخیزد و از «حیدر عمو اوغلی»^{*} دلجویی کند و به همراه او، وطن را که اکنون مردمش لبریز از کینه‌ها و خسته از بیدادگری‌ها هستند، نجات دهد.

در ادامه صحنه‌های مختلف جنگ چریکی را از دید پیرمردی که از بازماندگان مبارزان دوره‌ی مشروطیت است توصیف می‌کند و در حین بازگویی سخنان پیرمرد مبارز، صحنه‌های دیگری از چریک‌های آمریکای لاتین در ذهنش تداعی می‌شود و به یاد «چه گوارا» می‌افتد که به خاطر ایمانش مصلوب شد ولی یارانش مسلسل به دست، هنوز در جنگل‌ها آواز می‌خوانند. شاعر در پایان خوشبینانه از کوچک‌خان تمنای قیام دارد، چرا که مردم را مستعد و آماده‌ی حرکت می‌بیند و به زعم او زمان گسستن زنجیرهای اسارت فرا رسیده است. اما گو این‌که چنین نبود چون یکی دو سال بعد که حادثه‌ی «سیاهکل» اتفاق افتاد مردم روستاهای اطراف نه تنها از چریک‌ها حمایت نکردند، که آنها را گرفتند و به مأموران حکومتی تحویل دادند. شاید اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی و واگذاری زمین به کشاورزان در سال‌های بعد از ۱۳۴۲، و تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی رژیم در وابستگی دهقانان و وفاداری آنها به حکومت مؤثر بوده است.

کوچک‌خان

- «ماسوله» با رنگین کل‌های درختانش عزادار است.

«ماسوله» با چشم هزاران سنگ می‌گیرد.

«ماسوله» چون فریاد سبزی در گلوی دره‌ها اینک گره خورده است.

[.....] برخیز کوچک‌خان!

برخیز و از حیدر عمو اوغلی

با مهربانی استمالت کن.

برخیز و جنگل را شکوه رستگاران بخش

*. از کمونیست‌های مبارز دوره‌ی مشروطه که در جنبش مردم گیلان نیز مشارکت داشت. وی ابتدا با «میرزا» همکاری کرد، اما بعداً بینشان اختلاف به وجود آمد و این اختلاف یکی از دلایل شکست «قیام جنگلی‌ها» بود.

[.....]

دیدم که مردی در «بلیوی» زیر رگبار مسلسل‌ها
 با مردمک‌هایی که آبی پوش و عاشق بود
 سنگر به سنگر پیش می‌لغزید و مردم را
 در وحشت تاریکی از خورشید قلبش قسمتی می‌داد

[.....]

برخیز کوچک‌خان!
 هشیاری مردم،
 امروز در هر جنگلی آتش به پا کرده است
 از این زمین ملتهب درخویش،
 از این کلاف سخت زولیده، گره بگشا.
 خلقی همه آغوش،
 با سینه‌ای افروخته از کینه‌ی دشمن،
 با پای و دست خسته در زنجیر،
 فریادهای در گلو پیچیده را با جان شیرین پاسدارانند.
 آن چشمه‌ی اندیشه‌ی حیدر عمواوغلی.
 زایلده‌تر از پیش،
 با ماهیانی سرخ
 با سینه‌ای مادام رویاروی دشمن‌ها سپر کرده،
 بر پهنه‌ی تاریخ
 همواره جوشانست.^(۱)

شاعران بعضاً از داستان‌ها و قصه‌ها و حتی قهرمانان افسانه‌های تاریخی برای بیان مقصود خود استفاده می‌کردند. داستان امیر ارسلان و مبارزه او با جادوگران برای دست یافتن به دختر پادشاه روم (فرخ‌لقا) از آن جمله است:

۱. جمفر کوش آبادی، برخیز کوچک‌خان، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، صص ۵-۱

- «برادر

نمی‌دانم که تو

قصه‌ی «ارسلان» را می‌دانی؟

تو درست مثل ارسلان می‌جنگی

او با «شمشیر»

تو با «خمپاره»

او در افسانه‌ها

تو افسانه‌وار

و تو درست

رو به روی «قلعه‌ی سنگباران»

با دیو و دد طرفی

ارسلان را

«سنگباران» کردند

و تو را

«بیمباران»

«طلسم»

ای برادر

شکستلی است^(۱)

۷- نمود انقلاب‌های دیگر در اشعار چپ‌گرا

پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه به سال ۱۹۱۷ م. شور و شوق فراوانی در بین مبارزان چپ برانگیخت. در ایران عده‌ای از روشنفکران مبارز، به فکر تشکیل احزاب کمونیستی افتادند و ابتدا تشکیلاتی در قفقازیه، در بین ایرانیان مقیم قفقاز راه انداختند، سپس در تبریز و تهران تشکیلات خود را گسترش دادند که در نهایت به تأسیس حزب توده منجر گردید. طرفداران این حزب از سیاست‌های شوروی در ایران حمایت می‌نمودند و تلاش می‌کردند در ایران نیز انقلابی همچون انقلاب شوروی برپا کنند و

۱. خسرو گل‌سرخ، صدای من، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۲۲

همچنان که در شعر «شبگیر» «سایه» دیدیم، دلتنگ بودند از این که «دیرگاهی است در خانه‌ی همسایه خروس خوانده است» ولی در ایران هنوز شب پابرجاست. هم او در سال‌های بعد نیز چشم به راه رسیدن «پیک آشنایی از ساحل ارس» بود و شاید بتوان گفت شوروی قبله‌ی آمل عده‌ای از روشنفکران و مبارزان آن روز ایران بود:

- «یاری کن ای نفس که در این گوشه‌ی قفس

بانگی برآورم زدل خسته یک نفس

تلک غروب و هول بیابان و راه دور

نه پرتو ستاره و نه ناله‌ی جرس

خونابه گشت دیده‌ی کارون و زنده رود

ای پیک آشنا برس از ساحل ارس

صبر پیمبرلهم آخر تمام شد

ای آیت امید به فریاد من برس

ما را هوای چشمه‌ی خورشید در سرست

سهل است «سایه» گر برود سر در این هوس^(۱)»

در طول جنگ جهانی دوم نیز که شوروی مورد حمله‌ی نیروهای آلمانی قرار گرفته بود، شاعران آن روز از مقاومت و پایداری مردم آن سامان در مقابل سربازان نازی تمجید می‌کردند. «شهریار» در شعر «قهرمانان استالینگراد» ابتدا از اوکراین و کشتزارهای آن و کارکردن دختران در آن جا سخن می‌گوید. سپس به شروع جنگ جهانی دوم اشاره می‌نماید و از آن پس رشادت‌های مردم آن سامان را در مقابل هجوم آلمان‌ها شرح می‌دهد، شاعر جنگ متفقین با نازی‌ها را به جنگ اهورا مزدا و اهریمن تشبیه می‌کند و پیروزی متفقین را غلبه‌ی روشنی بر تاریکی به حساب می‌آورد:

- «بر سر امواج توفانی شبانکه اهرمن

ناگهان دنیای خاکی دید خلدان چون بهشت

دختران اوکراین در کشتزاران داده سر

با سرود داس و چکش نغمه‌ی اردیبهشت

یاد کرد از آسمان ناگه به خود پیچید و گفت
 در زمین تجدید نتواند شدن آن سرنوشت
 لیری از دریا برآمد با لیبیب تندری
 چشم درید از غضب و آنکه در قلب اروپ
 دید زرمین را دماغ آکنده از کبر و منی
 هیتلر را زاد و در خون و رگ زرمین دوید
 جفت شد درنده خویی با غرور زرمینی
 شب برآشفست و برآمد شیون بوم و غراب
 دور می‌شد در افق هر دم همای ایمنی
 سرفرو برد اخگری سوزنده در خاکستری

[.....]

شهر آهن یاد دارد شهسواری آهین*
 کوفرو آمد به عهد انقلابش چون عقاب
 او که فرزند خدای داس و چکش بود، داشت
 از پدر فرمان تجدید قوای انقلاب
 جنگ با لهریمنان را کرد از این جا رهبری
 تا فرو مرد آن سیاهی و برآمد آفتاب
 همچو قلبی کو دهد خون در عروق پیکری

آسمانی قوهای می‌داد فرمان جهاد:
 قهرمانان این نه یک جنگ اسلاو و زرمین است
 این همان جنگ سپاه روشنی با تیرگی است
 یک طرف آهور مزد و یک طرف لهریمن است
 من صدای آسمانم پایداری از شما
 رهبری و مزدهی فتح درخشان با من است

تاجکرها کارگر شد این صدا چون خنجری^(۱)

*. به نظر می‌آید استالین مدّ نظر شاعر باشد.

۱. محمدحسین شهریار، کلیات دیوان شهریار، ج چهارم، انتشارات سعدی و معرفت، تبریز، ۱۳۵۵، ص ۵۳۱

در اواخر جنگ جهانی دوم، زمانی که آلمان در حال شکست بود و شهرهای آن یکایک به دست متفقین فتح می شدند، «شیبانی» به مناسبت فتح برلین شعری سرود. وی در این شعر از مرد و زنی سخن می گوید که یکی «داس» به دست گرفته و دیگری «چکش». (علامت دولت کمونیست شوروی) و درست در همان جایی ایستاده اند که قبلاً یک صلیب شکسته (علامت دولت نازی) نصب شده بود. شاعر در ضمن شعر، مرد چکش به دست را به کاوه ی آهنگر تشبیه می کند و از ذخیره ی فرهنگ ملی بهره می جوید، همان گونه که شهریار در شعر پیشین از اهورامزدا یاد می کند و این نشانگر آن است که حتی شاعر، زمانی هم که در مورد یک حادثه کمونیستی شعر می سراید، ناخودآگاه از فرهنگ ملی بهره می جوید. اما خود شعر:

به مناسبت فتح برلین

- شمال

به بالای کوه های پر از برف

به روی یک کله ی آهنین

که هست بر آن یک صلیب بشکسته

رئی ستاده و مردی

یکی:

به دست گرفته ز دور داسی

بسان زهره که بر کف گرفته چنگی

ز گیسوانش فرو ریخته ست سنبله هایی

یکی دگر:

به دست گرفته چکش پولاد

چو کاوه خرم و دلشاد

ز مرگ جور و شکست خدای استبداد

ستبر بازو، برجسته سیله، پولادین

کشیده سخت در آغوش خویش آن زن را

چسان به کوره ی آهنگران مس و آهن

خورند جوش

دو پیکره شده یک پیکر

آن‌هم از آهن

بر دو پیکر جوش خورده

لباس سربازی

نگاه دوخته بر آسمان مینا رنگ

ر لابه لای بسی ابرهای همجو حریر

به یک

ستاره‌ی سرخ».

با پایان جنگ جهانی دوم، متحدان زمان جنگ، مجدداً در مقابل هم جبهه گرفتند و «جنگ سرد» که تا سال‌ها ادامه یافت، شروع شد و جهان به دو قطب غرب و شرق یا کمونیستی و غیرکمونیستی تقسیم شد. در چنین وضعیتی، کشورهای غربی سعی داشتند از افتادن کشورهای غیرکمونیست، به دامن شوروی جلوگیری کنند و به همین دلیل از نیروهای ضدکمونیستی در کشورهای «جهان سوم» حمایت می‌کردند. در مقابل، شوروی و بعداً «چین کمونیست» به رهبری مائو، از انقلاب‌های جهان سومی حمایت می‌کردند و همین درگیری‌ها و مبارزات موضوعاتی می‌شد که شاعران آنها را بهانه‌ی سرایش شعر و بیان اهداف و آرمان‌های خود قرار می‌دادند. شروع جنگ در شبه جزیره‌ی کره در ۱۹۴۸، منجر به دخالت سازمان ملل شد. در این جنگ نیروهای غربی تحت فرماندهی ژنرال مک آرتور از کره‌ی جنوبی و نیروهای چین و شوروی از کره‌ی شمالی حمایت می‌کردند. «شاملو»، در «سرود بزرگ» از انقلابیون کره‌ی شمالی ستایش می‌کند و آن را به رفیق ناشناس خود «شن - چو» تقدیم می‌کند:

«شن - چو!

کجاست جنگ؟

در خانه‌ی تو

در کره

در آسیای دور؟

اما تو

شن

برادرک زرد پوستم

هرگز جدا مدان

زان کلبه‌ی حصیر سفالین بام

بام و سرای من

لیکن

رفیق!

شن - چو

هرگز مبر زیاد و بخوان در فتح و در شکست

آهنگ رنده‌یی که رفیقان ناشناس

یاران روسپید و دلیر فرانسه

هنکام - تیرباران گشتن سروده‌اند

[.....]

آواز صلح را

آولاهای فاجعه‌ی «بلزن» و «دلخا» -

آواز مغزها که آدولف هیتلر

بر مارهای شانه‌ی فاشیسم می‌نهاد

آواز نیروی شر پاسدار صلح^(۱)

از دیگر حوادث مهم دوران «جنگ سرد»، «جنگ ویتنام» بود. آمریکا با سال‌ها سرمایه‌گذاری و اعزام نیرو، عاقبت نتوانست چریک‌های ویتنامی را شکست دهد و مجبور شد نیروهای خود را از آن جا خارج کند. «مای لای» نام دهکده ایست در ویتنام که مردم آن قتل عام شده بودند و همین روستا موضوع شعر «احمد کسیلا» قرار گرفته:

- «مای لای

در جلجتا

- که دهکده‌ایست -

آیا مسیح نیز

وقتی که بر صلیب شقاوت کشیده شد

نام تو را

مای لای

هرگز شنیده بود

و سال‌های میلادی

معصومی نگاه تو را

ای سلله‌ی بودا

آیا به یاد داشت؟^(۱)

[.....]

انقلاب در آمریکای لاتین (کوبا و بولیوی) از موضوعات مطرح در بین گروه‌های چپ بود. در این میان «چه گوارا»، هم‌رزم «فیدل کاسترو» که در جنگ‌های بولیوی به دست نیروهای طرفدار آمریکا کشته شد بیشترین تعداد شعرهای سروده شده در این مورد را به خود اختصاص می‌داد:

برای «چه»

«چه» بزرگ است، خدایا، چه بزرگ!

واژه‌هایش وزش روشنی و آزادی

رفته تا آن سوی آفاق سکوت و ظلمات

جای پایش گل سرخی در هر آبادی

[.....]

دست پستی که تو را - آب «گوارا»ی حیات -

شبی از چشمه‌ی عشاق ربود

نشینده‌ست مگر

«عاشقان زمره‌ی ارباب امانت باشند»؟

سحر نام تو را از لب رندان جهان

سحر این دورخیان نیز نیارست زدود.

آه، تا مهر در این گلبند دوکار حقیقت دارد
 خون سرخ تو به پیراهن تاریک زمان خواهد بود
 چه بزرگی، چه بزرگی، چه بزرگی، چه بزرگی! ^(۱)

و بیش از دیگران «علی شمالیان» در شعر «ماکمونیت‌ها» از انقلاب‌های دیگر
 کشورهای جهان نام می‌برد و با مبارزان فلسطینی، اردنی، کامبوجی، یمنی اظهار
 همدردی می‌کند و در بالای شعر خود جمله‌ای از «رفیق لنین» نیز می‌آورد: «کارگران و
 زحمتکشان سراسر جهان متحد شوید». اما خود شعر:

«ماکمونیت‌ها»

- «فلسطین

فلسطین

ای قلب پاره‌ی دنیا

ظفار

ای بیشه زار آتش و

باروت

کامبوج!

ای انفجار رهایی

اردن!

اردن!

- ای رود خون

زحمتکشان

ترانه‌های کلکون را

رزمندگان

حماسه‌ی خونین را

از شرق این فلات

- فریاد می‌کنند

آری

آری

آری

نان و مسکن و آزادی

آوار می‌شود

شلاق خورده‌ایم

در غارهای سیله‌ی لخمین آفریقا

در رم

در یمن

در دجله

در فرات

در بانه

در خراسان

... ..

کارگر

ای انسجام رهایی

سیمای تابناک «لنین»

ای رهبر کبیر جهان^(۱)

تبریز، دی ماه ۱۳۵۷

شاعرانی که از دیگر انقلاب‌های کمونیستی حمایت می‌کردند، دشمن اصلی خود را آمریکا و امپریالیزم جهانی می‌دانستند و امیدوار بودند، امپریالیزم به زودی و براساس «جبر تاریخ» از بین برود:

شاعر: ناشناس

- «برای امپریالیزم در گریز نزدیکش

همه او را دیده‌اند که می‌گریخته

و بالابوش کهنه‌ی بی‌رنگش بر باد می‌تابیده است
و بوی غریب و مطرود باروت را با خود می‌برده است.
در خروش خزر،
و استواری برف‌آلود آشفته موی بستوه آمده کولی.
در قله‌های دماوند،
چشم بر می‌بسته.
همه او را دیده‌اند که دست بر چشمان می‌گریخته
و عرق چین چرکین پرچینش را،
بدان سوکه گریز بر آن دارد پرتاب می‌کرد.^(۱)

دی ماه ۱۳۵۷

۸ - مضامین عدالت خواهانه در شعر چپ

یکی از مسائلی که شعرای گروه چپ بدان اهمیت می‌دادند، وجود بی‌عدالتی‌های گوناگون در سطح جامعه از دیدگاه آنان بود. تفاوت سطح زندگی خانوارها، نحوه‌ی معیشت، میزان درآمد، بهره‌مندی از امکانات و... از مسائلی بودند که جلب توجه می‌کردند. اندیشمندان چپی در ایران، این تفاوت‌ها را در قالب اختلافات طبقاتی مشاهده می‌کردند و معتقدند بودند که اندک گروه سرمایه‌دار و بورژوا در صدد بهره‌برداری از دست رنج طبقات کارگر می‌باشد، در حالی که طبقات کارگر و کشاورز بیشترین زحمت را متحمل می‌شوند، اما از سود حاصله کمترین سهم را می‌برند و به همین دلیل در صدد بودند تا از طریق ایجاد تحوّل یا انقلاب این نسبت‌های نابرابر را دگرگون سازند و بر این باور بودند که همین طبقه‌ی زحمتکش و کارگر و دهقان است که می‌تواند چنین تحولی را ایجاد کند، چون طبقه‌ی «مؤلد»، طبقه‌ی کارگر است و لذا اینان «موتور محرکه‌ی» انقلاب می‌باشند.

شاعران چپی به انحای مختلف در صدد بودند، وضع اسف‌بار زندگی دهقانان و کارگران را به تصویر بکشند تا آنان را از موقعیت و وضعیت خود، بیشتر آگاه کنند: اینان شرط تحرّک و بسیج توده‌ها را «آگاهی طبقاتی» می‌دانستند. تا زمانی که یک طبقه از

۱. جنگ جوان، نشریه جوانان حزب توده، تیر، ۱۳۶۰، ص ۴۱

وضعیت، موقعیت و قدرت خود آگاه نمی‌شد، دست به عمل نمی‌زد. اگر چه اختلافات طبقاتی خیلی زیاد می‌بود. لذا شاعر باید وظیفه‌ی آگاهی بخشیدن به توده‌ی رنجبر را به عهده می‌گرفت و با تصویر کردن زندگی آنها در قیاس با زندگی «طبقات مرفّه» و سرمایه‌دار جامعه، آنها را برای حرکت‌های انقلابی مستعد می‌ساخت، از این منظر، اشعار کارگری که در ابتدا، اشعار اجتماعی به نظر می‌آیند، صبغه‌ی سیاسی به خود می‌گیرند و جزو اشعار سیاسی محسوب می‌شوند. بیش‌ترین کسانی که در همین بخش اشعاری از ایشان نقل شد، گوشه‌ی چشمی به «طبقات کارگری و دهقانی» داشته‌اند، از آن میان اشعار منوچهر شیبانی و سیاوش کسرایی نمود بیشتری دارد. نیما یوشیج بنیانگذار شعر نو در ایران، خود در اشعار مختلفی همچون خانواده‌ی سرباز، کار شب‌پا و شب‌قورق به زندگی طبقات پایین دست و کارگر جامعه توجه نموده است. «کار شب‌پا» گوشه‌ای از زندگی مرد روستایی را نشان می‌دهد که تازه زنش مرده و دو بچه‌اش در خانه تنها مانده‌اند و در «کپه‌ی» آنها مشیت برنجی نیست و خود او مجبور است برای مراقبت از «بینج»، شب بیرون از خانه بماند و گاه بر طبل بکوبد تا گرازان را فراری دهد، غافل از این‌که دو فرزندش در منزل از فرط ضعف و ناتوانی «برده‌شان خواب ابد لیک از هوش»:

- «ماه می‌تابد، رود است آرام،

بر سر شلخه‌ی «اوجا»، «هیرنگ»

دم بیاویخته، در خواب فرو رفته، ولی در «آیش»

کار «شب‌پا» نه هنوز است تمام.

می‌رود دوکی، این هیکل اوست.

می‌رمد سایه‌ای‌این است

خواب‌آلوده، به چشمان خسته،

هر دمی با خود می‌گوید باز:

«چه شب موزی و گرمی و دراز

تازه مرده است زنم

کرسته مانده دو تایی بچه‌هام،

نیست در «کپه‌ی» ما مشیت برنج،

بکلم با چه زبانشان آرام؟»

[.....]

چه شب موزی و سنگین آری

همچنان است که او می‌گوید

سایه در حاشیه‌ی جنگل باریک و مهیب

مانده آتش خاموش

بچه‌ها بی‌حرکت با تن یخ،

هر دو تا دست به هم خوابیده

برده‌شان خواب لبد لیک از هوش^(۱)...

«حمید بهرامی» در شعر «مادر» از زندگی فقیران و مشقت‌های آنها یاد می‌کند. این شعر از زبان مجاهدی محکوم به اعدام، خطاب به مادرش سروده شده است. مجاهد در ابتدا از مادرش می‌خواهد که دیگر چشم به راه او نباشد و سپس از ایام کودکی خود یاد می‌کند و از زندگی سخت فقرا و ناتوانان:

ایام کودکی که به لب‌های خرد من اول سخن رآیه‌ی قرآن گذاشتی
آن روز بذر مهر ضعیفان خلق را در جان من به مزرع اندیشه کاشتی

* * *

رآن پس به گرد خویش نگه کرده یافتم انبوه کودکان گرفتار درد را
پوشانده با غبار قدم‌های عابران از دیدگان رهگذران روی زرد را

* * *

دیدم چگونه کودک بیمار یک فقیربر روی دست مادر خود جان سپرد و مرد
غلتید اشک مادر و دندان خویش را از فرط اضطراب به لب‌های خود فشرد

منوچهر شیبانی نیز در شعری به نام «کارگر پیر» از سختی‌های زندگی یک کارگر مسن سخن می‌گوید و در همان زمان به عیاشی و خوشگذرانی «مفتخوری سرخ روی و چاق» که «راهی خانه‌ی دلدار است» اشاره می‌کند که در تقابل با زندگی او و شاید حاصل بهره‌کشی او از کارگر پیر است:

- «کارگر پیر با دو چشم شرر بار آمد از کار
خسته، فرسوده، ابروانش پرچین غرقه‌ی افکار
شیره‌ی جان داده جای درهم و دینار شیرک و پر از گرد
بر تن او زنده‌ای و پالتویی زرد موی سر و ریش او شده در هم
ره سپرد دلشکسته از بر دیوار آمد پایین
مفتخوری سرخ روی و جاق زماشین با پُزرنگین
دسته گلی، شیشه شرابی در دست بود روان بی‌سخن به خانه‌ی دلدار

در ادامه شاعر با توصیف شرایط سخت زندگی کارگران، آنها را به اتحاد با یکدیگر و ایستادگی در برابر ظلم و ستم دعوت می‌کند.

جنس گران است و مزد کارگران کم کشته به عالم
کارگر بینوا، گرسنه و نالان فربه و بی‌غم
مفت‌خوابان و توانگران ستمکار از چه اسیریم
ای رفقا از چه رو ذلیل و فقیریم ماکه چو شیریم
از چه سبب بسته‌ایم در کف تقدیر از چه به بند زار و گرفتار
دست به هم داده در مقابل بیداد ز آهن و پولاد
کز اثر اتحاد و جنبش توده می‌شود آزاد
کارگر از قید این اساس دل‌آزار^(۱)

۱۳۲۳/۱۲/۲۸

همان طور که در این شعر مشاهده می‌شود، شاعر وضع کارگران را تنها به منظور «ارائه داستان» یا «طرح تصویر» بیان نمی‌کند، بلکه از «رفقاییش» می‌خواهد به این وضع ذلت‌بار تن دردهند و با اتحاد و «جنبش توده‌ای» از قید و بند این «بنیاد دل‌آزار» رهایی یابند.

حتی زمانی هم که شاعر تنها به ارائه داستان و یا طرح تصویری اکتفا می‌کند، به نظر می‌رسد در نهایت امیدوار است «تأثر خاطری» در خواننده و مخاطب خود ایجاد کند که مقدمه‌ی «عمل انقلابی» او باشد. حال چند نمونه از اشعار سیاوش کسرایی آورده می‌شود که اگرچه در آن هیچ اشاره‌ای به طور مستقیم به مبارزه برای رهایی از اصول نابرابر اجتماعی نمی‌شود: اما شاعر سعی می‌کند با توصیف زندگی سخت کارگران، کشاورزان و ماهیگیران، توجه‌ها را به سوی آنها جلب کند، و از نابرابری شرایط اجتماعی آگاه سازد:

- «آسمان ریخته در آبی رود

طرح اندوه غروب

دختری بر لب آب

روی یک سنگ سپید

زیر یک ابر کبود

پای می‌شوید، پلهای گل و لای اندود.

*

پای می‌شوید و می‌اندیشد:

«کار

کار در شالیزار»^(۱)

۱۳ آبان ۱۳۳۱

و در شعر «زمستان» او، ماهیگیری است که منتظر صاف شدن آسمان است تا بار دیگر قایق خود را برداشته و به دریا بزند:

- «باروی خیس و افسرده تنها

تکیه داده به دیوار نمناک

چندان گل‌دلان خالی لب حوض

توی هم چیده افتاده بر خاک

[.....]

۱. مرتضی کاخی، منبع پیشین، ص ۴۱۰

دست خشکیده‌ای پشت شیشه
می‌خزد هر طرف با شتابی
چشم کم‌سوی پیری از آن جا
جستجو می‌کند آفتابی^(۱)

دی ماه ۱۳۳۳

کسرای باز هم در شعر «کارگران راه» تصویری از زندگی چند کارگر ارائه می‌دهد:

- «دشت عطش نهاد

راه پر آفتاب

پرواز باد گرم

خورشید بی‌شتاب

*

خاموشی وسیع

تک‌چادر سیاه

شن‌ریزه‌های داغ

چشمان خشک چاه

*

طرحی لچند مرد

بر پرده‌ی غبار

یک کوره چند بیل

فرسودگی و کار^(۲)

«فرزند کارگاه» شعری از محمدتقی خاوری (راوی) است که در آن ضمن توصیف زندگی کارگران باز هم به مسئله‌ی تقابل غنی و فقیر برمی‌خوریم، شاعر در این شعر به «بی‌ارزش» بودن کار و «کم‌ارجی» کارگران در عصر خود اشاره می‌کند و از نحوه‌ی کار خود «در امتداد قافله‌های غریب شب» سخن می‌راند، در حالی که می‌بیند سکه‌های

۱. همان‌جا، ص ۴۱۲

۲. همان‌جا، ص ۴۰۷

سرد در دستان دیگری است و در دستان او فقط چکش است - ابزار کار - و بس:

- «فرزند کارگاهم

شب‌های خسته

در بطن کارگاه

بیتوته کرده‌ام

□

من

فریادهای بودن انسان را

با چشم پرخروش چکش‌هایم

تفسیر می‌کنم

□

در روزگار غربت و بی‌حرمتی کار

با دست پینه بسته‌ی خود

نان را

از زیر پتک‌های کران

می‌کشم برون

□

راستی چگونه سفر کرده‌ای،

با دست‌های سرد پر از سکه‌های طلا؟

من

کوچ کرده‌ام

با کوله پشتی ابزار

در فصل کار

در امتداد قافله‌های غریب شب

آواز خوانده‌ام

آواز عاشقانه‌ی انسان را

فریاد کرده‌ام^(۱)

مشهد، دی ماه ۱۳۵۲

«در قیام فقرآباد» که نام شعر بلندی است از «ملّاح»، باز هم مسئله‌ی تفاوت‌های سطح زندگی افراد، اختلافات طبقاتی و وضع معیشتی طبقات پایین دست جامعه مشاهده می‌شود. وی در این شعر بلند، ایمان خود را از «زمین زراعت» دانسته و گندم، «مقدس‌ترین اجداد روئیدنی‌ها» را پشتیبان خود حساب می‌کند و فقر را درود می‌فرستد. شاعر، مردمِ کوچه و بازار را بست‌نشین پایگاه طبقاتی‌شان می‌داند و «شوق مشتعل فریاد کردن را» در دل طبقات فقیر جامعه (اطفال، فواحش و قلندران) مشاهده می‌کند. در ادامه شاعر گزارش سفر خود را از دیار فقر و فقرآباد - جایی که گنداب روشنایی کوی خلق را تکمیل می‌کند - ارائه نموده و از دختر و پسر فقیری صحبت می‌کند که مادرشان از آنها می‌خواهد «دارا» شوند، اما بچه‌ها فریاد می‌کنند چگونه؟

- «در زمین زراعت روئیدم

[.....]

زمین زراعت،

ایمانم از توسست

می‌دانم

مقدس‌ترین اجداد روئیدنی‌ها پشتیبان من است:

- گندم

از دیار فقر گذر کردم

از فقرآباد

جایی که گنداب روشنایی کوی خلق را تکمیل می‌کند

و طفل،

در درس حساب مدرسه‌اش

صفر را از جمله اعداد بزرگ می‌داند

وقتی اقتصاد خانواده لرزید

۱. محمدتقی خاوری (راوی)، فرزند کارگاه، قوس، بی‌جا، ۱۳۵۹، ص ۳۵

زمستان دهن کجی کرد

و ابر سیاه خندید

مادر

پاها را در یک کفش کرد

و جیغ کشید:

— تو «باید» دارا شوی

(اشاره به طفل)

— و تو!

تو «باید» آذر شوی

(اشاره به خواهر)

و طفل رمزمه کرد:

آن کس که با غرور و آسودگی خاطر نه مدادش را بزیر پا انداخت؟

آن کس که اطوی شلوارش خربزه قارج* می‌کند؟

خواهر اندیشید:

همان که در پختن انواع غلله‌های خوشمزه به مادرش کمک می‌کند؟

همان که از دیدن میز رنگی صبحانه جا نمی‌خورد؟

— آ... آ...

چگونه^(۱)»

گلسرخی در «دشمن و خلق» باز مسئله‌ی تفاوت‌های طبقاتی را در نوع «مركب» و «سواری» مطرح می‌کند و آن را که «سوار آریا - بنز» است، دشمن خلق می‌داند و از آن که بر دوچرخه سوار است و مظهر خلق به شمار می‌رود، می‌خواهد با رکاب زدن از او جلو بیفتد! و طرفه آن که شاعر چه ملاک روشنی برای دوستی و دشمنی خلق پیشنهاد می‌کند. گویی بول داشتن یا سوار ماشین خوب شدن خیانت به خلق و آرمان خلق است:

— «سوار آریا - بنز» است.

*. البته منظور همان «قاج» می‌باشد.

۱. الف. صلاح - ساز چواشه، در قیام فقرآباد، سروده‌هایی از بند، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۷، ص ۴۲

تو

بر دوچرخه

تکیه‌گاه اوست: غرب

تکیه‌گاه توست: شرق

اوست یک تن،

تو هزاران، صدهزاران تن.

پلبن

پلبن، ای قدرت خلق!

پلبن بر چرخ و بردنده...

انتهای ره تویی پیروز

اوست بازمانده!^(۱)

۱۳۵۰

«کاروان»، عنوان شعر زیبایی است از هوشنگ ابتهاج، در این شعر، ابتهاج از معشوقه‌اش (گالیا) می‌خواهد، دیگر با او سخن عشق نگوید زیرا در کشور، هم‌اکنون دختران زیادی مجبور به کار در کارگاه‌های فرش بافی هستند و «هزاران آرزوی پاکشان در خاک خفته است» و «چشم هزاران دختر بیمار» به باد رفته است و یارانش هنوز در «دخمه‌های باغشاه» به بندند:

«دیرست، گالیا!

در گوش من فسله‌ی دلدادگی مخوان!

دیگر زمن ترانه‌ی شوریدگی نخواه!

دیرست، گالیا! به ره افتاده کاروان

عشق من و تو؟... آه

این هم حکایتی است.

اما، در این زمانه که در مانده هر کسی

از بهر نان شب،
 دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست.
 [.....]
 ریاست رقص و ناز سرانگشت‌های تو
 بر پرده‌های سال،
 اما، هزار دختر بافنده این زمان
 با چرک و خون لخم سرانگشت‌هایشان
 جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه
 از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن
 پرتاب می‌کنی تو به دلمان یک کدا
 [.....]
 این‌جا به خاک خفته هزار آرزوی پاک
 این‌جا به باد رفته هزار آتش جوان
 دست هزار کودک شیرین بی‌گناه
 چشم هزار دختر بیمار ناتوان...
 [.....]
 یاران من به بلد:
 در دخمه‌های تیره و نمناک باغشاه،
 در عزلت شب‌آور تبعیدگاه خاک،
 در هر کنار و گوشه‌ی این دورخ سیاه^(۱)

تهران، اسفند ماه ۱۳۳۱

همان‌گونه که در شعر بالا ملاحظه شد، شاعر با توصیف وضع ناگوار کارگران کارگاه‌ها، فوراً به یاد یاران در بند خود می‌افتد و ناخودآگاه به ذهن مخاطب چنین القا می‌کند که رابطه‌ای بین این زندانی‌شدن‌ها و آن وضع ناگوار وجود دارد، اما هم‌هی شاعران این چنین در ابهام سخن نمی‌گویند. «مرضیه احمدی» از دیدگاه حکومت‌گران،

«پرولتر» بودن را جرم می‌داند و مستحق اعدام:

- «پدربزرگم برده بود

پدرم سرف*»

من هم کارگرم

پدربزرگم برخاست به صلیبش کشیدند

پدرم جنگید زیر گیوتین کشتند

من هم مبارزم به زندانم آوردند

تفنگ‌ها را خشاب گذاشتند و نام مرا خواندند

پرولتاریا

اتهام:

مبارزه‌ی مسلحانه علیه امپریالیزم جهانی

و به نفع خلق‌های رحمتکش جهان

زانو به زمین زدند و نشانه رفتند

ملتظر شماره ۳ بودند و آتش

محکوم به اعدام^(۱)»

«سرود گمنامی که در بند نام نبود»، سروده‌ای است در سوگ کارگری که روز ۲۹

بهمن ۱۳۵۶ در تبریز، با گلوله‌ی افسری کشته شد این افسر به تظاهرکنندگان گفته بود:

«ترسوه‌ای پست متفرق شوید وگرنه می‌زنم»، کارگر گفته بود:

بزن:

- «چون باغ پرشکوفه‌ی عصیان

به کوچه‌های چرنداب چهر برآراست

و نغمه‌ی جان بخش لاله‌های ارس

*. به کشاورزان اروپایی و به ویژه کشاورزان روسیه اشاره می‌کند که براساس سیستم سرواژ، صاحب زمین حق داشت علاوه بر استفاده از نیروی کار آنها، در هنگام فروش زمین، کشاورزانی را که روی آن کار می‌کردند، بفروشد.

۱. مرضیه احمدی اسکویی، دالفا، ص ۱۹۲

به بی‌قراری دیرین دشت پراکند

به سر روانه گشت تلخه رود

و رفت و رفت

تا طراوت این مژده را

به کام هر چه تشنه‌ی بی‌تاب

بریزد

و دست باد و بارش و توفان

نشان پرتلاؤ جیش را

به گردن یاران کار و همدم و پیکار

آذین کرد^(۱)

مؤلف دفتر (مائده)؛ در ادامه شعر عنوان دیگری را می‌آورد و کارگر را سازنده‌ی تاریخ معرفی می‌کند و با این‌که ضرورت تاریخ را نفی نمی‌کند، اما این ضرورت را وابسته به کوشش و کار می‌داند؛ و در واقع این کارگر - عامل کار - است که مسیر تاریخ را تعیین می‌کند و ضرورت‌ها را مشخص می‌سازد، نه جبر فلسفی و متافیزیکی:

کجایی ای رفیق همدم و هم‌زم

ای آشنای نادیده؟

که ما سر آن داریم

تا

گلک حادثه دیده،

ضرورت تاریخ را

به حرف درآریم

و اعتراف بگیریم از او

که آفریدگار ندارد

۱. مائده، مایاکوفسکی و چند سروده از ر. ه. - سروده‌های انقلابی، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۸، ص ۴۲

به غیر کوشش و کار

تو را کدامین نشان

سزد به از این که پایه پایه تاریخ

آفریده‌توست.^(۱)»

خلاصه‌ی فصل

در یک نگاه کلی، اشعار سیاسی چپ‌گرا طیف وسیعی از موضوعات مختلف سیاسی - اجتماعی را در بر می‌گیرد. اشعار کارگری و اشعار چریکی در دو طرف این طیف است. در وسط طیف اشعار مربوط به انتقاد از وضعیت استبداد زده‌ی جامعه، تحلیل حوادث سیاسی، تجلیل از شخصیت‌ها (سوک - سروده‌ها) و توجه به دیگر انقلاب‌های جهان دیده می‌شود. در مورد حوادث سیاسی ذکر این نکته لازم است که این دسته از شعرا به حوادثی توجه داشتند که بیشتر به نفع گروه‌های چپ و تأیید حقانیت آنها بود، به طور مثال اگر ملی‌گرایان، ملی شدن نفت را مهم تلقی می‌کردند، گروه‌های چپ به حوادث جنبی آن که از دیدگاه خودشان مهم بود، توجه داشتند. در این باره حادثه‌ی ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را می‌توان ذکر کرد که در آن طرفداران حزب توده به سفر فرستاده‌ی امریکا «آورل هریمن»^{۳۰} در سالروز اعتصاب کارگران نفت خوزستان اعتراض کردند. در آن روز بیست تن کشته یا مجروح شدند. تنی چند از شعرای چپ از آن جمله شاملو در مورد این حادثه شعری سرودند.

از آن‌جا که گروه‌های چپ توجهی ویژه به اشعار کارگری داشتند این‌گونه اشعار در ضمن اشعار سیاسی گنجانده شد. گروه‌های چپ و به ویژه مارکسیست‌ها طبقه‌ی کارگر را موتور انقلاب آینده می‌دانستند و وقتی به مسائل کارگری می‌پرداختند، مسئله برایشان صرفاً یک معضل اجتماعی نبود، بلکه یک مسئله‌ی سیاسی به شمار می‌رفت.

از نظر گستردگی و مقبولیت اشعار سیاسی چپ در طول این دوره فراز و نشیب‌هایی به چشم می‌خورد. در دهه‌ی بیست به خاطر حضور نیروهای شوروی در ایران و حمایت آنها از گروه‌های چپ‌گرا اشعار چپ‌گرایانه رونق زیادی داشت، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و کشف سازمان نظامی حزب توده، فعالیت شعرای چپ‌گرا کمتر شد. این وضعیت ادامه داشت تا این‌که در اواخر دهه‌ی چهل با شروع مبارزات چریکی، اشعار چریکی این گروه مجدداً در بین مردم گسترش پیدا کرد.

فصل دوم

اشعار سیاسی ملی گرایانه

شعرای ملی گرا، دومین گروه از شاعران « مخالف وضع موجود » بودند. اینان وضعیت حاکم بر جامعه را مخالف مجد، عظمت و شکوه ایران می دیدند و صاحبان قدرت آن روز را لایق فرمانروایی بر کشور نمی دانستند. و لذا عده ای به دنبال « کاوه آهنگری » بودند که بر « ضحاک » زمان بشورد و به بی عدالتی ها پایان دهد و گروهی نیز در نبود « نادر » به امید رسیدن « اسکندری » نشسته بودند که حکام بی کفایت را از میان بردارد و خودش بر تخت سلطنت ایران تکیه زند.

از دید این گروه، وطن مقدس و در خور هر گونه ستایش و دوست داشتنی بود و جانبازی و دفاع از وطن برترین کارها و والاترین هدف ها. شاعران یاد و خاطره ی قهرمانانی را که برای حفظ ایران جانفشانی کرده بودند یا جانفشانی می کردند، زنده نگاه می داشتند و داستان زندگیشان را در قالب شعر عرضه می کردند. برای « آرش کمانگیر » منظومه ها ساخته و پرداخته شد. قهرمانان شاهنامه ی فردوسی، جانی دوباره گرفته، در اشعار این دوره مطرح می شوند. زرتشت؛ پیامبر ایران باستان، این بار از زبان شاعران سخن گفته، اهورا مزدا و اهوراثیان را می ستاید و اهریمن و اهریمنان را نفرین می کند. دشمنان ایران - فاتحان عرب، ترک، یونانی... - پست، خوار و وحشی شمرده می شدند. و همه ی این ها بهانه بود تا به صورت اشاره و کنایه از اوضاع حاکم بر ایران سخن بگویند و نارضایتی خود را از آنچه بود، ابراز نمایند. مهدی اخوان ثالث (امید)، حمید مصدق، حمیدی شیرازی و فرّخ تمیمی از مهم ترین شاعرانی بودند که با دید ملی گرایانه به انتقاد از اوضاع سیاسی آن دوره پرداختند. میهن پرستی، بیگانه ستیزی، انتقاد از اختناق و استبداد و توجه به برخی از حوادث مهم ملی از موضوعات مورد توجه

این دسته از شاعران بود که در زیر به هریک پرداخته می شود:

۱- نمود میهن پرستی در اشعار ملی گرا

مهم ترین عنصر اندیشه ملی گرایی، وطن است. ملی گرایان برای وطن و سمبل های ملی از قبیل پرچم ملی، اسطوره های ملی و بناهای باستانی ارزش بسیار زیادی قائل هستند. به طوری که بعضاً علاقه به میهن صورت بسیار افراطی پیدا می کند و از حالت اعتدال و میانه روی خارج می شود. اما موقعی که وضعیت حاکم بر کشور نه چنان است که بتوان بر آن افتخار نمود، شاعر یا به گذشته ها پناه می برد و یا تنها به بیان ایده آل های خود اکتفا می کند و ضمن انتقاد از وضعیت موجود، برداشت خود از وطن واقعی را در قالب گلایه و انتقاد بیان می نماید:

گر وطن خانه ی آسایش مرد است و زن است

این که ماراست بگوئید، کجایش وطن است ؟

وطن این جاست که پاگان همه این جا بندند

وطن این جاست که آزاده همان راهزن است ؟

شاه را کاخ اگر سر زده بر چرخ کبود

مرهمی نیست که زخم جگر خارکن است ؟

گر وزیران و وکیلان همه شب می رقصند

کو امیدی که بدان شاد دل بیوه زن است ؟

من به قربان تو ای ایران، ای خانه ی عشق !

کیست آن کس که به عشق تو چو من مفلکن است ؟

[...]

باغبان روز خزان از همه افسرده تر است

شاعران را غم کشورها، زنجی کهن است^(۱)

مهدی حمیدی شیرازی

در شعر «ایده آل ملی»، «شهریار» به ایران افتخار می‌کند، چون به زعم شاعر، زمانی که در دیگر نقاط دنیا از دین و دانش نشانی نبود «ایران بنگاه تمدن بود» و هنوز هم آثار هنری و صنعتی ایرانیان، بیننده را شگفت زده می‌کند. وی از جوانان گرد و دلیر ایران می‌خواهد که به زنجیر اسارت گردن نهند و با استفاده از پند پیران، دست به دست هم داده، جنبشی پدید آورند تا «بی خانمانان از ویلا نشینان شمیران» داد خود بستانند:

پیام من به گردان و دلیران

جوانان و جوانمردان ایران

نه شیران را سزد گردن نهادن

به زنجیر اسارت چون اسیران

[...]

کجا قومیتی ماقبل تاریخ

بود محتاج قیم چون صغیران

به گوش ابر گوید تخت جمشید

هنوز افسانه کیوان سریران

نه نام از دین نه دانش را نشان بود

که بنگاه تمدن بود ایران

[.....]

به تشکیلات حزبی داده پیوند

به نیروی جوانان، رأی پیران

۱. ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، جلد سوم، نشر علم، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۶۹

یکی جنبش پدید آید اساسی

در این کشور مدارش با مدیران

[...]

مگر بی‌خانمانان داد گیرند

از این ویلا نشینان شمیران^(۱)

و اخوان به «پوستین کهنه‌ای» که از پدرانش مانده می‌نازد و از کسانی که هویت ایرانی خود را فراموش کرده‌اند و به دامن مکاتب دیگر پناه برده و این پوستین کهنه را - که سمبل معنویت به ارث رسیده از پیشینیان است - از یاد برده‌اند، انتقاد می‌کند و در آخر شعر نیز به تلاش‌های نافرجام و اخیر مردم (نهضت ملی شدن نفت) برای حفظ و بازسازی این میراث قدیمی اشاره دارد:

«میراث»

پوستین کهنه‌ای دارم من،

یادگاری زنده پیر از روزگاران غبارآلود

سالخوردی جاودان مانند

مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود

[...]

من یقین دارم که در رگهای من خون رسولی یا امامی نیست.

نیز خون هیچ خان و پادشاهی نیست

وین ندیم زنده پیرم دوش با من گفت

کفدرین بی‌فخر بودن‌ها گناهی نیست

[...]

سال‌ها زین پیشتر من نیز

خواستم کلین پوستین را نو کنم بنیاد

با هزاران آستین چرکین دیگر برکشیدم از جگر فریاد

- «این مباد! آن مباد!»

ناگهان توفان بی‌رحمی سیه برخاست^(۱)

[...]

شاعران که خود تلاش می‌کنند گذشته‌های پر افتخار ایران و ایرانیان را زنده کنند، از «فردوسی» - حماسه‌سرای بزرگ ایران - که داستان‌ها، افسانه‌ها و حماسه‌های کهن ایران را جمع‌آوری نموده و خاطره‌ی پهلوانان ایرانی را جاودانی ساخته، غفلت نمی‌کنند و این کار بزرگ او را ستایش می‌کنند. «فریدون مشیری» در شعر «خروش فردوسی» از ایام خوش کودکی یاد می‌کند که به شنیدن داستان پهلوانان شاهنامه دلخوش می‌شد و در غم و شادی آنان خود را شریک می‌دانست:

هنوز یادم هست

چهار سالم بود

که با نوازش «سیمرغ»

به خواب می‌رفتم

به بانگ* شبیه «رخش»

لخواب می‌جستم

چه مایه شوق به دیدار موی «زالم» بود!

[...]

چه روزها و چه شب‌ها که خواب‌داری من

زال عشق دلاویز «زال» و «رودابه»

شراب قصه‌ی «تهمینه» و «تهمتن» بود

شبی اگر سخن از «بیژن» و «ملیژه» نبود،

جهان به چشم هم‌تای «چاه بیژن» بود

[...]

صدای فردوسی

که می‌سرود

۱. مهدی اخوان ثالث (م. امید)، آخر شاهنامه، مروارید، ج ۴، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۸

*. طبیعی است که منظور «بانگ» بوده است و نه بانگ

« به نام خدای جان و خرد »

مرا به سوی جهان فرشتگان می‌برد

به روی پرده‌ی ایوان خانه ، می‌دیدم

کتاب و پیکر و دستار ناجورش را

که مثل سلیقه رحمت کنار باره‌ی « طوس »

نشسته بود و سخن را به آسمان می‌برد

[...]

خروش او که :

« تن من مباد و ایران باد »

طلوع دست به هم دادن اسیران بود

خروش او خبر بازگشت شیران بود^(۱)

۲- اسطوره‌های ملی و تاریخی در اشعار ملی‌گرایانه

داستان‌های شاهنامه و افسانه‌های قدیمی ایران، کشش و جذّابیت فراوانی برای شاعران ملی داشت. این شاعران با استفاده از داستان‌های کهن ، در صدد بیان افکار و اندیشه‌ی خودشان بودند. حماسه‌ی « آرش کمانگیر » برای اولین بار ، به سبک نوین توسط سیاوش کسرای به نظم کشیده شد و شاعر با دخل و تصرفی که در مضمون داستان کرده بود ، در پی دمیدن روح مبارزه و جنگجویی در میان مبارزان ناامید پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. منظومه با توصیفی از زمستان و محیط یخ زده آن شروع می‌شود ، که شاید اشاره‌ای باشد به محیط‌های سیاسی ایران آن روز و شکست از دشمن و افسردگی همگان. برف می‌بارد و « عمو نوروز » درون کلبه‌اش داستان آرش را برای بچه‌های خود تعریف می‌کند. داستان قهرمانی که به خاطر سربلندی مردم ایران جانش را در تیر می‌گذارد و تیر را پرواز می‌دهد. تیر در کناره‌ی جیحون بر درختی فرو می‌رود و آن‌جا مرز میان ایران و توران می‌شود. شاعر با یادآوری جانفشانی « آرش » و مثمر ثمر بودن آن ، دیگران را به مبارزه علیه دشمنان ملت فرا می‌خواند و امید می‌دهد که روزی این تلاش‌ها به بار خواهد نشست. این منظومه در مدت زمان کوتاهی پس از انتشار

(۱۳۳۸) در میان عام و خاص شهرت فراوان یافت و مورد پسند بسیار قرار گرفت. شاعرانی دیگر، پس از «کسرای»، زندگینامه‌ی آرش را به نظم کشیدند، ولی هیچ‌کدام به این پایه از شهرت و مقبولیت نرسیدند. اینک بخش‌هایی از این منظومه را می‌خوانیم:

- «روزگاری بود،

روزگار تلخ و تلری بود.

بخت ما چون روی بدخولهان ما تیره

دشمنان بر جان ما چیره

شهر سیلی خورده هدیای داشت

بر زبان بس داستان‌های پریشان داشت.

[...]

چشم‌ها با وحشتی در چشمخانه هر طرف را جستجو می‌کرد

وین خبر را هر دهانی زیر گوشی بازگو می‌کرد:

«آخرین فرمان،

آخرین تحقیر

مرز را پرواز تیری می‌دهد سامان!

کر به نزدیکی فرود آید

خانه‌هامان تنگ

آرزومان کور،

ور بیزد دور

تا کجا؟... تا چند؟

آه، ... کو باروی پولادین و کو سرپنجه‌ی ایمان؟

[...]

«منم آرش،-

چلین آغار کرد آن مرد با دشمن -

منم آرش، سپاهی مرد آزاده

به تنها تیر ترکش آرمون تلختان را

اینگ آماده

[...]

دلم را در میان دست می‌گیرم

و می‌افشارمش در چنگ -

دل ، این جام پر از کین و پر از خون را

دل ، این بی‌تاب خشم آهنگ

[...]

نظر افکند آرش سوی شهر آنام :

کودکان بر بام

دختران بلشسته بر روزن

ماداران غمگین کنار در

مردها در راه ،

سرود بی‌کلامی ، با غمی جانکاه^(۱)

[...]

داستان کاوه‌ی آهنگر و شوریدن او علیه پادشاه ستمگر زمانش ، آژی دهاک (ضحاک) از دیگر اسطوره‌هایی است که شاعران زیادی بدان توجه کردند و براساس آن اشعار گوناگونی سروده‌اند. این شاعران با به تصویر کشیدن آن ، به صورت کنایی ، گوشه‌هایی از وضعیت خفقان‌آور و محیط استبدادی زمان خود را مطرح کرده‌اند.

منظومه‌ی «درفش کاویان» اثر «حمید مصدق» ، از جمله مجموعه‌های شعر نو است که بیانگر زندگی این قهرمان می‌باشد. این منظومه با بیان وضعیت اجتماعی ایران در زمان حکومت ضحاک شروع می‌شود. «نفس در تنگنای سینه‌ها محبوس» ، «هر فریاد در زنجیر» و «نه در روزش امیدی» و «نه شامش را سحرگاه سپیدی» بود ، و هر روز صبح و شام ، ماران دو کتف آژی دهاک از مغز جوانان ایران تغذیه می‌کردند و کاوه که تمام فرزنداناش قربانی ماران پادشاه شده و اکنون نوبت به آخرین فرزندش رسیده است ، از این همه ظلم و ستم به ستوه می‌آید و با جمع کردن تعدادی از آزاد مردان ، پیشبند آهنگری بر سر نیزه زده ، بر شاه می‌شورد و او را از تخت سلطنت به زیر می‌کشد. اما

۱. شمس لنگرودی با تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۲، ص ۵۰۲

قسمت‌هایی از این منظومه :

- «زمانی دور بود

همه خاموش

و هر فریاد در زنجیر

و پای آرزو در بند

هزار آهنگ و آوای خروشان بود و شب خاموش

فضای سینه از فریادها پر بود و لب خاموش

[...]

به کاخ قدر

که کردا کرد آن نا برج و بارو

تادل این قیرگون دریای وارون بود

نشسته آردهاک دیو خو

- به روی تخت خویش هشیار

مبادا کس شود بیدار

لبانش تشنه‌ی خون بود

چنین با خویشتن نجوای کنگی داشت

« جر ایلم آرزویی نیست

« که ریزم زیر تیغ خویش خون مردمان

- هفت کشور را

ولیکن بر نمی‌آورد هرگز آرزویش را

آرذ و بسور آناهیتا

[...]

در این تاریکی مرموز ، شهر بی‌تپش مدهوش

چراغ کلبه‌ها خاموش

در این خاموش اما ،

درون کوره‌ی آهنگری یک شعله سوزان بود

لب هر در

به روی کوچه‌ها آهسته وا می‌شد

و از دهلیز قلب خانه‌ها با خوف

سرایا وازه‌ی انسان رها می‌شد

هزاران سلیقه‌ی کمرنگ

- در یک کوچه با هم آشنا می‌شد

[...]

همه یاران او بودند

همه یاران با ایمان او بودند

همه در انتظار فرمان او بودند

و کاوه

- مرد آزاده -

سکوت خویشتن را بشکست و اینان را گفت :

[...]

« بیا خیزید!

« کف دستانتان را قبضه‌ی شمشیر می‌باید

« کماندارانتان را در کمان‌ها تیر می‌باید

« شما را عزمی اکنون راسخ و پی‌گیر می‌باید

[...]

روان گشتند

به سوی فتح و آزادی

به سوی روز بهروزی

و بر لب‌ها سرود افتخار آمیز بهروزی^(۱)

[...]

۱. حمید مصدق، ... تارهای، منظومه‌ها و شعرها، سیمرغ، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۳

همه‌ی شاعران روایتگر قهرمانی‌ها و پیروزی‌ها نبودند، برخی نیز از سرنوشت دردناک و غم‌انگیز قهرمانان ایران باستان سخن داشتند و آن را مثالی از زندگانی دردناک می‌دانستند. داستان عشق «بیژن» و «منیژه» و تیر خوردن بیژن از پشت و پس از آن زندانی شدنش در چاه، از آن جمله است. بیژن در ته چاه چشم امید به رسیدن رستم دارد تا او را از بند و تاریکی رهایی دهد:

«بیژن در چاه»

م. آذر

[...]

بیژن اما

در گیر و دار سیم‌ترین پیکار

ناگاه،

آوار سرخ‌ضربه‌ی هولی را

حس کرده است:

لخم عمیق خنجر از پشت

و آن گاه

تا چشم بر گشوده

دیری‌ست بلد و چاه

وین دشله‌ی شکسته میان کتف

[...]

در خواب‌های بیژن، هر شب

آنک منیژه آمده گریان

پیراهن عروسی، کرده ریش ریش

و لخم‌های او را

با جامه‌ی عروسی خود می‌بلدد

و مزده‌ی رهایی و رستم آورده است^(۱)

[...]

«حمید مصدق» نیز در مقدمه‌ی سومین اثر خود که در سال ۱۳۴۷ به چاپ رساند و پس از گذشت سال‌ها که امیدوار خروج کاوه آهنگری بود و چنین نشد، مایوسانه از رستم می‌خواهد که طلسم حادثه را بشکند و از چاه شغاد به در آمده و حماسه‌ی خود را دیگر بار تکرار کند:

بشکن طلسم حادثه را،

بشکن!

مهر سکوت، از لب خود بردار

منشین به چاهسار فراموشی

بسپار گام خویش بر ره،

بسپار

[...]

تیر گزین خود به کمان بگذار؛

پیکان به چشم خیره سرش، بشکن!

□

چاه شغاد مایه‌ی مرگ توست

از دست خویش

بر تو کزند آید

خویشی که هست مایه‌ی مرگ خویش،

باید شکست جان و تلش

باید! ^(۱)

۳- نمود بیگانه ستیزی در اشعار ملی‌گرا

احساسات میهن پرستی و وطن دوستی اگر از حالت اعتدال خارج شود به دشمنی و ضدیت با دیگران منجر می‌شود و عامل بدبختی و تلخکامی‌های یک ملت به دشمن یا دشمنان خارجی نسبت داده می‌شود. در چنین حالتی هر آنچه به وطن و میهن خود تعلق دارد، خوب و آنچه منسوب به دیگران است، شرّ و بد به حساب می‌آید. برخی از

شاعران ایرانی نیز در این دوره از چنین احساساتی برکنار نمانده‌اند. اخوان در مؤخره‌ی « از این اوستا » از « ما » ی ایرانی و اجتماعی تنها و ملول به جای « من » شخصی سخن می‌گوید و با یاد آوری محاکمه‌ی مزدک از جور و ظلمی که فلک بر مردمان روا داشته، می‌نالد؛ اما با آشتی دادن بین مزدک و زرتشت، امیدوار « رهایی نوروز از زمستان » است و « اوستا » ی خود را شکواییه‌ای از ترک، فرنگ، و عرب می‌داند و به ویژه عرب را تباه کننده‌ی دین، فرهنگ و تمدن ایران به حساب آورده، ظلم او را جانگدازتر از فرنگ می‌داند:

[...]

این اوستا کند ، به رغم فلک
بار دیگر محاکمه‌ی مزدک

نو کند داستان آن بیداد
که بر او رفته و درفته زیاد
او بر اهریمنان مؤبد روی
مؤبدان روی آهریمن خوی

شود از فرّ ایزدی پیروز
وز زمستان رها شود نوروز

ز آشتی بین مزدک و زرتشت
همنشین گشته‌اند نرم و درشت

[...]

این زمان گرچه با هزاران رنگ
ترکتاری کند فساد فرنگ

کند و رنگ عرب زنده‌تر است
این کهن غم تبه‌کننده تر است

هر چه مغزست و نیک و زیبایی

هرچه پاک و لهور مزدایی

این کهن لهرمن ببرد و برد

کشد و کشته است، و خورد و خورد

این اوستا به ساز خوش آهنگ

شکوه از ترک و تازی است و فرنگ^(۱)

زمانی که فردی یا قومی، ملت دیگری را دشمن خود فرض کرد، سعی می‌کند او را خوار و پست شمارد و صفات و نواقص آنها را بزرگتر و بیشتر جلوه دهد. به همین دلیل برخی از شعرای ملی‌گرا، پاره‌ای از خصوصیات و رسومات ناپسند اعراب، از جمله «زنده به گور کردن دختران» را به شعر کشیده‌اند. منوچهر شیبانی در شعر «تعصب» چنین صحنه‌ای را تصویر می‌کند. این شعر داستان پدر و دختری است که پدر پیش از به دنیا آمدن دختر به سفری دور می‌رود. در بازگشت دخترش بزرگ شده است و دختر سال‌ها انتظار پدر را می‌کشد. پدر با این‌که محبت فراوان دخترش را نسبت به خود می‌بیند، اما ننگ دختر داشتن را تاب نمی‌آورد و او را زنده به گور می‌کند:

یک عرب بادیه پیمای عریان

دفن کند در دل شن‌ها به تقلا

دل گرمی که تبّد با هوسی سوزنده

پیکر نرمی که در آن جای خون

می‌دود اندر رگ‌هایش صدها آرزو

[...]

مرد عرب می‌پاشدش

پیکر عریان زن

زیر شن سوزنده

۱. مهدی اخوان ثالث، از این اوستا، مروارید، جلد سوم، تهران، ۱۳۵۳، ص ۲۲۸

می‌پیچد سخت به خود

می‌جلبد باز

می‌پاشدش

می‌جلبد باز^(۱)

منوچهر شیبانی در شعر دیگری با عنوان «غضب» به سراغ ترکان می‌رود و از شبی روایت می‌کند که پادشاه ترک، مجلس عیش و نوش ترتیب داده، در اثنای مجلس شاه با دیدن شکاف سینه‌ی یکی از «مه‌پیکران» دیوانگی به سرش می‌زند و همه چیز را توطئه‌ای علیه خویش می‌داند. غضبناک شده، دستور قتل عام «مه‌پیکران» را صادر می‌کند. این قتل عام به خارج از دربار نیز کشیده می‌شود و در یک شب عده زیادی از مردم کشته می‌شوند:

پیش درآمد preluduc این شعر مربوط به زمان تسلط ترکان بر میهن ماست

رافسانه‌های قساوت

به گهواره لرزد شیرخواره

سپیدار اعظم

رره بر تنش گردد از خوف پاره

رसर رأی دستور گیرد کناره

نه مفتی به ملبر نشیند

نه شحنه شکبید

غلامان به کف‌ها همه تالریانه

به تن‌های لخت هزاران رعیت

شود نقش از آنها هزاران فسانه

رافسانه‌های قساوت

آهسته Andant

در آن نیمه‌های شب تار یلدا

که هرکس به بستر غلوده

[...]

آن ستمکار

بی رفع این فکر شیطانی شوم

کشد تیغ خونریز مشکوم

بدرد شکم‌های مه‌پیکران را

برآرد زکاسه

دو سر چشم شهلا

پراند چنان گو به چوگان شمشیر سرها

[...]

آهسته « ۲ »

قزلباش‌های سواره

به شَم ستوران و بر چکمه‌هاشان

لمدها دوانده

چنان پر جبرئیل ، یا سایه‌ی مرگ

زسیله‌کش چینه‌ها در تکاپو

و لیری لمد پیچ گردد به خلوت

فتد زنده از قعر گودال پستو

دهل رن بکوبد به شب طبل وحشت

هزاران سر خونفشان رعیت

به هر سوی غلتان^(۱)

[...]

«محمود افشار» ، در کتاب « گفتارهای ادبی » از ترک‌تازی‌های توران و مغول شکوه می‌کند. چرا که ایران زیان‌های زیادی از اقوام تورانی نژاد (ازبک ، عثمانی ، تاتار ، ترک و ترکمن) به خود دیده است و تمام صفت‌های زشت از قبیل کینه‌توز ، تنگ چشم ، سست

عهد، بی‌وفا، ظالم و پیمان‌شکن را به آنها نسبت می‌دهد و در آخر دستور صادر می‌کند که هر چه از آثار تورانیان در این کشور به جا مانده، یکسره ریشه‌کن شود:

یاد بادت ترکتاری‌های توران و مغول

وان خرابی‌ها که بار آورده در هر تاختن!

[...]

یاد بادت رزم‌های رستم و افراسیاب

یاد بادت جنگ‌های لشکبوس و بهمن

یاد بادت حمله‌ی بلیان‌کن سلجوقیان

همچو دریای خروشان همچو سیلی موج‌زن!

یاد بادت در خراسان فتنه‌ی غزهای شوم

آن چنان فتنه که افکندی به میهن بومهن!*

یاد بادت دوره‌ای چنگیزی و تیمور لنگ

و آنچه از جور و خرابی رفت در سِرّ و علن!

یاد بادت حمله‌ی ترکان عثمانی و (روم)

و آنچه آذربایجان دید از تار و ترکمن!

[...]

بس زیان‌ها دیده ایرانی ز تورانی نژاد

(الربک) و (عثمانی) و (تاتار) و (ترک) و (ترکمن)!

این نژاد کینه‌تور تلک‌چشم زردپوست

سست عهد و بی‌وفا و ظالم و پیمان‌شکن!

فتنه‌ی تورانیان مانند به یک مار دوسر
یک سرش بیرون و یک سر کرده پنهان در بدن

بلید آثاری که بر جا مانده از تورانیان
کردد از این کشور و ملت به یکجا ریشه‌کن^(۱)

۴- ترویج زبان فارسی و اشعار ملی‌گرا

یکی از پایه‌های ناسیونالیسم، داشتن زبان ملی است و همان‌طور که در بخش پیشین ذکر شد، با رواج اندیشه‌ی ناسیونالیستی در ایران دوره‌ی رضا خان، تلاش‌هایی در جهت تهیه‌ی دستور زبان کامل فارسی، تغییر خط و کتابت و پیرایش آن از الفاظ بیگانه صورت گرفت و در این راستا فرهنگستان زبان فارسی تأسیس شد که یکی از وظایف عمده‌ی آن، واژه‌سازی و یافتن معادل‌های فارسی برای کلمات و واژه‌های غیر فارسی بود. شاعران ملی‌گرا نیز به مسئله‌ی زبان و نقش آن در ایجاد وحدت ملی توجه داشتند. محمود افشار در شعری به نام «وحدت ملی زبان فارسی»: به نقش زبان در ایجاد تفاهم و وحدت بین مردم اشاره می‌کند و زبان مردم آذربایجان را اصالتاً فارسی می‌داند و زبان ترکی را وارداتی و تحفه‌ی مغولان می‌شمارد:

[...]

وحدت کامل اساس قدرت ملت بود
وحدت اکلون در نژاد است و به تاریخ و نسل

اهل یک مجمع نفهمند از زبان یکدیگر
هر زمان بیم جدایی می‌رود در انجمن
[...]

فارسی بودی زبان اهل آذربایجان
ترکی از دویان تاتار است و ترک و ترکمن

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، منبع پیشین، ص ۲۳۴

گر بخواهی ملت ایران نمیرد زنده‌دار
فارسی را در تن کشور چو جان اندر بدن

هست چل سالی که این کفتم گواهی‌ها بود
در کتب و در مجلات و نگارش‌های من^(۱)

شاعر از فرط علاقه‌مندی به زبان فارسی، انتظار دارد، دلبر تبریز نیز به زبان فارسی سخن بگوید:

دلبر تبریز اگر ما فارسی گوید سخن
شکر و گلقد می‌افشاند از نوشین دهن

گر بداند با چه شیرین لجه گوید فارسی
(آذرم) هرگز نخواهد گفت با ترکی سخن^(۲)

[...]

۵- استبداد ستیزی در اشعار ملی‌گرایانه

مبارزه با اختناق و استبداد بخش‌های مهمی از ادبیات سیاسی ایران را در دوره‌ی پهلوی تشکیل می‌دهد. در این دوره با فراز و نشیب‌هایی که در حاکمیت سیاسی کشور به وجود می‌آمد، میزان اعطای آزادی‌های اجتماعی و سیاسی تغییر پیدا می‌کرد. در سال‌های اولیه‌ی حکومت محمدرضا شاه، آزادی‌های سیاسی تا حدی در کشور وجود داشت اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ ش، بسیاری از این آزادی‌ها از بین رفت و اختناق و استبداد بر تمام شئون جامعه گسترش یافت. به تناسب اعطای آزادی‌ها و یا افزایش سخت‌گیری‌ها، محتوای اشعار سیاسی نیز متفاوت بود. در دوره‌هایی که آزادی‌های نسبی در جامعه وجود داشت، نویسندگان و شعرا از کج‌روی‌های سیاسی انتقاد می‌کردند. این انتقادات به عملکردهای محمدرضا شاه و رضا شاه نیز وارد می‌شد. اما در سال‌هایی که اختناق شدیدتر بود، شعرا تنها به صورت کنایی و تمثیل و سمبل

۱. همان‌جا، ص ۲۳۶

۲. همان‌جا، ص ۲۳۷

به طرح عقاید خود می‌پرداختند.

یکی از موضوعات مورد انتقاد شاعران در این دوره عملکرد رضا خان بود. شاعران که در دوره حکومت رضاخان، توان ابراز مخالفت و انتقاد را نداشتند با تبعید وی از مملکت بغض چندین ساله را شکسته، زبان به انتقاد گشودند. اسماعیل فردوسی فراهانی در شعری با نام «از تو این ادبار شد نصیب ایرانی» با اشاره به اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم، رضاخان را مایه بدبختی ایرانیان می‌داند و با مقایسه‌ی پهلوی‌ها و قاجارها، قاجارها را با همه‌ی ناتوانی‌هایشان بر اینان ترجیح می‌دهد چرا که شاهان قاجار با همه‌ی پریشانی از وطن نگهداری می‌کردند:

پهلوی پس از قاجار شهریار ایران شد
یافت دیو مردم‌خوار حشمت سلیمانی
آن‌چه در پنهان عار، داشت زان همی قاجار
پهلوی نمود اجرا بر ملاء، نه پنهانی

پادشاه قاجاری از وطن نگهداری
با همه گرفتاری با همه پریشانی

پهلوی کنون اقرار کن که بدتر از قاجار
بودی از تو این ادبار شد نصیب ایرانی

گر قجر خموشی کرد کی وطن فروشی کرد
چون تو کی خموشی کرد، چون تو کی غرض‌رانی
ای تو با همه زورت با قوای موفورت
مملکت فنا کردی اهل مملکت فانی

اراک ۱۳۲۰/۲/۱۰

هم او در شعری دیگر، پهلوی (رضا خان) را دشمن دین و سفاک‌تر از شمر لعین معرفی می‌کند و با نگاهی به حال و روز وی در تبعید، آرزو می‌کند که ای کاش از همان

ابتدا در گوشه‌نشینی بود:

بدخواه شرع و دشمن دین بود پهلوی
سفاک‌تر زشمر لعین بود پهلوی
هم خصم جان و مال کسان بود بی‌حیا
هم درد راه دولت و دین بود پهلوی
دشمن پرست و دوست گش ایران خراب‌کن
بدخواه تاج و تخت و نگین بود پهلوی

[.....]

حالا که در جزیره موریس است ملزوی
کاش از نخست گوشه‌نشین بود پهلوی^(۱)

مال‌اندوزی رضاشاه در دوره‌ی حکومت خود، از دید مردم دور نماند و شاعران با بازشدن محیط سیاسی، از این کار او نیز انتقاد کردند. حمیدی شیرازی در شعر «تاجداری دگر و سیم پرستی دگر است» ابتدا مسئله‌ی اشغال ایران توسط متفقین را نه از قدرتمندی آنها، بلکه به علت پیری ایران می‌داند و سپس رضاشاه را که آن زمان در خارج از کشور به سر می‌برد مورد خطاب قرار می‌دهد و یکایک کارهایی را که بر ضد منافع مردم ایران انجام داده بر می‌شمارد و در ضمن معترف است که ما «مردم یا شاعران؟» نیز آگاهانه از کارهای تو «رضاخان» تمجید کردیم به این امید که بیگانگان ما را مردم فرمانبردار و تو را فرمانروای قدر قدرتی به حساب آورند. حمیدی در آخر از خدا می‌خواهد که این کشور را از دست دشمن نجات دهد.

این همه خواری و بیچارگی از پیری ماست
خصم دیوانه گمان برد که خود شیر تر است
شاه، ای شاه که رفتی و سلامت رفتی
خود بدین ملک نگه‌کن که چه زیر و زبر است

این همه شورش و سرمستی و بیدادگری

ار تو دیولنه‌ی تن پرور بیدادگر است

هر چه گفتی همه خواندیم و اطاعت کردیم

تا بگویند که تیغت به بلایا سپر است

شام تاریک بلا بود شب شاه‌ی تو

همه گفتند و نوشتند که گاه سحر است

ور نه ار روز نخستین همه می‌دانستیم

تاجداری دگر و سیم پرستی دگر است!

[...]

خط آهن را چون ار تو خریدند به سیم

هیچ کفیشان کاین ملک نه راه گذر است!*

در دهه‌ی اوّل حکومت محمد رضا شاه، قوام‌السلطنه از جمله کسانی بود که کم و بیش مورد انتقاد برخی از شاعران قرار گرفته بود. بهار که خود سال‌ها، سابقه‌ی دوستی با قوام داشت، پس از آن که در سال ۱۳۲۵ از جانب وی به ریاست وزارت فرهنگ انتخاب شد، به علت اختلاف سلیقه و تضاد آرایه‌ی که با دیگر وزرای منتخب قوام داشت، از وزارت کناره‌گیری کرد و شعری نیز به سبب دلگیری از قوام سرود*. قوام برای آخرین بار در سال ۱۳۳۱ بعد از کناره‌گیری مصدق، به نخست‌وزیری رسید، دولت‌ش چندان نپایید و با قیام مردم در سی تیر همان سال مجبور به استعفا شد. شاعران در سوگ شهدای سی تیر و تقبیح اعمال قوام در آن روز اشعاری سرودند که در قسمت‌های بعدی، خواهد آمد.

در میان اشعاری که در انتقاد از استبداد و اختناق حاکم بر جامعه سروده شد، شاید هیچ‌یک به اندازه‌ی اشعاری که بیانگر اختناق حاکم بر جامعه بود رواج و گسترش نیافت و شاید یکی از علت‌های رواج آن اشعار زبان سمبلیک و اشارت‌گونه‌ی آن بود، به

* رک به: محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، دیوان اشعار، امیرکبیر، تهران، بی‌تا

خصوص اشعاری که پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده شد و تصویرگر جامعه‌ی خفقان‌زده‌ی آن روز بود علت دیگر آن فقدان صداها‌ی مخالف در جامعه و عدم تشخیص و فهم مأموران سانسور بود.

«اخوان ثالث» در شعر «زمستان» در صدد به تصویر کشیدن چنین جامعه‌ای است و نام شعر - زمستان - کنایه‌ای است از جامعه‌ای خفقان‌زده که در آن کسی را یارای نفس کشیدن نیست و سلام محبتی را پاسخ نمی‌گویند، چرا که سرمای سخت و سوزان استبداد بر همه جا حکمفرماست و شاعر پناهگاهی نمی‌یابد، جز این که به «پارسای پیر پیرهن چرکین» روی آورد و دمی چند خود را به دست باده بسپارد و غم‌هایش را فراموش کند. شاعر ناامید است و سرخی آسمان را نشانه‌ی صبح صادق نمی‌داند:

«زمستان»

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت ،

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پا را دید ، نتواند،

که ره تاریک و لغزان است.

وگر دست محبت سوی کسی بازی .

به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛

که سرما سخت سوزان است

[...]

چه می‌گویی که بیگه شد ، سحر شد ، بامداد آمد؟

فریبت می‌دهد ، بر آسمان این سرخی بعد از سحر که نیست.

حریفا! گوش سرما برده است این ، یادگار سیلی سرد زمستان است.

و قندیل سپهر تنگ میدان ، مرده یا زنده ،

به تابوت سببر ظلمت نه توی مرگ اندود ، پنهان است.

حریفا! رو چراغ باده را بغرور ، شب با روز یکسان است.

[...]

فرخ تمیمی همین موضوع را در شعر کوتاه «تیلان تیل» که به معنای «سال مار» است، چنین بیان می‌کند:

خورشید،

در اعتدال ربیعی است.

امروز، روز اول سال مار،

سال زهر،

سال دندان و

سال نیش^(۱)

فروردین ۱۳۵۶

تداوم جو خفقان بر جامعه، امیدها را به یأس بدل کرد. عده‌ای ترک وطن کردند، عده‌ای از فعالیت‌های سیاسی کناره گرفتند و گوشه‌ی سلامتی جستند. عده‌ای که همچنان امیدوار به پیروزی بودند، به تلاش‌های خود ادامه دادند، اما اکثریت مردم و مبارزان، سر در گریبان ناامیدی فرو بردند و دم بر نیاوردند و آنان که سخن گفتند، سخنشان روایت شکست بود و بوی یأس و ناامیدی می‌داد. بخش‌هایی از منظومه‌ی بلند «در رهگذار باد» داستان شکست است، داستان شکست نسل به پا خاسته‌ای که تلاش‌هایشان زمانی که می‌رفت به بار نشیند، شکست خورد و بی‌نتیجه ماند. حمید مصدق در این منظومه از پدران خود (پدران نوعی یعنی نسل پیشین) یاد می‌کند که آنها نیز قبل از نسل زمان شاعر به مبارزه برخاستند و ناکام ماندند و شاعر مصمم است هرگز با بطالت آنها بیعت نکند. شاعر ناامید و مأیوس، خود را همچون مرغ آتش می‌داند که برای سوختن آتشفشانی در وجودش هست و تا نسوزد و نمیرد، دوباره از خاکسترش بر نخواهد خاست و اما افسوس می‌خورد که این آتشفشان نیز خاموش است. در این منظومه احساسات شاعر بین یأس و امید در نوسان است و شاعر با این‌که آرزومند فرا رسیدن روز پیروزی و انقلاب است، اما در نتیجه شکست‌ها ناتوان شده است و امید به پیروزی چندان دوامی نمی‌آورد.

«بخش‌هایی از منظومه در رهگذار باد»

- من مرغ آتشم -

می‌سوزم از شراره‌ی این عشق سرکشم.

چون سوخت پیکرم ،

چون شعله‌های سرکش جانم فرو نشست؛

آن‌گاه باز از دل خاکستر ،

بار دگر تولد من ،

آغاز می‌شود

و من دوباره زندگیم را ،

آغاز می‌کنم

پرباز می‌کنم.

پرواز می‌کنم

ای داد

تندباد !

توفان و سیل و صاعقه هر سوی سرکشاد

دیگر به اعتماد که باید بود؟

دیوار اعتماد فرو ریخت.

و کسوت بلند تمنا،

بر قامت بلند تو کوتاه‌تر نمود

بگذار تا بیارد باران

باران و همناک،

در زرفی شب ؛

-این شب بی‌پایان-

بگذار تا بیارد باران

لینک نگاه کن !
 از پشت پلک پنجره
 تکرار پرت‌رتم باران را
 و گوش کن که در شب ،
 دیگر سکوت نیست
 بشنو سرود ریزش باران را
 که امشب به یاد تو آرد
 کویی صدای سم سواران را
 [...]

کویی
 شب را پگاه نیست
 هر سو سکوت هست ،
 - سکوتی هراسناک

ای کاش ،
 تا شبشهی درجه‌ی این خانه بشکند ،
 سنگی زدست کودک کوچه رها شود.

ای کاش ،
 دست ستم کشیده به سنگ آشنا شود^(۱)
 [...]

بسیاری از اشعار اخوان نیز ، بیانگر شکست جنبش ملی و یأس و ناامیدی است که بعد از این شکست گریبانگیر مبارزان و روشنفکران ایرانی در آن دوره شده است. شعر مرد و مرکب ، انتقاد از حماسه‌های دروغینی است که در صدد فریب مردم هستند و برای مدتی ، مردم را امیدوار و مشغول نگه می‌دارند اما سواری از راه نمی‌رسد ، گویی «

۱. حمید مصدق، تارهایی، ص ۷۲ به بعد

نجات دهنده در گور خفته است^(۱)». «قصه‌ی شهر سنگستان» نیز روایت شهریار است که کشورش مورد تهاجم قرار گرفته است و مردمانش همگی تبدیل به سنگ شده‌اند، و شهریار شهر سنگستان با این‌که سال‌ها کوشیده تا طلسم را بشکند اما ناموفق مانده و امیدش را از دست داده است و مطمئن است که رستگار نخواهد شد، و این اشارتی است به جامعه‌ای که شاعر در آن می‌زیسته است و در آن همگان همچون سنگ منجمد و بی حرکت مانده، و پس از شکستی که متحمل شده‌اند، دیگر خواهان هیچ نوع جنبشی نیستند. شعر با گفتگوی دو نفر شروع می‌شود:

«قصه‌ی شهر سنگستان»

[....]

- «نگفتی، جان خواهر! این‌که خوابیده است این‌جا کیست.

ستان خفته است و با دستان فرو پوشانده چشمان را

تو پنداری نمی‌خواهد ببیند روی ما را نیز کو را دوست می‌داریم

نگفتی کیست، باری سرگذشتش چیست؟

[...]

- «به جای آوردم او را، هان

همان شهزاده‌ی بیچاره است او که شبی دزدان دریایی

به شهرش حمله آوردند.»

- «بلی، دزدان دریایی و قوم جادوان و خیل غوغایی

به شهرش حمله آوردند،

و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر:

«- دلبران من! ای شیران

۱. تعبیر از فروغ فرخ‌زاد می‌باشد.

زنان! مردان! جوانان! کودکان! پیران!-
و بسیاری دلیرانه سخن‌ها گفت، اما پاسخی نشنفت.
اگر تقدیر نفرین کرد یا شیطان فسون، هر دست یا دستان،
صدایی بر نیامد از سری، زیرا همه ناگاه سنگ و سرد گردیدند
از این‌جا نام او شد شهریار شهر سلگستان.

[...]

سخن می‌گفت، سر در غار کرده، شهریار شهر سلگستان.
سخن می‌گفت با تاریکی خلوت
تو پنداری مغبی دل مرده در آتشکبی خاموش
ربیداد انیران شکوه‌ها می‌کرد
ستم‌های فرنگ و ترک و تازی را
شکایت با شکسته باروان میترا می‌کرد
غمان قرن‌ها را زار می‌نالد
حزین آوای او در غار می‌گشت و صدا می‌کرد.

- «غم دل با تو گویم، غار!
بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست؟»
صدا نالنده پاسخ داد:

«آری نیست؟»

تهران - آبان ۱۳۳۹^(۱)

«آخر شاهنامه» نیز که با سرگذشت مردانی شروع می‌شود که به دنبال فتح پایتخت قرن هستند، پایان امیدوارکننده‌ای ندارد. شاعر در ابتدا قرن حاضر را با عباراتی چون «خون آشام»، «وحشتناک‌ترین پیغام»، «شکلک چهره»، «پر آشوب» و «بی‌آزم» توصیف می‌کند و سپس از مردانی که زمانی «فاتحان قلعه‌های فخر تاریخ» و «یادگار عصمت غمگین اعصار» بوده‌اند و برای فتح این قرن آمده‌اند، سخن می‌آغازد ولی پس

از این توصیف‌ها به ناگاه، شکسته چنگ خویش را مخاطب قرار می‌دهد که «پرده دیگر کن» چرا که «پورستان جان زچاه نابرا در نخواهد برد» و کم‌کم امید خود را از دست می‌دهد و خود را «فاتح گوز پشت و پیر» می‌خواند:

[...]

«هان کجاست

پایتخت این کج آیین قرن دیوانه ؟

با شبان روشنش چون روز ،

روزهای تنگ و تارش چون شب اندر قعر افسانه

با قلاع سهمگین سخت و ستوارش ،

بالئیمانه تبسم کردن دروازه‌هایش ، سرد و بیگانه

[...]

بر به کشتی‌های خشم بادبان از خون ،

ما ، برای فتح سوی پایتخت قرن می‌آییم.

تا که هیچستان نه توی فراخ این غبار آلود بی‌غم را

با چکاچاک مهیب تیغ‌هامان ، تیز

غزش زهره دران کوس‌هامان ، سهم

پژش خارا شکاف تیرهامان ، تند

نیک بگشاییم.

[...]

ما

فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم ،

شاهدان شهرهای شوکت هر قرن.

ما

یادگار عصمت غمگین اعصاریم

[...]

«آه ، دیگر ما

فاتحان گوز پشت و پیر را مانیم.

بر به کشتی‌های موج بلدبان لاکف،
 دل به یاد بزه‌های فره‌ی، در دشت ایام تپی، بسته،
 تیغ‌هامان زنگخورد و کپله و خسته،
 کوس‌هامان جلودان خاموش،
 تیرهامان بال بشکسته.^(۱)

[...]

۶- شعر پایداری ملی

گرچه شعر اخوان - سرآمد شعرای ملی‌گرا - بیشتر روایت شکست نهضت ملی شدن نفت و پس از آن گوشه‌گیری اغلب مبارزان بود، با این حال گه‌گاه کور سوی امیدی دیده می‌شد و شاعران دیگری از همین طیف بودند که امیدوار به پیروزی بودند:

من شکوفایی گل‌های امیدم را در رویاها می‌بینم،
 و ندایی که به من می‌گوید:
 «گر چه شب تاریک است
 دل قوی دار،

سحر نزدیک است»^(۲)

در شعر سحوری بین «شب» و «سحوری» بحث و گفتگویی است. شب همچنان با دمیدن افسون خود در صدد است از بیدار شدن خفتگان جلوگیری کند، اما سحوری خفتگان را آواز می‌دهد که «این نه خواب است، مسمومتان کرده شب» و این جدال ادامه می‌یابد و شهر می‌خواهد از جای برخیزد و با این‌که اندامش را سستی گرفته است:

شب در آفاق، گسترده روح سیاهش
 شهر، در بستر خواب‌های پریشان
 بانگ بیدار و گرم سحوری شکفته است تا دورتر کوچه پس کوچه شهر

۱. مهدی اخوان ثالث، آخر شاهنامه، ص ۷۹

۲. حمید مصدق، ... تارهایی، ص ۴۵

[...]

خوابتان بس، که اندامتان خست
چشم باید، به دیدن !
پای باید، به رفتار !
دست باید، به بیاد !
قلب باید به - عشقی - تپیدن !
هیچتان رین همه نیست، اکنون
این نه خواب است، مسمومتان کرده شب
- تا نجنبید - یا زهر بخوت
شب به افسون دمد خفتگان را:
« بیندید بر بانگ او گوش

اوست بیگانه...

گوید سحوری به پاسخ :
« بلی بیگانه با شب ... ! »
اوست غوغاگر خصم آرامش شهر ...
- گوید سحوری :
« بلی، لیک آرامش مرگ. »
چهره‌ی شب برافروخته - سرخ و نیلی -
گر سحر کرده پرتاب، تیری
یا زخشم سحوری دویده است بر چهره‌اش خون
بی‌امیدی و بیمی از این جمله
سرگرم کار است طبال^(۱) (آزرم)

شاعری دیگر حتی زمانی هم که می‌بیند پیمودن راه مبارزه بسیار مشکل است و خود این راه بی‌فرجام؛ با وجود این تنها این راه را انتخاب می‌کند، چرا که دیگر راه‌ها با این که آسان و راحتند، اما آلوده به ننگ‌اند. و شاعر ساحت آده‌س را بری از این آلودگی‌ها

می‌داند و لذا مخاطبانش را به انتخاب راه سوم - راه بی‌انجام - فرا می‌خواند:

«چاووشی»

بسانِ رهنوردانی که در افسانه‌ها گویند،
گرفته کولبارِ رادِ ره بر دوش ،
فشرده چوب دست خیزران در مشّت ،
کهی پرگوی و که خاموش ،
در آن مه‌گون فضای خلوت افسانگیشان راه می‌پویند ، [ما هم راه خود را
می‌کنیم آغاز]:

سه ره پیدااست
نوشته بر سر هر یک به سنگ اندر ،
حدیثی که ش نمی‌خوانی بر آن دیگر .
نخستین : راه نوش و راحت و شادی .
به تنگ آغشته ، اما رو به شهر و باغ و آبادی .
دو دیگر : راه نیمش تنگ ، نیمش نام ،
اگر سر بر کلی غوغا ، و گر دم در کشی آرام .
سه دیگر : راه بی‌برگشت ، بی‌فرجام .
من این جا بس دلم تنگ است .
و هر سازی که می‌بینم بد آهنگ است .
بیا ره توشه برداریم ،
قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم ؛
ببینیم آسمانِ « هر کجا » آیا همین رنگ است ؟
[...]

بیا ره توشه برداریم .
قدم در راه بگذاریم .
به سوی سرزمین‌هایی که دیدارش ،
بسان شعله‌ی آتش ،
دواند در رگم خونِ نشیطِ زنده‌ی بیدار

نه این خولی که دارم؛ پیر و سرد و تیره و بیمار.

[...]

به آن جایی که می‌گویند روزی دختری بوده است

که مرکش نیز (چون مرگ تاراس بولبا

نه چون مرگ من و تو) مرگ پاک دیگری بوده است،

کجا؟ هر جا که این جا نیست.^(۱)

[...]

(مهدی اخوان ثالث، تهران، فروردین ۱۳۳۵)

«حمید مصدق» سال‌ها بعد (۱۳۴۳) آشکارا مردم را به یکپارچگی و مبارزه دعوت می‌کند و امیدوار است که با اتحاد «شور و یکپارچگی را در شرق برپا کرده» و «مشت رسوایان را وا» بکند:

چه کسی می‌خواهد

من و تو ما نشویم

خانه‌اش ویران باد!

من اگر ما نشوم، تلبایم

تو اگر ما نشوی،

خویش‌تلی

از کجا که من و تو

شور و یکپارچگی را در شرق

باز برپا نکنیم

از کجا که من و تو

مشت رسوایان را وا نکنیم.

۱. مهدی اخوان ثالث، برگزیده‌ی شعرهای مهدی اخوان، ص ۷۵

من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه بر می‌خیزند

من اگر بنشینم
تو اگر بنشینی

چه کسی برخیزد؟

چه کسی با دشمن بستیزد؟

چه کسی

پنجه در پنجه هر دشمن دون

- آویزد^(۱)

و اخوان که در سال‌های دهه‌ی چهل، شعر شکست را می‌سرود، پیش از آن ستایشگر آزادگان بود و آزادی را با تمام رنج‌ها و سختی‌هایش می‌ستود. وی در شعر «سگ‌ها و گرگ‌ها» از انسان‌هایی که به خاطر یک لقمه نان، همچون سگ‌های اهلی، سر بر آستان دیگران فرود می‌آورند، می‌نالد و در مقابل از انسان‌های بزرگ منشی که به خاطر آزادی و آزادی حاضرند هر نوع سختی را تحمل کنند و همچون گرگ‌ها رنج بی‌خانمانی، گرسنگی و حتی مرگ را به جان خریدار باشند، به بزرگی یاد می‌کند:

- [...] -

«آواز سگ‌ها»

- «زمین سرد است و برف آلوده و تر،

هوا تاریک و توفان خشمناک است؛

کشد - مانند گرگان - باد زوزه،

ولی ما نیک‌بختان را چه باک است؟»

- «کنار مطبخ ارباب ، آن جا ،
بر آن خاک اژه‌های نرم خفتن ،
چه لذت بخش و مطبوع‌ست ؛ و آن گاه
عزیزم گفتن و جانم شفتن »

- « و ز آن ته مانده‌های سفره خوردن »
- « و گر آن هم نباشد استخوانی »
- « چه عمر راحتی ! دنیای خوبی !
چه ارباب عزیز و مهربانی »
- « ولی شَلّاق ... این دیگر بلایی ست ... »
- « بلی ، اما تحمل کرد باید ؛
درست است این که الحق دردناک است ،
ولی ارباب آخر رحمش آید ،

گذارد چون فروکش کرد خشمش ،
که سر بر کفش و بر پایش گذاریم
شمارد زخم‌ها مان را و ما این -
محبت را غنیمت می‌شماریم ... »
[...] آوار گرگ‌ها

[...]

- « دو دشمن در کمین ماست ؛ دلیم
دو دشمن می‌دهد ما را شکنجه .
برون : سرما ، درون : این آتش جوع
که بر ارکان ما افکنده پنجه »
- « و ... اینک ... سومین دشمن ... که ناگاه
برون جست از کمین و حمله ور گشت :
- سلاح آتشین ... بی رحم ... بی رحم

- نه پای رفتن و نی جای برگشت...»

- «بلوش ای برف اکلگون شو ابرافروز!

که این خون، خون ما بی‌خانمان‌ها است.

که این خون، خون کرگانِ گرسنه است.

که این خون، خونِ فرزندانِ صحراست»

- «در این سرما، گرسنه، زخم خورده،

دویم آسیمه سر بر برف، چون باد.

ولیکن عزّت آزادی را

نگهبانیم، آزادیم، آزاد.»*

تهران، آذر ماه ۱۳۳۰^(۱)

۷- سوگ - سروده‌ها

در هر مبارزه و قیامی، رهبران جنبش، نقش مهمّی در پیروزی یا شکست آن دارند، و از این رو بیشتر مورد توجّه طرفداران نهضت قرار دارند. از طرفی هر جنبش و حرکت مردمی را خون شهیدان و قهرمانان آبیاری می‌کند و این خون‌هاست که ضامن پیروزی تمامی جنبش‌هاست. حامیان و طرفداران نهضت‌ها، همیشه رهبران و شهیدان قیام‌ها را ارج نهاده و در اکرامشان کوشیده‌اند. شاعران نیز در بزرگداشت آنها، شعر سروده و بدین وسیله خاطره‌شان را در دل‌ها جاودانه کرده‌اند.

طرفداران جنبش‌های ملی در ایران، اشعار زیادی در بزرگداشت شهیدان و توصیف ایثارگری‌های آنان سروده‌اند. «حمید مصدق» در مجموعه‌ی «از جدایی» ها بخش‌هایی را به توصیف رشادت شهیدان اختصاص داده است:

کدام خانه؟

※. این سروده‌ی مرحوم اخوان برداشتی است از شعر شاندا پتوفسکی در قطعه‌ای به همین نام.

۱. مهدی اخوان ثالث، زمستان، چاپ یازدهم، تهران، مروارید، ص ۶۹

کدام آشیانه

صد افسوس

که بی تو شهر پر از آیه‌های تنهایی است

□

سپهر شب زده این جا

- ستاره باران است

غروب غم زده‌ی شهر داغداران است

□

[...]

بیا بیا و بیاموز

به ما شجاعت مردن

- دل شهید شدن

از این پلشت و پلیدی

- رهیدن و دیدن

پدید آمدن از قلب ناپدید شدن

[...]

میان همه‌ی شهر

چرا نمی‌شنوی شیون شهیدان را ؟

- نعره‌های عصیان را^(۱)

شاعران، علاوه بر توصیف رشادت شهیدان، به هنگام درگذشت رهبران و فعالان اصلی نهضت، در سوگ آنان نیز مرثیه می‌سرودند. از رهبران نهضت ملی، بیش از همه دکتر محمد مصدق - نخست‌وزیر ایران در زمان جنبش ملی شدن نفت - مورد توجه شاعران ملی‌گرا قرار داشت و شاعران - چه پیش از وفاتش و چه پس از آن - در تجلیل او شعرها سرودند. قصیده‌ی بلند زین‌العابدین شکوفه، که یادآور قصیده‌ی فرّخی سیستانی در رثای محمود غزنوی است، در رثای مصدق سروده شده است:

نیست تهران به همان‌گونه که می‌دیدم پار
گرچه هم پار به غم رفته بدی هم پیرار

نیست شادان به رخ و خنده به لب هیچ‌کسی
هیچ‌کس هیچ‌کس که این‌گونه نبوده‌است نزار
[...]

گرچه تهران نه و ایران نه، جهانی به غم است
از اروپایی و ترک، از عرب و از تاتار

خارج از ایران آزادی و سوگ است و به پاست
مجلس ترحیم از لندن و روم تا بلغار

لیک در تهران این نیز نداریم عجب!
عاملان را به سکوت و به سکوت است اصرار^(۱)
[...]

و اخوان نیز در شعری دیگر از نیامدن یار (مصدق) می‌نالد و از هم‌زمان او شکوه
می‌کند که در نبرد او را تنها گذاشتند و فرار کردند:

دیدنی دلاکه یار نیامد
گرد آمد و سوار نیامد
بگدخت شمع و سوخت سراپا
و آن صبح زرنگار نیامد
[...]

وز سفله یاوران تو در جنگ
کاری به جز فرار نیامد

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی، ... ج ۴، ص ۱۹۵

من دالم و دلت ، که غمان چند
آمد ، و آشکار نیامد
چندان که غم به جان تو بازید
باران به کوهسار نیامد

پیاده شده از نواز : پیر احمد آباد^(۱)

دکتر حسین فاطمی ، از قهرمانان و شهدای مورد توجه شعرای ملی‌گرا بود. وی در کابینه‌ی دکتر مصدق ، مسئولیت امور خارجه را بر عهده داشت و از یاران صدیق دکتر مصدق به شمار می‌رفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ، در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام شد. «ادیب برومند» ، قطعه‌ی زیر را پس از تیرباران شدن وی در آبان‌ماه ۱۳۳۳ ، سروده است :

بیرون نمی‌رود ز دلم داغ آن عزیز
داغ کسی که خاطرم از مرگ او فسرده

داغ شبید خفته به خولی که در غمش
جانم به لب رسید و غم از دل بدر نبرد

تا بود در کفش قلمی تند و حق نگار
مطلب نوشت در پی تعیین سر نوشت

چون شد وزیر ، بار قدم بر قلم فرود
در کفهی مبارزه سنگی تمام هشت

چون پشت سر نهاد شیخون شاه را
در آن سه روز حادثه‌انگیز فتنه‌لای !

گفت آنچه در خور شاه پلیدخوی
با خلق پرخروش، دژم حال و خسته‌نای!

در بامداد سرد و غم‌افزای این چنین
بیمار را به مقتل آزادگان برند!

(دکتر حسین فاطمی) آن (نده نام را
با حال تب، به جوخه‌ی لعدام بسپرند،
[...]

رخصت نمی‌دهد که ببندند چشم او
فریاد می‌کشد: « شه جَنّاد مرده باد »

« آن کس که نام نیک مصدق کند قباه^(۱) »

نامش (کارنامه‌ی هستی سترده باد «

غلامرضا تختی، قهرمان کشتی جهان در دهه‌ی چهل و از هوا داران نهضت ملی بود، از این رو هنگامی که جسد او، در یکی از هتل‌های تهران (۱۳۴۶) پیدا شد و رژیم و تعدادی از نشریات، علت مرگ او را خودکشی به دلیل پاره‌ای از مشکلات خانوادگی اعلام کردند، مردم ایران آن را باور نکردند و شاه و برادرش غلامرضا را عامل قتل او دانستند. آزرَم (نعمت میرزا زاده) شعر زیر را در سوگ تختی سروده و در مجله‌ی ادبی هیرمند (نامه‌ی اهل خراسان) به چاپ رساند:

کدامین پیک را باید روانه کرد اینک نزد رودابه

کدامین نرم‌گوی نکته‌دان شاید گزارش را

چسان گوید بر آن شیرپرور زن

که رستم: قامت برنایی و پاکی

بلند آوازه‌ی همزاد پیروزی

برافرازنده‌ی ریایات آزادی

در این پیکار وحشتناک که اینک ریایات افراسیاب و ریایات کاووس

یک رنگ است

و پیروزی شهید سلاش و افسون نیرنگ است

به ناهنگام خود را کشت

کدامین دل کند باور؟

کدامین ضربه‌اش افکند

کدامین ناروا را پشت؟^(۱)

[...]

۸- زندان سروده‌ها

یکی از حربه‌های رژیم‌های سیاسی برای ساکت کردن مخالفان، تبعید و حبس آنها بوده است. پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، حکومت شاه، بعد از اعدام تنی چند از یاران مصدق، عده‌ی دیگری را به تبعید و جمعی را نیز به زندان فرستاد. شاعران ملی‌گرا، نیز از این محکومیت‌ها برکنار نماندند. آنها چه در تبعید و چه در زندان، احوال خویش و ستمی را که بر آنان و یارانشان می‌رفت به صورت شعر بیان کردند. «حیدر رقابی» متخلص به «هاله» پس از شکست نهضت، به علت جو خفقان و سرکوبی که در کشور راه افتاده بود، مجبور به خروج از کشور می‌شود و در این هنگام ترانه‌ی «مرا ببوس» را می‌سراید. این شعر را چپ‌گرایان منتسب به خود دانستند و گفتند که یکی از اعضای در بند آنها برای معشوقه‌اش سروده است، اما در واقع چنین نبود. قطعه‌ی «به نیمه شب دارم با یارم پیمان‌ها که برفروزم آتش‌ها در کوهستان‌ها» نیز، به آتش روشن کردن عده‌ای از ملی‌گرایان در کوه‌های شمال تهران، پس از کودتای ۲۸ مرداد اشاره دارد*:

مرا ببوس، مرا ببوس

برای آخرین بار، تو را خدا نگهدار، که می‌روم به سوی سرنوشت

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیل شعر نو، جلد ۳، ص ۴۰۲

*. توضیحات مربوط به این ترانه را، دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، شفاهاً فرمودند.

بهار ما گذشته ، گذشته‌ها گذشته ، منم به جستجوی سر نوشت
 در میان توفان‌ها ، هم‌پیمان با قایق‌ران‌ها
 گذشته از جان ، باید بگذشت از توفان‌ها
 به نیمه شب‌ها دارم با یارم پیمان‌ها
 که بر فروزم آتش‌ها در کوهستان‌ها
 شب سیه سفر کنم ، ز تیره ره گذر کنم
 دگر تو ای گل من ، سر شک غم به دامن ، برای من می‌فکن^(۱)

در تیرماه ۱۳۳۴ ، هنگام نخست‌وزیری حسین علاء ، سازمان امنیت (ساواک) ، باقر کاظمی ، دکتر عبدالله معظّمی و شمس‌الدین امیر علایی را به جرم فعالیت بر ضد امنیت کشور دستگیر و به برازجان و دیگر شهرهای دوردست تبعید کرد. البته جرم واقعی این سه تن ، ارتباط با مخالفان حکومت بود. ادیب برومند « تبعید بی محاکمه » را در این مورد سرود:

آنان که خصم را همه تأیید می‌کنند
 زین کار زشت به هر چه تمجید می‌کنند
 ضحاکیان که لطمه ستم گسترانده‌اند
 بنگر چه‌ها به کشور جمشید می‌کنند!

احرار را به جالب توقیف می‌کشند
 لخیار را به مهلکه تهدید می‌کنند
 [...]

یارب گواه باش که مردان پاک را
 امروز بی محاکمه تبعید می‌کنند.^(۲)

۹- حوادث ملی در اشعار ملی‌گرایانه

بخشی از ادبیات مقاومت در زمان پهلوی را اشعار مربوط به حوادث مهم سیاسی

۱. سرود ، یک انقلاب ، انتشارات آهنگ ، بی جا ، دی ماه ۱۳۵۹ ، ص ۵۱
 ۲. عبدالعلی ادیب برومند ، سرود رهایی ، پیک دانش ، تهران ، ۱۳۷۶ ، ص ۲۱۵

تشکیل می‌دهد. شعرای ملی‌گرا اغلب یا خودشان در بطن حوادث و مبارزات بودند و یا این‌که از دور حوادث سیاسی را زیر نظر داشتند و در مورد این حوادث اظهار نظر نموده و اشعاری ساخته‌اند. نهضت ملی شدن صنعت نفت و متعاقب آن کودتای ۲۸ مرداد از میان حوادث مهم سیاسی، بیشترین سهم از اشعار سیاسی را به خود اختصاص داده‌اند. البته در مورد دیگر حوادث سیاسی از قبیل خودمختاری آذربایجان و یا قیام سی‌ام تیر در حمایت از مصدق، اشعاری سروده شده ولی هیچ‌کدام به اندازه‌ی حادثه‌ی کودتای ۲۸ مرداد مورد توجه و تأثیر گذار نبوده است.

حادثه سی‌ام تیر ۱۳۳۱، در پی استعفای دکتر مصدق از نخست‌وزیری شروع شد، دکتر مصدق خواهان اختیارات بیشتری بود که شاه از اعطای آن خودداری نموده و احمد قوام (قوام السلطنه) را مأمور تشکیل دولت جدید کرد. قوام کابینه‌ی جدید را به مجلس معرفی کرد، اما به علت اعتراض سراسری مردم، مجبور به استعفا شد. در جریان اعتراضات سی‌ام تیر ۱۳۳۱، که با اولین شهید در ساعت ۷ بامداد شروع شد، صدها تن به شهادت رسیدند. محمدعلی افراشته، شعر «زهر حزب و زهر فرقه» را در مورد حوادث این روز سرود و از اعمال قوام در سرکوب مردم، سخت انتقاد کرد:

«زهر حزب و زهر فرقه»

به انگشت دربار با یک فشار

دوباره قوام آمده روی کار

دوتا رأی او دلبست یک‌هفته پیش

به ناکه چهل رأی آورد بیش

[...]

قوام آشتی کرد شد صدر کار

که تا وضع سابق کند برقرار

بیا در همه جا تو همپای من

به سر گر تو را هست سودای من

سر این‌که این نفت میراث ماست

میان من و تو جدایی کجاست

من و تو که افراد این ملتیم

مخالف به سر نیزه‌ی دولتم

بیا تا برای سقوط قوام

نمایم در این عمل اهتمام^(۱)

نهضت ملی شدن نفت ایران، از حوادث مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. این نهضت برای قطع دست بیگانگان از منابع حیاتی کشور به وجود آمد و با این که ایادی دولت استعماری انگلستان در داخل، کارشکنی‌های زیادی در پیشبرد کار رهبران نهضت ایجاد کردند، اما به پشتیبانی مردم و روحانیون مبارز گرچه نهضت به تمامی اهدافش نرسید به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت. عبدالعلی ادیب برومند، ترکیب‌بند «به پاخیز به پاخیز...» را در حمایت و جانب‌داری از نهضت ملی مردم ایران سرود:

ای ملت آزاده، به پاخیز به پاخیز

ای خلق ستم‌دیده رجاخیز رجاخیز

ای فرو مانده، فراخیز فراخیز^۲

از مملکتی ظلم، رهاخیز رهاخیز

این سستی و اهمال ترا مایه‌ی نلک است

مردانه به پاخیز، نه هنگام درنگ است

از سلطه‌ی بیگانه بردار وطن را

وز لایق و زغن، ساحت این باغ و چمن را

برکن زوطن، بیخ غم و رنج و محن را

آبادکن از سبزه همه دشت و دمن را

بر ثروت و سرمایه‌ی خود دست بیلدار

و ندر صف مردان قد مردانه برافراز

[...]

آوخ که از این شرکت جبار چه دیدیم!

از دست برانگیختگانش چه کشیدیم!!

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران، ... ج ۴، ص ۵۵۴

۲. مصراع مطابق با متن از جایی می‌باشد

از دست بدی‌هاش به تن جامه دریدیم!

ور چنگ ستم‌هاش به بیغوله خزیدیم!

باید پس از این قطع نفوذش از وطن کرد

در راه وطن جامه‌ی ایثار به تن کرد^(۱)

[...]

رویدادهای ریز و درشت نهضت ملی شدن نفت از چشم شاعران به دور نماند و آنها به مناسبت هر حادثه‌ای شعر سرودند و مردم را به دفاع از حقوق حقّی خویش ترغیب کردند. حضور مصدق در دادگاه لاهه، دفاعیات او و آخرالامر رأی دادگاه به عدم صلاحیتش در رسیدگی به دعوای ایران و شرکت نفت از آن جمله بود. ادیب برومند شعری تحت عنوان «پیروزی ایران» در این مورد سرود که از رادیوی تهران و اصفهان پخش شد:

«پیروزی ایران»

خیز که دوران بندگی به سر آمد

شاخه‌ی آزادگی به برگ و برآمد

سار طرب کن که ملک کیان را

نوبت شور و نشاط و ریب و فرآمد

[...]

برد بریتانیا به لاهه شکایت

نیز به دنبال مکر و حيله برآمد

لیک نهالی که کشته بود به بیرنگ

شکر خدا را که پاک بی‌ثمر آمد

داد که لاهه را درود و ستایش

در خور کردار و شبوه و سیر آمد

کز پی انصاف رفت و بپیر ضعیفان

تکیه‌گهی استوار و معتبر آمد^(۱)

[...]

ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از انگلیسی‌ها، انعکاس وسیعی در سراسر جهان داشت. بسیاری از رهبران آزادی‌خواه جهان از این اقدام مردم ایران حمایت کردند. جواهر لعل نهرو، نخست وزیر وقت هندوستان، این اقدام دولت ایران را ستود و شاعران نیز ستایش او را بی‌پاسخ نگذاشتند:

به پیشوای حقیقت شعار هند درود

که حق زباطل زلسان کزو سزد بلمود

مهمین وزیر خردمند کاردان نهرو

که در جهان سیاست طریق حق بپمود

به کار نفت که سرمایه‌ی سعادت ماست

قیام ملت ما را روی حق بستود

رهی بیان متین و فری کلام بدیع

که ملتی شد از آن شاد و کشوری خوشنود

[...]

تو تا به هند گشودی زبان یاری ما

ز کار ملت ایران چه عقده‌ها که گشود

[...]

از محمد علی صدرات

«نسیم» تیرماه ۱۳۳۰

کودتای ۲۸ مرداد

ملی شدن صنعت نفت در ایران باعث به خطر افتادن منافع بریتانیا در خاور میانه می‌شد و این کشور سود کلانی را که از طریق بهره‌برداری از ذخایر نفتی ایران کسب

می‌کرد، از دست می‌داد. به همین دلیل دولت بریتانیا با هم‌دستی سازمان سیا، به دست عوامل داخلی خود کودتای ۲۸ مرداد را به راه انداخت تا از پیروزی نهایی نهضت ملی مردم، جلوگیری کند. با پیروزی کودتاگران، قراردادهای نفتی بسته شد و در داخل، آزادی‌های سیاسی کاملاً محدود گردید. شعرای زیادی این حادثه و عواقب آن را به تصویر کشیدند.

خسرو فرشیدورد کودتا را به حمله‌ی مغول‌ها تشبیه می‌کند:

وحشیان بی‌خردان بی‌وطنان آمده‌اند
کافران، دورخیان، لهرمنان آمده‌اند
تشنگان ستم و ظلم و عذاب و بیداد
بهر نوشیدن خون، رقص‌کنان آمده‌اند

دیو خویان پلید، آزرگران خونخوار
سگ خصالان نجس، خوک تنان آمده‌اند

بهر بیگانه پرستی و وطن سوزی و جیل
مغولان، غارتیان، راهزنان آمده‌اند^(۱)

[...]

سپهبد فضل‌ا... زاهدی، عامل اجرای کودتای ۲۸ مرداد بود. وی پس از موفقیت در اجرای کودتا به نخست‌وزیری رسید. زاهدی به خاطر همین عملش مورد تنفر آزادیخواهان ایران قرار گرفت:

سپهبدی که در این مملکت صدارت کرد
ذخیره هر چه در این خانه بود غارت کرد

به دست خارجی‌ان شد زمامدار امور
وزین گروه، به هر کرده است‌شارت کرد

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران، ... جلد ۴، ص ۲۰

[...]

چو شد نخست وزیر این غلام حلقه به گوش
ستم به خلق زهر در ، به یک اشارت کرد

بر آورد دمارش ز روزگار ای خلق
که او جلالت بسیار ، در صدارت کرد^(۱)

بیش از همه اخوان ثالث، روایتگر شکست نهضت ملی بود، به طوری که پس از کودتای ۲۸ مرداد، رفته رفته اشعار او تیره تر شد و از آن شور و حال اولیه افتاد و او که زمانی شعر مقاومت و مبارزه می سرود، سرایشگر شکست و یأس شد. در شعر «نادر» یا «اسکندر»، اخوان ابتدا توصیفی را از روزهای پس از کودتا ارائه می دهد و سپس مادرش را به خاطر می آورد که از او می خواهد دیگر سلاح (قلم) بر زمین گذارد، چرا که «پیران نیز تسلیم شده اند» و در آخر ناامیدانه آرزو می کند که در نبود «نادرها»، «اسکندری» پیدا شود:

موج‌ها خوابیده‌اند، آرام و رام،
طبل توفان از نوا افتاده است.
چشمه‌های شعله ور خشکیده‌اند،
آب‌ها از آسیاب افتاده است.
در مزار آباد شهر بی‌تپش
وای جفدی هم نمی‌آید به گوش
دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان.
خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش.
[...]

آب‌ها از آسیاب افتاده است،
دلرها برچیده، خون‌ها شسته‌اند.
جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها

پشکین‌های پلیدی رسته‌اند.

[...]

بار ما ماندیم و شهر بی‌تپش

و آن‌چه گفتارست و گرگ و روبه است

گاه می‌گویم فغانی برکشم

بار می‌بینم صدایم کوتاه است.

[...]

هر که آمد بار خود را بست و رفت

ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب

را آن چه حاصل جز دروغ و جز دروغ ؟

زین چه حاصل ، جز فریب و جز فریب ؟

بار می‌گویند : فردای دگر

صبر کن تا دیگری پیدا شود.

نادری پیدا نخواهد شد، امید !

کلشکی اسکندری پیدا شود.^(۱)

تهران - اردیبهشت ۱۳۳۵

«آن گاه پس از تندر» نیز، توصیف دیگری از کودتای ۲۸ مرداد است، آن‌جا که میدان کارزار (صحنه‌ی شطرنج) گسترده می‌شود و پیردختی زردگون گیسو (امپریالیسم) آماده‌ی بازی می‌شود و در ابتدا برد با شاعر است، اما این پیروزی چندان دوامی ندارد:

[...]

از بارها یک بار

شب بود و تاریکیش

یا روشنای روز، یا کی؟ خوب یادم نیست.

اما گمانم روشنی‌های فراوانی

در خانه‌ی همسایه می‌دیدم.

شاید چراغان بود شاید روز .
 شاید نه این بود و نه آن ، باری ،
 بر پشت‌بام خانه‌مان ، روی گلیم تیره و تاری ،
 با پیردختی زردگون کیسوه که بسیاری ،
 شکل و شباهت با زنم می‌جود ، غرق عرصه‌ی شطرنج بودم
 من
 جنگی از آن جانانه‌های گرم و جانان بود .
 اندیشه‌ام هرچند
 بیدار بود و مرد میدان بود ،
 اما
 انگار بخت آورده‌بودم من .
 زیرا
 چندین سوار پرغرور و تیزکامش را
 در حمله‌های گسترش پی کرده بودم من .
 باری به شیرین آب‌هایش بود .

[...]

در لحظه‌های آخر باری
 ناکه زنم ، همبازی شطرنج وحشتناک ،
 شطرنج بی‌پایان و بی‌پیروزی ،
 زد زیر قهقهه‌ای که پشتم را به هم لرزاند .
 گویا مرا هم پاره‌ای خنداند .
 دیدم که شاهی در بساطش نیست ،
 [گفتی خواب می‌دیدم]

[...]

ترکید تلدر، ترق
 بین جنوب و شرق
 زد آذرخشی برق

اکلون دگر بانان جر جر بود

هر چیز و هر جا خیس

هر کس گریزان سوی سقفی، کیرم از ناکس

یا سوی چتری، کیرم از ابلیس.

[...]

بر نطع خون آلود این شطرنج رویایی

و آن باری جانلنه و جدی

در خوش‌ترین اقصای زرفایی،

وین مهره‌های شگرتین، شیرین و شیرینکار،

این ابر چون آوار؟

آن جا اجاقی بود روشن، مرد؛

این جا چراغ، افسرد

دیگر کدام از جان گذشته زیر این خونبار،

این هر دم افزونبار،

شطرنج خواهد باخت

بر بام خانه بر کلیم تار؟^(۱)

[...]

خلاصه‌ی فصل

ملّی‌گرایان دومین گروه از شعرای مخالف وضع موجود در این دوره بودند. شعرای این دسته با آموزه‌های ملّی‌گرایانه به مخالفت با نظام شاهی پرداختند. نهضت ملّی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد انعکاس وسیعی در اشعار این گروه پیدا کرد. شعرا، مصدق رهبر نهضت ملّی را بسیار بزرگ می‌داشتند و در سوگ او، شعرهای زیادی سرودند. توجه به مفاخر کهن، قهرمانان ملّی و اساطیری از موضوعات مورد علاقه‌ی این گروه بود. بیگانه ستیزی بخش دیگری از مضامین اشعار ملّی را تشکیل می‌دهد. در زمانی هم که مسئله‌ی خودمختاری آذربایجان پیش آمد، توجه به وحدت ملّی و زبان فارسی بیشتر شد. اشعار ملّی‌گرا کمتر به حوادث بین‌المللی توجه داشتند و اکثراً به مسائل داخلی کشور می‌پرداختند.

فصل سوم

اشعار سیاسی اسلامی

تفکر اسلامی به علّت ماهیت مساوات‌طلبانه و حقیقت‌جویانه‌اش و همچنین پیشینه‌ی دیرینه‌اش در ایران از مقبولیت زیادی در بین توده‌های مردم، نخبگان و تحصیلکردگان برخوردار است و به علّت نفوذی که دین اسلام و اندیشه‌ی شیعی در بین توده‌های مردم دارد، دارای قابلیت زیادی برای بسیج توده‌ها و برانگیختن احساسات آنها است. از دوره‌ی مشروطه که نوای تجدّدخواهی در ایران بلند شد، همیشه در صف رهبران مشروطه تعدادی از علمای طراز اوّل شیعه قرار داشتند و با این‌که روند امور طوری بود که با پیروزی مشروطه‌طلبان، روحانیت کم‌کم از صحنه کنار گذاشته شدند، با این وجود آرمان‌های اسلامی و ایده‌آل‌های شیعی همیشه در بین مردم و قشر وسیعی از روشنفکران، والاترین آرمان‌ها را تشکیل می‌داد. در نهضت ملی شدن نفت ایران، بار دیگر روحانیت شیعه، توان خود را در صحنه‌ی سیاسی به نمایش گذاشت و با ترغیب و به صحنه کشاندن اقلّیّت مسلمان و با حمایت از برنامه‌های دکتر مصدّق، نقش به سزایی در پیروزی و موفقیت این نهضت ایفا نمود.

شکست نهضت ملی شدن نفت در ایران، در واقع شکست نیروهای ملی و مذهبی بود، طوری که این هر دو نیرو (ملّی و مذهبی) تا سال‌ها نتوانستند مخالفت جدّی با حکومت پهلوی ابراز نمایند. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در حمایت از امام خمینی (ره) - رهبر دینی و مرجع تقلید زمان - نقطه‌ی عطفی در مبارزات مذهبی مردم ایران علیه حکومت بود. با وجود سرکوب و وحشیانه‌ی مردم در این روز، نطفه‌ی انقلاب آینده، در چنین روزی بسته شد و مردم ایران با تجربه‌ی چندین ساله‌ای که از نهضت مشروطه به این طرف، کسب کرده بودند، خود را آماده مقابله با حکومت استبدادی می‌کردند.

رهبری امام خمینی (ره)، نقش مهمی در پیشبرد مبارزات مردم داشت. ایشان که سال‌های زیادی به تبعید در خارج از ایران به سر می‌بردند، از دور و با درایت و دقت، تمامی حرکات رژیم و عکس‌العمل‌های مردم را زیر نظر داشتند و در مقاطع حساس، از فرصت‌های به دست آمده برای بی‌اعتبار کردن رژیم و ضربه‌زدن به پایه‌های مشروعیت و مقبولیت آن کوتاهی نمی‌کردند. نتیجه‌ی تلاش‌های ایشان و ارادت بی‌سابقه و غیر قابل وصف مردم به رهبری ایشان، پس از سال‌ها ثمر داد و مردم ایران در سال ۱۳۵۷، با تقدیم هزاران شهید، به پیروزی رسیدند.

مبارزات مردم ایران در این دوره، به ویژه حوادث مربوط به انقلاب اسلامی از جمله حوادث روزهای هفدهم تا نوزدهم دی‌ماه ۱۳۵۶ در قم و چهل‌م شهدای آن در تبریز و شهرهای دیگر، حادثه‌ی ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و کشتار مردم در میدان ژاله (شهدای فعلی) که به جمعه‌ی سیاه معروف شد، حادثه‌ی آتش زدن سینما رکس آبادان و حماسه‌آفرینی‌ها و از جان‌گذشتگی‌های مردم در تظاهرات و راهپیمایی‌ها، از موضوعات مورد توجه شعرای اسلامگرا بود. از دیگر حوادث مهم که تنی چند از شعرای اسلامی بدان توجه داشتند کودتای ۲۸ مرداد و حادثه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود.

امام خمینی (ره) به عنوان رهبر انقلاب و پیشوای مذهبی، پیر و مراد بسیاری از مردم ایران بود. شاعران چه قبل از پیروزی و چه پس از آن اشعار زیادی در مدح و بزرگداشت ایشان سرودند، به طوری که بخش وسیعی از اشعار سیاسی این دوره، حول محور رهبری ایشان سروده شده است. ارادت و علاقه‌ی شاعران به امام پس از رحلت ایشان نیز ادامه داشت و در سوگ ایشان اشعار بسیار زیادی سروده شد تا یاد و خاطره‌ی این رهبر بزرگ، برای همیشه زنده بماند. مدح امام (ره) پیش از انقلاب، به معنای مخالفت صریح و آشکار با حکومت پهلوی بود، چرا که امام (ره) مظهر مخالفت و مبارزه با این حکومت بود، لذا اشعاری که در این دوره در مدح ایشان سروده شده است، کاملاً جنبه‌ی سیاسی دارد و اغلب از موضع مخالفت با رژیم پهلوی سروده شده است و شعرا در قالب این اشعار گوشه و کنایه‌ای به حکومت پهلوی و بیدادگری‌های آن زده‌اند.

شعرا اسلامگرا با استفاده از آموزه‌ها و تعالیم اسلامی، مخالفت خود را با وضعیت موجود ابراز می‌کردند. رژیم پهلوی با شعار رسیدن به دروازه‌ی تمدن، در صدد رواج فرهنگ غرب در جامعه بود که چنین امری خودبه‌خود با فرهنگ اسلامی مردم تضاد

پیدا می‌کرد و مخالفت گروه‌ها و توده‌های مذهبی را بر می‌انگیخت. از طرفی اسلام مخالف استثمار و بهره‌کشی از انسان‌هاست و شأن آدمی را محترم می‌شمارد، اما آن چه در حکومت استبدادی بدان توجه نمی‌شود، شأن انسانی فرد در جامعه است، اشخاص اغلب از حقوق اجتماعی و فردی خویش به طور کامل برخوردار نیستند و دولتمردان و نزدیکان طبقه‌ی حاکمه، حقوق دیگران را نادیده می‌گیرند. اسلام و به ویژه تشیع، مخالف ظلم و ظلم‌پذیری است و تاریخ چندین صد ساله شیعه، تاریخ مبارزه با رژیم‌های استبدادی است. شعرا با الهام از مبارزات رهبران دینی در طول تاریخ، به ویژه امام حسین (ع) و حادثه‌ی کربلا، مردم را به مبارزه با ظلم و استبداد ترغیب می‌کردند.

۱- مبارزه با استبداد و اختناق در اشعار اسلامی

همان گونه که ذکر شد شکست نهضت ملی شدن نفت، به منزله‌ی شکست نیروهای ملی - مذهبی در مقطعی از تاریخ ایران بود. حادثه‌ی تلخ کودتای ۲۸ مرداد و اختناق به وجود آمده پس از آن، تأثیر خود را در اشعار اسلامی و ملی گرا نشان می‌دهد. «خسرو فرشیدورد» در شعری با نام «مغولان» عاملان کودتا و حکومت آنان را به حکومت مغولان تشبیه می‌کند که برای از هم پاشیدن اسلام و بنا کردن کفر آمده‌اند:

وحشیان بی‌خردان بی‌وطنان آمده‌اند

کافران دورخیان، لهرمنان آمده‌اند

[...]

مار دوشان ستم پیشه‌ی ضحاک تبار

بر سر نعلش وطن خنده‌زنان آمده‌اند

[...]

شب تاریک پی روز سپید آمده است

بت پرستان لپی بت شکنان آمده‌اند

[...]

بهر پاشیدن اسلام و بنا کردن کفر

کافران، ددمنشان، دین شکنان آمده‌اند^(۱)

شهریور ۱۳۳۲

پس از کودتا ، محیط چنان خفقان آور و تنگ می شود که حمید سبزواری مردمان ایران را زندگان بی اثر به شمار می آورد. چرا که قدرت هر نوع تحرک و جنبشی از آنها سلب شده است :

به غم نشسته در این تیره شام بی سحریم

به در خفته در این رهگذار پر خطریم

[...]

نهاده گوش ، به فرمان عامل زوریم

گشاده چشم به دنبال صاحبان زوریم

[...]

برهله ایم و به شهر خیال شمشیریم

کرسله ایم و به دنیای وهم شیر دریم

[...]

نه مرده ایم ، که زندگان بی قریم

نه زنده ایم که چون مردگان بی خبریم^(۱)

۱۳۳۲

[...]

با روی کار آمدن دولت کودتا ، مقدمات واگذاری امتیاز استخراج نفت به شرکت های خارجی مهیا شد (که توضیحات بیشتر آن در فصل دوم گذشت). با عقد این قرارداد ، شرکت های خارجی و در رأس آنها شرکت های امریکایی اداره ی امور نفت ایران را به دست گرفتند و این امر باعث شد که اکثریت مردم از این قراردادها ناراضی باشند. شعرا نیز به نوبه ی خود نارضایتی شان را در قالب اشعار بیان کردند:

گرک نباید که حافظ گله باشد

درد نباید رفیق قافله باشد

دور ستم بیش از این دوام ندارد

مادر ایام بین که حامله باشد

[...]

از غم ملت به سینه می‌زدند آن کو
یکسره با خلق در مجادله باشد
[...]

ملک به تاراج رفت و خلله به حراج
منکر خسران این معامله باشد^(۱)
[...]

حمید سبزواری ۱۳۳۳/۱۱/۱۴

در سال‌های پس از کودتا، تقریباً تمام صداهای مخالف سرکوب می‌شوند و کسی جرأت ابراز مخالفت پیدا نمی‌کند و این جاست که مرگ، نه تنها وحشت‌زا نیست که پایان رنج‌ها و آسودن از غم‌هاست:

آری آری مرگ وحشت‌ناست
زندگی رباست
لپک مرگ ما!!
مرگ ما پایان رنج ماست
مرگ مرغان قفس، آسودن از غم‌هاست*

شفیعی کدکنی (م - سرشک)

و شاعر، زمین را نه پاک، بلکه آلوده و چرکین می‌بیند:
آخرین برگ سفرنامه‌ی باران،
این است:

که زمین چرکین است^(۲)

حکومت با وضعیتی که به وجود آورده بود، سعی داشت بدون این‌که با مخالفت جدی روبه‌رو شود برنامه‌های مورد نظر خود را به اجرا گذارد. یکی از برنامه‌ها و اهداف شاه، تجدید عظمت ایران باستان بود. این مطلب که قبلاً مورد اشاره قرار گرفته، بخشی

۱. همان، ص ۱۶

*. حبیب‌الله عباسی، سفرنامه‌ی باران، تحلیل و گزیده‌ی اشعار شفعی کدکنی، نشر روزگار، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۷

۲. عباسی، پیشین، ص ۳۲۳

از ایدئولوژی حکومتی را تشکیل می‌داد. بدین منظور در سال ۱۳۵۰، جشن‌های باشکوهی به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران در تخت جمشید برگزار گردید. این جشن‌ها، هزینه‌ی کلانی را در بر داشت و از این رو مورد انتقاد شاعران قرار گرفت:

باز دیو حيله گر بيدادکرد

باز فکر تارهای بنیاد کرد

باز هم اموال مردم را ربود

باز در دامن لهریمن غلود

باز بیت‌المال را بر باد داد

باز گامی در ره غارت نهاد

[...]

هر زمان جشنی دگر برپا کند

خویش را نوعی دگر رسوا کند

[...]

جشن بالیدن به پندار دروغ

جشن جان دادن به زیر بند یوغ

جشن برگشتن به دوران سیاه

جشن خندیدن به اشک بی‌گناه

[...]

جشن شهوترانی پرویزهاست

جشن آدمخواری چنگیزهاست^(۱)

[...]

فرشیدورد، مهر ۱۳۵۰

نعمت میرزا زاده (م. آرم)، در شعر طنز گونه‌ای، جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را نه برای میهمانان خارجی، که برای ایران می‌بیند، منتها ایرانیانی که بر سر سفره‌ی فقر دعوت شده‌اند:

به شادمانی این سالروز تاریخی

تمام خلق کرسنه

میان سفره‌ی فقری

- به طول و عرض فلات -

به صرف وعده

- غذای یگانه‌ی ملی -

درون خاله‌ی خود

میهمان ما هستند^(۱)

وی در شعری که در مجله‌ی سحوری چاپ شد، موضوع جشن‌ها را این‌گونه طرح می‌کند:

شب بود، شب دد، شب لهرمن

وقاحت به شادی دریده دهن

شب نور باران شب شعبده

شب سور لهریمن و سوگ من^(۲)

همچنین شفیعی کدکنی در شعر «دیر است و دور نیست» این جشن‌ها را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند:

- جشن هزاره‌ی خواب

جشن بزرگ مرداب

غوکان لوشخوار لجن‌ری

آن سوی این همیشه - هلوزان،

۱. شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۴، ص ۷۷

۲. نویسنده به منبع اصلی دسترسی پیدا نکرد و این چند بیت را به نقل از آقای مصطفی فیض در این قسمت آورد.

مردابک حقیر شما را

خواهد خشک‌اند

خورشید آن حقیقت سوزان^(۱)

«انقلاب شاه و مردم» که توضیح اجمالی آن در فصل پیشین گذشت، از دیگر موضوعات مورد انتقاد مبارزان سیاسی و مخالفان رژیم بود. شاه در صدد بود از طریق اجرای «اصلاحات ارضی»، «تشکیل سپاه دانش» و «اعطای حق رأی به زنان» بخشی از خواسته‌های دولتمردان ایالات متحده را تأمین کند. «سبزواری» قصیده‌ی «پیشگویی» را در پی صدور ۱۹ فرمان از طرف شاه در مورد انقلاب «شاه و ملت» سروده است:

چند فرمان ای به فرمان آمده

ای ز تو خلقی پریشان آمده

[...]

ای ز دشمن مر تو را فرمان به دست

دشمن حق، خصم یزدان آمده

[...]

ای ز فرمان تو در اصلاح ارض

عرض و طول ملک ویران آمده

[...]

وز سپاه دانش و ترویج تو

نلگ و رسوایی فراوان آمده

ولهی آلاادی نسوان، زنان

در کمند آرمندان آمده

[...]

ای تو را بر بسته چشم حق لکر

۱. محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)، از بودن و سرودن، توس، چاپ دوم، بی‌جا، تیرماه ۱۳۵۸، صص ۳۶

کور از مادر به دنیا آمده

[...]

هان بفرما ، تا چه فرمانی لخصم

بر فلای ملک ایران آمده^(۱)

[...]

برنامه‌های فرهنگی شاه در جهت نشر و تبلیغ فرهنگ غرب بود. تبلیغ این نوع فرهنگ در برنامه‌های تلویزیونی ، سینما و تئاتر مشهود بود. تشویق جوانان به مسائل جنسی ، آنان را از توجه به سیاست باز می‌داشت و به خود سرگرم می‌کرد و شاه و اطرافیانش راحت‌تر به سلطنت و حکومت خود ادامه می‌دادند. از این رو ، آنانی که به فرهنگ و سرنوشت این ملت علاقه داشتند از برنامه‌های فرهنگی دولت انتقاد می‌کردند ، «حمید سبزواری» در بخش‌هایی از شعر بلند « ای سپید ، سپیده » به این مطلب اشاراتی دارد:

...

به شهوت کشانید ، ما را سراپا

به ذلت نشانید ، ما را سراسر

به ما چیرگی داد آن را که دارد

صفات مؤنث ، لباس مذکر

بری کرد مردان لرمدی و غیرت

عری کرد نسوان ز ناموس و گوهر

[...]

هنر آن چنان مبتدل شد به دوران

که خواندند مر دلقکان را هنرور

بدین تکه وصف هنر پیشگان بس

هرآن کو بدآموزتر پرهنرتر^(۱)

[...]

«محمدحسین بهجتی اردکانی» شاعر دیگری است که برنامه های فرهنگی حکومت پهلوی را مورد انتقاد قرار می دهد. شاعر از این که محمدرضا و پدرش رضاخان، به جای پرداختن به توسعه ی حقیقی کشور، بیشتر به مسائل روبنایی و سطحی پرداخته اند، سخت ناراحت است و ناراحتی و اعتراض خود را این گونه بیان می دارد:

اگر ترقی کشور به شعر و موسیقی است

اگر به مستی و بی عفتی و رقص و سرود

به حق قسم که برای همیشه باید گفت

چنین دیار سیاه و کثیف را بدرود

در ادامه «بهجتی» از تقلید کورکورانه رژیم و طرفدارانش از غرب انتقاد می کند و می گوید،

[...]

وگر مقلد رفتار سایر ملل اند

چرا دمی نگشایند چشم خواب آلود

فتاده در پی تسخیر آسمان آنها

ولیک همت اینان بود می و دف و دود

زدیکران نگر فتمیم یاد جز مستی

به غیر خار زگلزار دست ما چه درود؟^(۲)

[...]

رژیم شاه در عین حال که برای گسترش فرهنگ غربی تلاش می کرد، در این راه از کمک کشورهای غربی و مستشاران آنها نیز بهره می گرفت، به گونه ای که در اواخر دوره ی پهلوی، تعداد مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکایی در ایران بسیار چشم گیر بود. شعرای مسلمان از این موضوع ناخشنود بودند و ناخرسندی خود را در اشعارشان بیان می کردند:

۱. همان، ص ۲۴۳

۲. مصطفی فیض، توصیف خاکیان از آفتاب، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، صص ۴۰ و ۴۱

خواست چو لهریمن پلید وطن را

یکسر سودا کند به غیر به ترفند

[...]

خواست چو با دست مستشار نظامی

ریشه‌ی اسلام را رخاک وطن کند

داد چو بیگانه را جوار خیانت

خواست چو این ملک را ز ننگ به پاکند

شاعر در این قسمت شعر به مقابله امام با این روند اشاره می‌کند:

هفت پاکت ندارد ریخت خواری

نعره ردی کاین بساط تاکی و تاجند

آتش خشم وطن ز نای تو افروخت

بانگ تو برخاست چون غریو دماوند^(۱)

(م. آرم)

رژیم شاه سعی داشت به اعمال خود صورتی دموکراتیک بدهد، به همین دلیل گاه‌گاه دستور «تشکیل احزاب» را صادر می‌کرد. مدتی دو حزب «ایران نوین» و «مردم» نقش حزب اکثریت و اقلیت را بازی می‌کردند، اما زمانی که شاه در اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه، با سود سرشار حاصله از نفت خود را در اوج قدرت می‌دید، دستور داد تا این دو حزب را در یک حزب فراگیر به نام «رستاخیز» ادغام شود و تمام کارمندان دولت موظف به عضویت در آن شدند. بخشی از انتقادات از رژیم، متوجه تشکیل همین حزب رستاخیز بود:

جانشین (حزب ایران نوین)

حزب نو بنیاد رستاخیز شد

[...]

حزب مردم هم به حکم شهریار

شد برون از کود و حلق آویز شد

۱. مصطفی فیض، توصیف خاکیان از آفتاب، منبع پیشین، ص ۱۳۸

[...]

شاه گفت آن کو بود بیرون لاجرب

بلیدش بیرون ز کشور نیز شد

عدهای را نیز جلدان طمع

بهر صید مال و منصب نیز شد

[...]

حزب شاهی هیچ که چیزی نشد

یا دوروزی چیزکی نلچیز شد^(۱)

[...]

«ادیب برومند»

حاکم کردن جوّ اختناق بر کشور، مستلزم صرف هزینه و وجود نهادهای سرکوب است. رژیم‌های استبدادی عموماً بر روی سازمان‌های مخفی زیاد سرمایه‌گذاری می‌کنند، چون در نبود چنین سازمان‌هایی، سلطنت و حکومت خود را از دست می‌دهند. سازمان امنیت کشور (ساواک) در زمان رژیم سابق مسئولیت شناسایی، کشف و سرکوب نیروهای مخالف اعم از چریکی و غیر چریکی را به عهده داشت. مأموران این سازمان زیر نظر افراد «سیا» و «موساد» آموزش می‌دیدند. ساواک با داشتن پیشرفته‌ترین تجهیزات امنیتی و با برخورداری از انواع وسایل شکنجه توانست بسیاری از گروه‌های چریکی و خانه‌های تیمی را کشف کند و این کار را با جستجوی کوچه به کوچه، و خانه به خانه انجام می‌داد و کمتر مبارزانی بودند که از دست آنها جان سالم به در بردند:

هر کوی و بر لری را

می‌جوید

هر مرد و هر لری را

می‌جوید

بشلو!

این روزی سگان شکاری است

در جستجویش اکنون

و خاک

خاک تشنه

و قطره‌های خون

آن کرگ تیر خورده‌ی آزاد

در شهر شهرها

امشب کجا پناهی خواهی یافت

یا در خروش خشم کلوله

کی سوی بیشه راهی خواهی یافت^(۱)

۱۳۵۰

«اسماعیل قمری» در شعری به نام «ساواک» همه‌ی افراد و اعضای ساواک را ناپاک، پلید و بی‌رحم معرفی می‌کند که روزگار مردم ایران را سیاه کرده‌اند:

خدایا روزگار خلق ایران

سیه شد از جنایت‌های ساواک

همه افراد بی‌رحم و پلیدند

همه جَلّاد و بی‌شرمند و بی‌باک

با وجود این‌که ساواک فعالیت مخالفین را زیر نظر داشت، اما مخالفت‌ها ادامه داشت و شاعران از بیان وضعیت اختناق زده‌ی کشور ابا نمی‌کردند، با این‌که تنها «رخصت» داشتند از معاشقه‌ی سرو و قمری و لاله سرود بسرایند:

در این زمانه‌ی عسرت،

به شاعرانِ زمانِ برگِ رخصتی دادند

که از معاشقه‌ی سرو و قمری و لاله

سرودها بسرایند ز رفتن از خواب

۱. محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)، از بودن و سرودن، چاپ دوم، توس، بی‌جا، ۱۳۵۷، ص ۶۷

رلاتر از آب.

«شفیعی کدکلی»

اما شاعران چنین تضییقاتی را نادیده گرفته، دیگران را از خاموشی گرفتن برحذر می‌دارند:

تو خاموشی، که بخواند؟

تو می‌روی، که بماند؟

که بر نهالک بی‌برگ ما ترانه بخواند؟

و امیدواری می‌دهد که بهار آمده و زمستان گذشته است و باید نغمه‌های عاشقانه

سرداد:

ال این گزیده به دور،

در آن کرانه، ببین:

بهار آمده،

از سیم خاردار

گذشته.

حریق شعله‌ی گوگردی بلغشه چه زیباست!

هزار آئینه جاری است

هزار آئینه

اینگ به همسرای قلب تو می‌تپد با شوق

زمین تهی است رندان!

همین تویی تنها

که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی

بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان:

«حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی»^(۱)

و باز شاعر است که در «ظلمت استبداد» از «مهر صفاگستر» تمنا می‌کند «کانون افق را بی‌فروزد» و «تیرگی‌های جانکاه» را یکباره به پایان رساند و از «مطرب» می‌خواهد، نوایی بنوازد که خفتگان و مدهوشان را به هوش آورد:

ای مهر صفاگستر، کانون افق بفروز

وی تیرگی جانکاه، یکباره به پایان شو

[...]

مطرب تو سرودی زن، چنگی زن و رودی زن

در محفل خاموشان، مستانه خروشان شو

[...]

بو، تاکه به خویش آید، این جمع پریشان حال

ای خواب فراموشی، دور از سر ایشان شو

[...]

و در ادامه، مرگ را تداوم حیات انسان دانسته، از زندگان می‌خواهد، «زنده‌ی به وجدان» باشند و مانند در زندان و اسارت را نپسندند و «بنیاد ستم» برکنند و پیروی قرآن را نیز در «رزمندگی» می‌داند:

ای زنده به درویشی، از مرگ چه اندیشی

یا زنده به آیین باش، یا پیکر بی‌جان شو

[...]

تا، زنده به زندانی، مفلوک و گرانجانی

بنیاد ستم برکن، ویرانگر زندان شو

[...]

زاسلام چه می‌دانی، جز نام مسلمانی

گر پیرو قرآنی، رزمنده مسلمان شو

[...]

از ظلمت استبداد، جانم به ستوه آمد،

ای جان جهان ای عدل، زری پیکر ایران شو^(۱)

اردیبهشت ۱۳۴۳

شعری که در بالا ذکر شد، پس از حادثه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سروده شده است و با این‌که شاه امیدوار بود پس از آن کشتار، مخالفین را به انفعال بکشاند و ساکت کند اما وجود این شعرها نشانگر آن است که چندان موفق نبوده است. شاه گرچه توانست پانزده سال دیگر نیز، پس از ۱۳۴۲، حکومت کند اما این حکومت به زور سر نیزه بود و زمانی که فضای سیاسی کمی بازتر شد، دیگر توان مقابله با مخالفین را نداشت. در این فضای باز سیاسی، اکثر مخالفین رژیم، اختلاف با یکدیگر را کنار گذاشتند و هدف اصلی خود را سرنگونی رژیم پهلوی دانستند:

....

باید به پا خاست

باید

به بالای بلند امواج دریاها،

نماز برد

[...]

فرصت کم است

باید راه افتاد

باید هزاران زالو را

در جاده‌ی ابریشم

زیر پا، مالید

[...]

باید پر زینتی درناها را

از کلاه خود نادرها،

برداشت

و با آن

تمام کتاب نون والقلم* را

رو نویسی کرد

[...]

باید سپیده را

به آفریقا فرستاد

و سپیدی را

تبعید کرد.

فرصت کم است

باید راه افتاد...^(۱)

پاییز ۱۳۵۷

«موسوی گرمارودی»

و همین تشویق‌ها و ترغیب‌ها به مبارزه بود که پس از گذشت سال‌ها مؤثر واقع شد و طاغوت را در هم شکست، طوری که برای حفظ خود مجبور به گریه کردن شد. اما کسی اشک‌های دروغین او را باور نمی‌کرد:

گریه‌کن ای جانی بی‌دین و ایمان گریه‌کن

گریه‌کن ای دشمن اسلام و قرآن گریه‌کن

[...]

گریه‌کن بر یاد ایّامی که با دریای نفت

حلّ هر مشکل برایت بود آسان گریه‌کن

[...]

گریه‌کن بر آن خيام و خرکه افسانه‌ای

بر سیل کورش و بر ریش ساسان گریه‌کن^(۲)

محمد علی مردانی

[...]

*. نام کتابی است از مرحوم جلال آل احمد.

۱. علی موسوی گرمارودی، خط خون، زوّار، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۰.

۲. ذاکر حسین، پیشین، ص ۴۱۴.

۲- تجلیل از شهدا در اشعار اسلامی

مردم ایران در راه مبارزه با سلطنت پهلوی قربانیان زیادی دادند و در واقع پیروزی انقلاب ثمره‌ی خون شهیدان بود، و بدون شهادت جوانان و از جان گذشتگان، استبداد شکست نمی‌خورد و شب ظلمانی اختناق پایان نمی‌یافت. شاعران، حماسه‌سرای این ایثارها و از جان گذشتگی‌ها بودند. سرشک در «عاشقان شرزه» شجاعت اینان را می‌ستاید:

آن عاشقان شرزه، که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند

فریادشان تموج شطّ حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش لرستند

مرغان پرکشوده‌ی توفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بر ایشان کریستند

می‌گفتی، ای عزیز! «سَتَرُونِ شده‌ست خاک»
اینک بین برابر چشم تو چیستند:
هر صبح و شب به غارتِ توفان روند و بار،
باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.^(۱)

تهران، ششم تیرماه ۱۳۵۱

و در جای دیگر «زندگینامه شقایق‌ها» را مختصر چنین تعریف می‌کند:

زندگینامه‌ی شقایق چیست؟
- رایت خون به دوش، وقت سحر،
نغمه‌ای عاشقانه بر لب باد؛

۱. شفیع‌ی کدکنی، پیشین، ص ۹

زندگی را سپرده در ره عشق ،

به کف باد و هر چه بادباد^(۱).

تهران ۱۳۵۰

زمانی که در سال ۱۳۵۷ قتل و کشتارها در تظاهرات و راهپیمایی‌ها فزونی می‌یابد،

شاعر غمگانه ، همچو « بلبل از مرگ گل کفنان » نوحه سر می دهد :

طرب رمیده زگلشن چه گلستان است این

نشاط رفته زمرغان چه داستان است این

[...]

به مرگ گل کفنان نوحه می‌کند بلبل

چه بی ترانه بهاری ، چه بوستان است این

[...]

گلی نمائد که گلچین زشاخسار نجید

چه آفت است چمن را ، چه باغبان است این^(۲)

[...]

«فرشید ورد» در «در شعر شهادت» سروده‌های خود را ، افسانه‌ی فخر و غرور و نبرد

شهیدان ، می‌داند و چنین می‌سراید:

خون تو درون کفن جوش می‌زند

روح تو در فضای وطن جوش می‌زند

[....]

فریادهای سرخ غرور آفرین تو

در شعر و حرف و نغمه‌ی من جوش می‌زند

[...]

افسانه‌های فخر و غرور نبرد تو

۱. همان، ص ۵۶

۲. سبزواری، پیشین، ص ۳۸۲

در هر پیام و شعر و سخن جوش می‌رند^(۱)

م - سرشگ، شفیعی کدکنی در « سوگ‌نامه » همه چیز و همه جا - از موج‌های خزر گرفته تا لاله‌های صحرایی - را در سوگ « فرو ریخته گل‌های پریشان در باد » سیه پوش و غمگین می‌بیند،

موج موج خزر ، از سوگ ، سیه‌پوشان‌داند
 بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشان‌اند
 بنگر آن جامه‌کبودانِ افق ، صبح‌دمان
 روح باغ‌اند کزین گونه سیه پوشان‌اند؛
 چه بهاری است ؟ خدا را ! که در این دشت ملال
 لاله‌ها آینه‌ی خون سیاوشان‌اند
 آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد
 کز می جام شهادت همه مدهوشان‌اند،
 نامشان زمزمه‌ی نیمه شب مستان باد
 تا نگویند که از یاد فراموشان‌اند^(۲)
 [...]

وی در جای دیگر ، مبارزان شهید را به « مرغان توفان » تشبیه می‌کند که « آرایش گلوله‌های سربی » را عاشقانه در خون خود پذیرفته‌اند و امیدوار است که نامشان همچون حلاج ، سرافرازانه در تاریخ جاودانه بماند:

«زان سوی خواب مرداب»
 ای مرغ‌های توفان! پروازتان بلند.
 آرامش گلوله‌ی سربی را
 در خون خوشتن
 این‌گونه عاشقانه پذیرفتید ،
 این‌گونه مهربان.

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، جلد ۴، ص ۳۸۳

۲. حبیب ... عباسی، پیشین، ص ۳۴۹

زان سوی خواب مرداب ، آوازتان بلند.

[...]

دیدارتان : تَرْتَم بودن ؛

بدرودتان : شکوه سرودن؛

تاریختان بلند و سرافراز:

آن سان که گشت نام سردار

زان یار باستانی همراهتان بلند.^(۱)

۳- زندان سروده‌ها

دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد دو شخصیت اسلامگرا و مخالف رژیم بودند که با طرح مسائل اسلامی به شکلی نو و ادبی توانستند قشر جوان را به اسلام جذب کنند. حمید سبزواری اشعار زیر را برای شریعتی سرود:

نه هیچ کردم از قفا، نه هیچ در برابرم

در این سفر نگاه‌تر سوار شد برادرم

چه غربتی است بادیه، سحور غم برآمده

تو خفته کاروان شده، سپیده دم برآمده

[...]

همان سوار اوکین که جمره را به سنگ زد

همان که رودخانه را به خون تازه رنگ زد

همان چراغ نور و خون، همان اگر شب آمدی

همان معلم شهید، اگر به مکتب آمدی

* * *

هلا نسیم تند سیر اگر به گشت می‌روی

هلا، بلند آفتاب اگر به دشت می‌روی

امیرگردبادها، اگر سوار می‌شوی

سفیر ذوق و یادها، اگر به کار می‌شوی

برای دشت‌ها بگو چگامه‌ی تر مرا

به گوش بوته‌ها بخوان غم برادر مرا^(۱)

سبزواری در فوت شریعتی، او را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

خفتی چرا ای چشم بیدارت نخفته ای مرغ دل در جان هشیارت نخفته
پای طلب هرگز ز رفتارت نخفته یک دم زبان در کام دُر بارت نخفته
خفتی چرا ای روز و شب بیدار بوده روشنگر این شامگاه تار بوده
با خستگان خفته در پیکار بوده شب تا سحر با رنج و محنت یار بوده

ای وارث میراث پاکان و شهیدان ای یادگار بوذر و عمار و سلمان
ای در کف تو رایت اسلام و قرآن ای در تو پیدا بهترین سیمای انسان^(۲)

جلال آل‌احمد با تألیف کتاب غریزدگی، گفتمان جدیدی را در بین روشنفکران مسلمان ایران گسترش داد. او در عین حال که داستان‌نویس مشهوری بود، در عرصه‌ی مبارزه با رژیم پهلوی نیز بسیار فعال بود، شاعری ناشناس در شهر خود جلال را «چریک پیر» لقب می‌دهد:

فرار قله دگر برج دیدبان خالی است
چریک پیر کز آن چارسو دیدن
دو چشم دوخته بر مرزهای آزادی،
و هر مهاجم چالاک را به تیر نشان،
به جای خود می‌دوخت،
به سال‌های خموش،
نبرد می‌آموخت
زبای فتاده‌ست
درون برج نگهبان مرزهای شرف
کدام فاجعه سرزد؟

۱. حمید سبزواری، سرودهایی، ص ۳۳۵

۲. همان، ص ۳۵۶

چریک پیر چرا آرمید ناهنگام

عقاب مرگ چه‌سان بر فراز او پرزد؟^(۱)

طاهره صفارزاده، در شعر «سفر هزاره» از هر دوی این مبارزان - شریعتی و آل احمد - سخن می‌گوید

در ارتفاع قلّه

همپای پاک اباذر بودی

همشانه‌ی ستبر شجاعت

همشانه‌ی جلال

اکلون تو با جلالی

ما بی‌تو

بی‌او

بی‌جلال

ما کیستیم^(۲)

شهادت آیت‌الله سعیدی نیز در شعر برخی از شاعران انعکاس یافت. وی از شاگردان حضرت امام (ره) و امام جماعت یکی از مساجد جنوب تهران بود. آیت‌الله سعیدی از مساجد به عنوان پایگاه مبارزه علیه حکومت پهلوی استفاده می‌کرد و در سخنرانی‌های خود از ستمگری‌های رژیم شدیداً انتقاد می‌کرد. ساواک ایشان را به دلیل فعالیت‌های ضددولتی بازداشت کرد و در زیر شکنجه به شهادت رسانید. نعمت میرزازاده در شعر بلندی که برای امام (ره) فرستاده بود، به شهادت ایشان اشاره کرد:

رعیما! امام! از ایران چه پرسی

که سجن بزرگی است در خون پییده

محمدرضای سعیدی، بزرگی

که اسلام او را به جان پروریده

۱. عبدالرحیم ذاکر حسین، منبع پیشین، ص ۲۳۱

۲. ناصر مؤذن، ده شب، ص ۱۴۳

زبیداد ضحاک و دژخیم‌هایش

شهیدی است ایلک به خون آرمیده^(۱)

در واقع آنهایی که به مخالفتشان ادامه می‌دادند؛ یا زندانی شده، یا در تبعید به سر برده و یا مخفیانه زندگی می‌کردند. شعرای مخالف رژیم، یا خود طعم زندان و شکنجه را چشیده بودند و یا یارانی داشتند که از زبان آنان تجربه‌های زندان را شنیده بودند. از این رو زندان و خاطرات مربوط به آن، جایگاه خاصی در شعر سیاسی دارد. اسماعیل قمری در «ناله‌ی یک زندانی» شکنجه یک دکتر جوان را توسط مأموران رژیم، توصیف می‌کند. وی این شعر را با الهام از خاطرات زندانیان سیاسی سروده است که خاطراتشان را روزنامه‌ی کیهان، در آبان ۱۳۵۷ به چاپ رسانده بود. شعر با نقل خاطره‌ای از یک زندانی شروع می‌شود که با مهندسی هم‌سلول است. روزی جوانی را به سلول آنها می‌آورند. این جوان خود را دکتر معرفی می‌کند. پس از یک روز با هم بودن، صبح روز بعد جوان را برای بازجویی می‌برند. در حین بازجویی به انواع شکنجه‌ها متوسل می‌شوند:

فضا پر شد از ضجه و داد وی

بی‌چید در بلد فریاد وی

[...]

چو شد ظهر آمد به سلول باز

فسرده، تکیده، ولی سرفراز

[...]

همی پیچ می‌خورد از چپ و راست

بگفتا به این‌جا توالت کجاست

[...]

چه گویم که ناگه سیلاب خون

۱. نعمت میرزازاده، سه نامه به امام خمینی (ره)، ص ۱۹

(مجموعه‌ای ادراکاتش آمد برون)^(۱)

[...]

شاید اشعاری مانند شعر بالا را نتوان در تعریف شعر گنج‌انید، چرا که بدیهی‌ترین عناصر شعری را در خود ندارد و شاعر با توسل به وزن خواسته مطلبی را تعریف کند و در واقع هنر شعری را قربانی مضمون شعر نموده است.

«فرشید ورد» شعری به نام «شکنجه دیده زندان شاه» را از زبان یک مبارز زندانی سروده است که آن مبارز گناه زندانی شدن خود را «وطن پرستی» و «تقوی» بیان می‌کند:

شکنجه دیده‌ی زندان شاهم ای یاران

وطن پرستی و تقوی گناهم ای یاران

شکنجه دیده‌ام اما نگفته‌ام حرفی

سرشکسته و بسته گواهم ای یاران

[...]

به جرم آن که نهادم قدم به راه حسین

بود چو شام غریبان پگاهم ای یاران^(۲)

[...]

زمانی که در اوایل دهه‌ی پنجاه به علت شدت یافتن حرکت‌های چریکی، تعداد زندانیان سیاسی بیشتر شد، کسانی بودند که یار و آشنایی در زندان داشتند و همین است که «سرشگ» با دیدن «ابر شبگیران» در افق، به یاد «پاره اندوه‌های یار زندانی» خویش می‌افتد:

«پرسش»

آسمان را بارها

با ابرهای تیره‌تر از این

۱. ذاکر حسین، پیشین، ص ۳۵۵

۱. همان، ص ۲۲۵

دیدهام

اما بگو

ای برگ!

در افق این ابر شبگیران،

کاین چلین دلگیر و بارانی است،

پاره اندوه کدامین یار زندانی است؟^(۱)

مرداد ۱۳۵۲

زندانیان سیاسی که سال‌ها در بند بودند، با اوج گرفتن انقلاب، از زندان‌ها آزاد شدند.

نعمت میرزازاده [م. آرم] شعر «درو خلق» را به واپسین گروه از زندانیان سیاسی تقدیم نموده است که به دست مردم از زندان‌های یافته‌اند:

از سیله‌ی گداخته‌ی خلق

شمشیرهای آخته‌ی آذرخش خشم، فرود آمد

بر بند بندِ دیو نگهبانِ بندهای دلیران

و آن‌گاه

دیوار استوارنمای ستم به ناکهان

چو نان دروغِ پوچ، فرو ریخت

وز کام ازدهای پلید ستم

رزمندگان خلق برون تلختند

نستوه و سرفراز

[...]

یانانِ من!

ایران چه سال‌های دراز و تلخ

۱. شفیع کدکنی، پیشین، ص ۶۵

چشم انتظار دیدنتان بود

تا همچو جان رفته در آغوشتان کشد^(۱)

بدین ترتیب با پیروزی انقلاب اسلامی، آخرین گروه از زندانیان سیاسی آزاد شدند و سال‌های شکنجه، تبعید و دوری به پایان رسید، اما خاطرات آن روزها پایان نیافتند.

۴- وصف آزادی در اشعار اسلامی

در کشور استبدادزده و محیط اختناق آور که پر از زندانیان سیاسی است، آزادی - کالایی که کمتر یافت می‌شود - ارزش دیگری پیدا می‌کند، هر آن کس که با رژیم سر مخالفت دارد، بیش‌تر و بهتر قدر و بهای آن را درک می‌کند، چون بیش از دیگران فشار محیط را احساس می‌کند، بنابراین بی‌جا نیست که شعرای مخالف حکومت، همیشه آزادی را با تعابیر زیبا توصیف کرده، حاضرند سر به پای آزادی بگذارند:

دلی که شد به جهان آشنای آزادی

به جان خویش پذیرد بلای آزادی

[...]

چو شد لحالت آزادگان خبر دل من

بر آن شدم که نیم سر به پای آزادی

شاعر در ادامه می‌آورد که حتی استعمارگران نیز به اوج و بهای آزادی پی برده و از آن طریق می‌کوشند مردم را فریب داده، سلطه‌ی خود را گسترش دهند:

چه روی داده که آید ز نای استعمار

به گوش مردم عالم ندای آزادی

چه روی داده که تندیس ظلم و جیل و فساد

نموده زیور قامت قباى آزادی

[...]

عجب مدار که نقش عناد و کبر و ستم

۱. نعمت میرزازاده [م. آرم]، گلخون، تیرنگ، تهران، ۱۳۵۸، ص ۹

گرفته رنگ به زیر لوای آزادی

[...]

چه روی داده ندانم که دیو استبداد

شدست راهبر و رهنمای آزادی^(۱)

[...]

محمد علی مردانی

گاه شاعر آزادی را همچون معشوق مورد خطاب قرار می‌دهد و از زیبایی او و شیدایی خویشتن سخن می‌گوید، و امیدوار به آمدن بهاری است که در «سایه‌ی آزادی شعر طرب را بسراید»:

کو بهاری خوش و بزمی خوش و عهدی خوش

که نشیلم خوش در دامن گل‌ها من

تا بر آسایم در سایه‌ی آزادی

بسرایم شکرین، شعر طربزا من

آه آزادی، آزادی، آزادی

به فدای تو ای مملکت آرا، من

تو نه از پرده برون آیی که توان دیدن

چهره‌ی پرمهر تو ای شاهد زیبا من^(۲)

[...]

اسفند ۱۳۴۸

در مرداد همین سال، فرشید ورد، امید رسیدن «بهار آزادی» را به مردم می‌دهد:

بیا رویم به سوی دیار آزادی

کنیم هستی خود را نثار آزادی

بیا بیا که اساس ستم براندازیم

۱. ذاکر حسین، پیشین، ص ۳۱۱

۲. سبزواری، پیشین، ص ۲۲۵

به پاک‌کیم بیا کارزار آزادی

خزان ظلم و ستم می‌رود ز خانه‌ی ما

(راه می‌رسد آخر بهار آزادی)^(۱)

آزادی که سال‌های سال شاعران، همچون شاهدی پرده‌نشین از او سخن می‌گفتند، در اواخر سال ۱۳۵۷ اندک اندک رخ می‌نمود. در این سال شاه - عامل اختناق - از ایران رفت و مردم با ادامه‌ی حضور خود در راهپیمایی‌ها و تظاهرات به پیروزی انقلاب امیدوارتر شدند. شاعران که پیشتر نوای «نفسم گرفت از این شب» را می‌سرودند، این بار همه از «کلام آزادی» دم می‌زدند:

چو دم زنی همه دم از کلام آزادی

بیا زمن بشنو در مقام آزادی

[...]

خروش مردم آزاده بین که از لن و مرد

گرفت کاخ ستم با قیام آزادی

[...]

عدو گریخت ز ایران به سوی عالم غرب

که تا رها شود از انتقام آزادی^(۲)

[...]

احمد بلوری

۵ - حوادث انقلاب اسلامی در اشعار اسلامی قیام ۱۵ خرداد

انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ پس از سال‌ها مبارزه به پیروزی رسید و شب ظلمانی استبداد به پایان آمد. اسلام به عنوان مکتب مبارزه با رژیم پهلوی، پیش از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تبلور پیدا کرد و پس از این قیام خونین بود که مبارزان و مخالفان رژیم به اهمیت و نقش مذهب شیعه در مبارزه پی بردند و گروه‌های زیادی از جوانان با ایده‌های مذهبی، تشکیلات و دسته‌های چریکی علیه رژیم راه انداختند و در نشر افکار و

۱. ذاکر حسین، پیشین، ص ۲۲۵

۲. همان، ص ۴۱۸

اندیشه‌های دینی تلاش زیادی نمودند. البته برخی از این گروه‌ها سعی در تلفیق افکار و اندیشه‌های اسلامی با دیگر افکار غیر اسلامی، به ویژه کمونیستی داشتند که می‌توان به مجاهدین خلق، و ... اشاره نمود، اما گروه‌های دیگر مذهبی با استفاده از دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) تشکیلات خود را رهبری می‌کردند.

قیام ۱۵ خرداد همان‌گونه که در فصل‌های پیشین اشاره شد، نقش مهمی در جهت گیری مبارزات مردم ایران داشت و تأثیرات عمیقی در حرکت‌های بعدی به جا گذاشت. این قیام خونین، که در حمایت از رهبر مذهبی ایران و مرجع تقلید آن دوره - حضرت امام خمینی (ره) صورت گرفت، از دید شاعران اسلامی دور نماند. «حمید سبزواری» این حادثه را چنین توصیف می‌کند:

نفس در سینه‌ها خشکیده و اشباح بیم‌انگیز -

هر سو در تکه‌پویند

و درخیمان

می‌تازند و

می‌سوزند

زدیگر سو همه فریادها خاموش

به لب، لب می‌فشارد شهر

نگاه بی‌زبانان، قصه گو، بجواست

سکوت (رفشان گویاست

هیس !!! ه ... ی ... س !!!

حاکم تشنه‌ی خون است^(۱)

و دیگری بر کشتگان دشت ورامین مویه‌کنان، ننگ نثار «جلادان پلید» می‌کند:

وای از آن تند باد نیمه‌ی خرداد

کان همه سرو بلند را زین افکند

ننگ به جلاد آن پلید که ری را
 کرد ز خون شهید، سرخ چو یاکند
 مویه بر آن کشتگان دشت ورامین
 سجده بر آن مردمان پاک برومند^(۱)

همچنین «استاد محمدرضا حکیمی» در بخش‌هایی از شعر بلند «عاشورا آفرین قرن» به حوادث ۱۵ خرداد اشاره می‌کند و جنایت‌های رژیم را در این روز زیر سؤال می‌برد:

[...]

پس آن همه به نیمه خرداد از چه کشت؟
 پس انتقام از چه ز روحانیان کشید؟
 [...]

آن مؤمنان پاک ورامین کجا شدند؟
 آنان که دین ز ماتمشان، امان کشید^(۲)
 [...]

«مردانی» نیز شهادت جوان روزه‌داری را که از خوردن آب، هنگام جان دادن خودداری می‌کند، با توصیفی از قیام ۱۵ خرداد و قتل عام مردم به دست نیروهای مسلح چنین بیان می‌کند:

زان میان بُد دلوری نستوه
 لاله رخسار و سرو قد و رشید
 جان سپر کرده در بر دشمن
 کرد یاران خویش می‌گردید

شد هدف سرو قامتش ناگاه
 تیر بیداد سینه‌اش بدرید
 [...]

۱. حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد اول، ص ۶۱۲

۲. مصطفی فیض، پیشین، صص ۵۳ و ۵۴

در این میانه «مادری قهرمان» خود را به او رسانده، سرش را به بالین می‌گیرد و می‌خواهد جرعه آبی به او بدهد اما:

نوجوان دیده باز کرد و چو گل
غنچه‌ی لب گشوده می‌خندید

گفت: من روزه دارم ای مادر
وقت افطار من کنون نرسید

[...]

تشنه لب داد جان و مهمان شد
بر سر خوان کردگار مجید^(۱)

[...]

«ابوالحسن رضوی» سال‌ها بعد (۱۳۵۵) جایی که به نادرست بودن تقویم‌های دولتی اشاره می‌کند از «قیام ۱۵ خرداد» یاد می‌کند، قیامی که در سال‌روز آن، به جای جشن، باید به عزای نشست:

تقویم‌های دولتی دروغ می‌گویند
در آنها به جای وفات، تولد
و به جای «عزا»: چنین چاپ شده است
به جای قیام سرخ ۴۲ در سایه عاشورا

منجلاّب سفید در لوای «سیا»^(۲)

[...]

۶-۱۷ شهریور

قیام ۱۵ خرداد گرچه در سال ۱۳۴۲ با کشتار عده‌ی زیادی از مردم سرکوب شد و تقریباً تا ۱۴ سال بعد، ایران شاهد حرکت‌های جمعی گسترده علیه رژیم نبود، اما پس از

۱. ذاکر حسین، پیشین، ص ۱۵۶

۲. همان، ص ۳۰۱

سال‌ها خون شهیدان این روز، به ثمر نشست و مردم ایران در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به راهپیمایی‌های سراسری و گسترده علیه رژیم شاه دست زدند. حوادث مهم این سال‌ها از جمله حادثه‌ی آتش زدن سینما رکس در آبادان، قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ و از همه بیشتر حادثه‌ی خونین میدان شهدا (ژاله سابق) مورد توجه شاعران بود. مظاهر مصفا «جمعه‌ی سرخ» را در مورد حادثه‌ی خونین ۱۷ شهریور سروده است:

بر لاله شنیده‌ام ژاله

بر ژاله ندیده‌ام لاله

بر ژاله ببین کلون که یک دشت

لاله بدمید و خونفشان گشت

در ژاله نگر که یک بیابان

شد لاله‌ی پرلخون نمایان

[...]

کشتند زنان و کودکان را

هم پیر شکسته هم جوان را

شهریور ۱۳۵۷

[...]

در این روز، چه بسیار جوانانی که صبح از خانه‌ی خود بیرون آمدند، اما شب به منزل بازنگشتند و برای همیشه، مادرشان را چشم انتظار گذاشتند. «غلامحسین متین» در شعر «مویه مادر....» زبان حال چنین مادرانی را بازگو می‌کند، مادرانی که برای یافتن فرزندشان به همه جا سرزدند و ناامید بازگشتند:

کجا که سر نردم!

میان آن همه دود،

میان آن همه مردم،

درون داغ و درود،

میان آن همه آتش،

کنار خرمن درد

کنار آن همه افتاده‌ی مشبک سرد

کنار آن همه آه می مردم،

از این خیال که شاید تو هم، جولک من

تو هم کنار یک خیابان، کنار یک میدان

به خاک فتادی

به دست یک نامرد.

شب از کرانه گذر کرد و باز آمد روز

چرا به خانه‌ی خود برنگشته‌ای هنوز^(۱)؟...

۱۹ شهریور ۱۳۵۷

تعداد کشتگان در این روز بسیار زیاد بود، طوری که مردم نتوانستند جنازه‌ی شهیدان را از میدان بیرون برند. هنگام غروب کامیون‌های دولتی جنازه‌ی شهیدان را از خیابان‌ها جمع کردند:

در سراسر بیلبان خاموش،

حفره

حفره

حفره

کدنه است، آماده است

کامیون‌ها، ناله کنان، می‌رسند

یکی، دو تا نه، بسیار، بسیار ...

بار آنها چشمه‌های نور است، آغشته به خون

بار آنها، خولین کفن‌اند^(۲)

بدین ترتیب رژیم در این روز، جوی خون به راه انداخت. با این حال موفق نشد

۱. مجله‌ی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، دفتر ۴، تابستان ۱۳۶۰، ص ۱۱۸

۲. زینب بروجردی، توفانها و لاله‌های شهرپور، (این کتاب با جلد سفید، همانند کتاب‌های ممنوع قبل از انقلاب بدون آدرس چاپ شده است)، ص ۶۷

جلوی قیام مردم مسلمان ایران را بگیرد.

گروهی از شاعران انقلابی، بدون نام بردن از حادثه‌ی خاصی، رشادت‌ها و رخدادهای روز راهپیمایی را به تصویر کشیده‌اند. «حسن صالحی خمینی» از سربازی سخن می‌گوید که به دستور فرمانده خود مجبور به تیراندازی به سوی مردم شده و در نتیجه‌ی تیراندازی او جوانی به خاک افتاده است. سربازی با دیدن این صحنه متقلب شده و:

رو به افسر نموده گفت بگیر
ای که مأمور قتل مرد و زنی

این یکی هم نثار سینه‌ی تو
شد یقینم که خائن وطنی

با صدای مپیپ ۳- پرید
جان یک خائن ال‌حصار تلی

بار دیگر که ۳- داد صدا
چه صدایی، صدای دل‌شکنی

جسم سرباز قهرمان افتاد
مثل سروی به سبزه‌ی چمنی^(۱)

سال ۱۳۵۷ سال، اوج قیام مردم علیه حکومت شاه بود. در این سال در بسیاری از شهرها، راهپیمایی و تظاهرات ضد دولتی برپا شد و بسیاری از ادارات و سازمان‌ها به علت اعتصاب کارکنان به حالت تعطیل در آمده بودند. محمدعلی مردانی از این سال به عنوان «دوران مسلسل» یاد می‌کند:

مطلبی بشنو برادر زیر عنوان مسلسل

۱. محمد علی مردانی (گردآورنده)، نغمه‌های انقلابی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۸، ص ۸۰

تا بگویم قسمتی از وضع دوران مسلسل

بیگاهی از نظامی کشته در هر کوچه برپا

گر تو نامی هر خیابان را خیابان مسلسل

در کنار هر درختی، توپ و تانکی مستقر بین

کشته هر میدان و معبر، مثل میدان مسلسل^(۱)

مشفق کاشانی، در شعر «شب از کرانه ...» دیده‌ی زمانه را گریان می‌بیند:

رموج آتش و خون، دیده‌ی زمانه گریست

دل، از درجه‌ی چشم بدین بهانه گریست

به دست تیغ ستم، دامن شفق گلرنگ

به پهن دشت فلق، دیده‌ی زمانه گریست

[...]

گذشته از تن و جان، در هدف، به مسلخ عشق

کجا زگردش خونبار، تارپانه گریست؟!۲

نشان مردمی از پهنه‌ی زمانه زدود

ستمگری که دل من بدین نشانه گریست^(۲)

۱۸ شهریور ۱۳۵۲

[...]

و مظاهر مصفاً نیز در «کشتن بس است» به کشتار مردم در این ایام اشاره می‌کند:

کشتن بس است، کشته فزون از شمار شد

خلقی زپا در آمد، خلقی نزار شد

از بس که گل زخون شهیدان شکفته است

۱. همان، ص ۸۴

۲. مشفق کاشانی، آذرخش، گزیده‌ی اشعار، کیهان، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲

باری بهار رفت و دوباره بهار شد

و از این‌که شاه خود را مسلمان نام نهاده، ناراحت است و معترض:

ای خویش را به کید مسلمان نهاده نام

اسلام از شقاوت تو شرمسار شد

[...]

اسلام نیست دین برادرگشی، مکش

دین از تو الحذرکنان در مزار شد^(۱)

[...]

هر چه به پیروزی انقلاب نزدیک‌تر می‌شویم، شاعران بیشتر از حماسه‌های مردمی سخن می‌گویند تا از خفقان، قتل و کشتارها. خسرو فرشیدورد «حماسه‌ی انقلاب» را این چنین می‌سراید:

همه جا نعره‌ی دلبران است

همه جا بانگ خلق ایران است

همه جا خلق‌های البیوه است

همه جا موج‌های انسان است

نه ز توپ و ز تانک دارد بیم

نه هراسش ز تیر باران است

از ارس تا کرانه‌های خلیج

همه جا انقلاب و طغیان است

[...]

مرد رزمنده پیش می‌تازد

در کفش مشعلی فروزان است

[...]

می خورد تیر و می شتابد پیش

دشمن از هیبتش هراسان است^(۱)

[...]

دی ماه ۱۳۵۷

۷- حضرت امام خمینی (ره) از زبان شاعران

شخصیت والای مذهبی و سیاسی حضرت امام (ره) به عنوان رهبر انقلاب اسلامی، از سال های اولیه ی شروع مبارزه علیه حکومت پهلوی، مورد توجه علاقه مندان و مقلدان ایشان بود. در این بین شاعران اصلاحگرا، در مقاطع مختلف اشعار زیادی در وصف شجاعت، صداقت، آزادی و مردانگی ایشان سروده اند. رفتار و کردار امام در طول نهضت اسلامی، دستمایه ی مناسبی برای سرایش اشعار انقلابی فراهم می آورد. از همین رو شعرای اسلامگرا، در عین حال که با توصیف رهبر انقلاب، مخالفت ضمنی خود را با حکومت پهلوی ابراز می داشتند، به حوادث مهم نهضت اسلامی نیز اشاره می کردند، تا اندیشه ی انقلابی و اسلامی خود را در بین گروه های مختلف مردمی رواج دهند.

نقش رهبری امام (ره) در پیروزی انقلاب اسلامی انکارناپذیر است و اصولاً تعدادی از تحلیل گران انقلاب ایران معتقدند که بدون در نظر گرفتن ویژگی های شخصیتی بنیانگذار انقلاب اسلامی، تحلیل آن ناقص خواهد بود. در جریان انقلاب، امام خمینی (ره) با بیان اهداف مبارزه، توانستند هرچه بیشتر گروه های مختلف مخالف رژیم را تحت شعار واحدی گرد آورند. ایشان با پرهیز از مسائل اختلاف برانگیز؛ قاطعانه سرنگونی حکومت پهلوی و تشکیل حکومت اسلامی را خواستار شدند. سخنرانی های رهبر انقلاب، شور و شعف وصف ناپذیری در دل مردم ایجاد می کرد و مردم اطاعت از ایشان را به عنوان مرجع تقلید و رهبر (مرجع مذهبی - رهبر سیاسی) بر خود فرض می دانستند، و هر گروه و جمعیتی به واسطه ی مسلمان بودن سعی در پیشبرد اهداف ایشان داشتند.

شعرا نیز همچون دیگر اقشار مردم، با زبان و بیان خود اطلاعات خود را از امام اعلام کردند و اشعار زیادی در وصفشان سروده اند. اشعاری که درباره ی رهبر انقلاب سروده

شده‌اند، بسیار زیاد و متنوع است، برخی از آنها به حوادث مهم زندگی امام (ع) همچون زندانی، تبعید، شهادت آقامصطفی (فرزند امام)، و... اشاره دارند و برخی نیز صرفاً در توصیف ایشان است، که در ادامه نمونه‌هایی از هریک ذکر خواهد شد.

«موسوی گرمارودی» در سروده‌ای امام (ع) را «شعر بزرگ خلق» خطاب می‌کند و ایشان را این‌گونه وصف می‌نماید:

ای پیشوای من

شعر کاملی تو

شعر بزرگ خلق

وین خلق

- خلق ایران -

کلوازه‌های شعر بزرگ وجود تو

[...]

شعر صلابتی

شعر مقاومت

معیار انسجام کلامت

پیوند قلب‌هاست

[...]

شعر بزرگ خلق!

شعر بلند جاری!

هر شب تو را

بر پشت‌بام خانه‌ها

با ولاه‌های روشن شعر ستارگان

پیوند می‌زنیم^(۱)

شاعری دیگر، امام را به «فریاد روزگار» و «مطلع تمام سرودها» تشبیه می‌کند و از دوری او ناله‌ی عاشقانه سر می‌دهد:

فریاد روزگار ماست

روح خدا

در روزگار قحطی هر فریاد

در روزگار قحطی هر جلبش

هر کوشش،

فریاد روزگار ماست

سخنرانی‌های حضرت امام (ره) در تقبیح کاپیتولاسیون و انتقاد از سیاست‌های ضداسلامی شاه یکی از موضوعات مورد نظر شعرای اسلامگرا بود. شاعری ناشناس در این مورد، این‌گونه می‌سراید:

نور یزدان جلوه‌ها در صحنه‌ی دنیا کند	ورث‌جلی عالمی را سینه‌ی سبنا کند
روزی از رخسار احمد روزی از چهر علی	جلوه روزی از خمیلی مرجع والا کند
قهرمانی زد قدم در عالم هستی رقم	کز شجاعت خیره چشم گلبند خضرا کند
پرچم دین چون به جا ماند از فداکاری او	تا قیامت پرچمش را دست حق برپا کند
لامرحق تسلیم نامردان نشد تا در جهان	لورگویی از کتاب زندگی الفا کند
نام آن آزادمردی را که با یک نطق خود	مستشاران نظامی را چنین رسوا کند
ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان	بعد آن را با قیام و حس خود امضاء کند
درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل	تا جلالت‌پیشگان را در جهان رسوا کند
آن کسی را شیعه بتوان گفت که او از جان و دل	در حیات خویش این برنامه را اجرا کند ^(۱)

مبارزات و سخنرانی‌های امام علیه حکومت شاه منجر به زندانی شدن ایشان گردید. دوره‌ی زندان امام (ره) اگرچه خیلی طول نکشید، اما همان چند هفته نیز پیروان امام را نگران و دلتنگ کرده بود. آزادی امام از زندان شاه موجب شادی یاران ایشان شد و شاعری این آزادی را به رسیدن نو بهار تشبیه نمود:

بال طبیعت کشید به روی گلشن پرند	به چهره‌ی روزگار، دوباره زد نوشخند
کیتی فرسوده بال، جوان شد و دلپسند	به دامن دشت بال بهار، دیبا فکند

۱. علی اکبر محتشمی‌پور، خاطرات سیدعلی محتشمی‌پور، ص ۳۸۴

باز به آهستگی‌باد بهاری ولید

[...]

رهبر آزادگان زحیس آزاد شده زمقدمش جان و دل، با طرب و شاد شده
خرمن اندوه و غم، چوگاه برباد شده فضا پر از نور شد طبیعت آباد شده
ز آفتابی که شب در دل ظلمت دمید
رموج شور و نشاط، به لرزش آمد زمین شادی و عشق و امید، برق زد از هرجیین
چو یوسف خویش دید ملت‌اندوه‌گین گرفت اطراف او، چو حلقه‌گرد نگین
زدلخوشی جامه را چو غنچه برتن درید

[...]^(۱)

حکومت شاه مبارزات امام (علیه السلام) را در داخل کشور نتوانست تحمل کند و ایشان را ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید کرد. وقتی امام (علیه السلام) در تبعید بودند، شاعران برای ایشان شعر می‌سرودند:

آری!

در روزگار مرگ اصالت‌ها

بی‌تو دگر چه بگویم

چه را بسرایم،

از مطلع تمام سرودها

بی‌تو نشسته دگر فریادا!

علی شریعتی^(۲)

[...]

اشعار بسیار زیادی در قالب‌های مختلف شعری همچون (غزل، قصیده، شعر سپید،...) در وصف امام خمینی (علیه السلام) سروده شده است. تاریخ سرایش برخی از آن اشعار پیش از شروع نهضت در سال ۱۳۴۲، است و هرچه به پیروزی انقلاب

۱. همان، ص ۳۰۹

۲. همان، صص ۱۶۴-۵

نزدیک‌تر می‌شویم بر حجم آن‌گونه شعرها افزوده می‌شود. شعرای اسلامگرا، توجه خاصی به حضرت امام (ع) و حوادث زندگی ایشان داشتند و از همان سال‌های اولیه شروع انقلاب اسلامی، لحظات مهم حیات امام (ع) و همچنین حوادث انقلاب اسلامی را به نظم کشیده‌اند. از جمله می‌توان به اشعاری اشاره کرد که مفاهیم سخنرانی‌های امام را بیان می‌کردند.

نعمت میرزا زاده در دفتری به نام «سه نامه به امام خمینی» اشعاری را جمع‌آوری کرد و برای امام که در نجف تبعید بودند ارسال کرد. شاعر یکی از این سه قصیده خود را این‌گونه آغاز می‌کند:

ای ز وطن دور ای مجاهد در بند

ای دل اهل وطن به مهر تو پیوند

نای تو خاموش همچو خشم که در مشّت

جان تو در جوش همچو شیر که در بند

[...]

جز دو لب تو، لبان همدم فریاد

کاورد از دل برون حقایق دل‌بند

بر لب هر مدعی صلاح وطن نیست

گرچه ز لب ریزدش به گاه سخن قند^(۱)

[...]

«طاهره صفارزاده» در شعر بلند «سروش قُم» از امام به عنوان «مهربان معلم بیداری» یاد می‌کند که ندای طغیان و خیزش علیه طاغوت را سردادند و خود پیش از همه در این راه قدم گذاشتند. شاعر در این شعر از دوری امام از وطن خسته شده و آرزوی بازگشت ایشان را در جای جای سروده‌ی خود بیان می‌دارد:

۱. نعمت میرزا زاده، سه نامه به امام خمینی (ع)، مشعل آزادی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹

بارآ

بارآ

ای مهربان معلم بیداری

ای رهبر نبرد رهایی

[...]

شاعر در اذامه، به فریادهای «ظلم ستیز» امام - که از شهر قم بلند شدند - اشاره می‌کند و این‌که ندای عدالتخواهانه‌ی ایشان این همه بیداری و جنبش را به دنبال آورد:

شب هرگز این همه بیداری در پی نداشته

شب هرگز این همه بیداران در خود نداشته

ای روح ضد خواب

ای روح دادگستر الله

تو پیشتار همه‌ی گردانی

تو گرد رسولانی

[...]

و در بند آخر شعر، شاعر بار دیگر درمندانه از آرزوی نهانی خویش سخن می‌گوید:

بارآ

بارآ

ای حق آشکاره و تبعیدی

ای رهبر رموز رهایی

بارآ

که چون تو بار بیایی

باطل خواهد رفت^(۱)

آبان ۱۳۵۲

علاوه بر حوادث مهم انقلاب، تعدادی از شعرا، به بهانه‌ی مناسبت‌های مذهبی از

جمله همزمانی تولد امام خمینی (ره) و حضرت فاطمه (س)، در مدح ایشان اشعاری می‌سرودند و از این طریق می‌کوشیدند نام رهبر انقلاب را که در تبعید به سر می‌بردند، در میان مردم ایران زنده نگه دارند. از جمله این اشعار:

شد مولد رهرا و گلستان خلدان

شد صحن چمن الکل و سنبیل رخشان

میلاد خمبلی چو به آن شد توأم

چون بلبل و گل شاد همه اهل جهان^(۱)

شاعر: نامشخص

با این‌که تبعید حضرت امام (ره) به درازا کشید، ولی پیروان ایشان خستگی‌ناپذیر، در انتظار بازگشت «روح خدا» به ایران بودند و همین انتظار یکی از مفاهیم اساسی اشعار اسلامی را تشکیل می‌داد. «غزل صبح» از «حسنی الهامی» یکی از شعرهای انتظار می‌باشد:

سوار خسته‌ی من ای سوار گردآلود	چگونه می‌رسی آخر به شهر آهن و دود؟
چه انتظار غریبی است انتظار طلوع	درین شب، این شب قطبی، شب غبارآلود
هزار سال شب آمد هزار سال سحر	در آسمان ندرخشید اختر موعود
در انتظار تو چشمم به راه ماند سپید	به پیش پای تو گسترد راه قیراندود ^(۲)

اوایل بهمن ۱۳۵۷

[...]

با نزدیک شدن به روزهای پیروزی انقلاب، امیدها افزون‌تر شده و شعرا بسیار با اطمینان از آمدن دوست سخن می‌رانند:

نسیم روح‌فزای سحر زگلشن قدس	امید عاشق شب زنده‌دار می‌آید
در آبگینه دل یاد دوست رقص‌کنان	که دوست بر سر عهد و قرار می‌آید

[...]

ستاره‌ی سحر و آفتاب روشن شرق امام و رهبر خرد و کبار می‌آید

۱. همان، ص ۵۶

۲. همان، ص ۲۲۸

خطیر، نایب بر حق مهدی موعود شبیر، قائد نیکو شعار می‌آید
بزرگ آیت دادار پاک، روح‌الله سترگ مرجع والاتبار می‌آید^(۱)
[...]

شاعر: سیدعلی‌اصغر صائم (صائم کاشانی)

اوایل بهمن ۱۳۵۷

در همین زمینه «نصرالله مردانی» شعر «ای فاتح همیشه‌ی تاریخ» را سروده‌اند که این‌گونه شروع می‌شود:

ای ناجی بزرگ جهان نایب امام
خورشید تابناک افق‌های خون؛ سلام
شاعر شعر خود را با توصیفات دیگری از امام (علیه السلام) ادامه می‌دهد و در پایان امید خود را به بازگشت ایشان این چنین ابراز می‌کند:

با جنبش جهانی تو در حضور صبح
رود سپیده، نقش سپاهی کشید به کام
خون شهید نام تو را نعره می‌رند
بر سنگفرش کوچه‌ی آشوب و ازدحام
می‌آیی از مدار سحر با پیام فتح
ای فاتح همیشه‌ی تاریخ؛ ای امام!^(۲)
«مشفق کاشانی» که در شعری که با «تضمین» از حافظ سروده است، آمدن امام را این‌گونه ترسیم می‌کند:

دست سحر که پرده‌ی خورشید می‌گشود
دل در هوای «روح خدا» نغمه می‌سرود
[...]
با خط زرنوشت بر این گلبند کبود

۱. همان، صص ۸-۲۴۷

۲. همان، ص ۲۰۶

«بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود»

«عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت»^(۱)

یکی از نکاتی که در بررسی اشعار مربوط به امام (ره) زیاد به چشم می‌آید، کثرت استفاده از مفاهیم اسلامی و مذهبی است. در برخی از این اشعار، شاعر امام را همچون ابراهیم (علیه السلام)، بت شکن، در برخی دیگر همچو موسی درهم شکننده‌ی شوکت فرعون و.... معرفی می‌کند: شاعری با تخلص «محرم» در شعر بلندی با نام «شمس افلاک»، بعد از توصیف علم و شجاعت امام، این چنین به شعر خود ادامه می‌دهد:

آن که استاد است علم و معرفت را در جهان

بهر تقوا و فضیلت آمده او قهرمان

در شجاعت تالی جدش امیرالمؤمنین

در شهامت مظهر آن خسرو کون و مکان

[...]

چون خلیل الله کسی باید که ثابت بشکند

یا فرو ریزد بتان را چون امیر مؤمنان

[...]

مردگان را زنده کرد عیسای روح الله ولیک

کرد دین را زنده این روح الله عصر و زمان^(۲)

شاعر دیگری، بعد از آن که پیشوایی امام (علیه السلام) را مایه‌ی تجدید حیات دوباره اسلام معرفی می‌کند می‌گوید:

ما را خمینی آیت عظماست پیشوا

مهر و محبتش به دل و جان گرفته‌ایم

[...]

تا روح حق به راه حق آمد دلیل حق

ما مسلمین شکوه سلیمان گرفته‌ایم

۱. مشفق کاشانی، پیشین، ص ۱۸

۲. فیض، پیشین، صص ۴ - ۱۷۳

امروز تلاطم این بحر موج خیز

این نوح را دو دست به دامن گرفته‌ایم

شاعر: نامشخص

قبل از خرداد ۱۳۴۲^(۱)

در اشعار فوق، شاعر در توصیف بنیانگذار انقلاب اسلامی، از مطالب مربوط به زندگی دو پیامبر الهی - حضرت سلیمان (علیه السلام) و حضرت نوح (علیه السلام) - بهره می‌گیرد. «دم عیسی» شعر دیگری است که باز شاعر از مفاهیم اسلامی برای توصیف امام (علیه السلام) بهره می‌گیرد:

ای خمیلی که چو یوسف رخ زبباداری

ای که چون موسی عمران ید بیضاداری

ای که در وقت تکلم دم عیسی داری

ای عزیزی که تو اندر دل ما جا داری

[...]

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری^(۲)

شاعر: نامشخص

قبل از خرداد ۱۳۴۲^(۳)

در کنار بهره‌مندی از مفاهیم مذهبی و دین، برخی از شاعران برای توصیف رهبری نهضت اسلامی از مفاهیم ملی و میهنی بهره گرفته‌اند. «استاد محمد رضا حکیمی» در شعر «عاشورا آفرین قرن» امام (علیه السلام) را کاوه مقدسی معرفی می‌کند که چهره دروغ و نیرنگ را از رخ ضحاکیان زمانه کنار می‌زند:

ای کاوه مقدس بیدادگر، کنون

دست تو پرده از رخ ضحاکیان کشید

ضحاک پست خون طلب مار دوش را

۱. همان، ص ۴۶

۲. همان، ص ۱۱۸

۳. همان، ص ۴۶

بر هیب مجدزاد تو اندر هوان کشید^(۱)

«علی شریعتی» نیز در شعر «فریاد روزگار ما؛ روح خدا» بعد از توصیف امام، از شرایط ایران سخن می‌گوید و گویی شاعر به پیشگاه رهبر، گزارشی از وضع موجود ارائه می‌دهد و دشمنان او را با عناوین و اسامی دشمنان باستانی ایران ذکر می‌کند:

بی‌تو،
در پایتخت دیو دماوند
سیاوش‌ها،
و نه کاووس‌ها
در بندند.
ای کاش، رستم
کاووس را نمی‌رهند
تا این‌گونه، گشاده دست
در بند، بخواهد رستم را
در خون کشد سیاوش را^(۲)

[...]

مدح امام با ذم دشمنانش همراه است و «ضحاک» نمادی برای شاه است. این واژه شاید یکی از مصطلح‌ترین واژه‌هایی باشد که شعرای اسلام‌گرا به کار می‌بردند:

همه ورد ایرانیان این بوَد که ضحاک، بدکار و بد دین بود^(۳)
سرایلده: نامشخص

و یا

با درود به تو و با مرگ به ضحاک زمان همه خلق به پا خاسته چونان لشکر^(۴)

۱. همان، ص ۵۳

۲. همان، ص ۱۶۷

۳. همان، ص ۱۸۸

۴. همان، ص ۱۹۹

نعمت میرزازاده شاعری دیگر در توصیف رهبری امام خمینی (ره)، به ایشان لقب «پیشوای آزادی» می‌دهد:

درود باد بر این انقلاب پاک درود
 که زیر سایه‌ی آن جان ملتی آسود
 درود بر این جنبش عظیم و شگرف
 که شاهراه سعادت به روی خلق گشود
 چه جنبشی که رضای حق ارمغان آورد
 چه جنبشی که پیمبر از آن بود خشنود
 خوشا به ملت اسلام و مردم بیدار
 کز اوج عزت و قدرت نیامدند فرود
 از این قیام حیاتی که مسلمین کردند
 شر از ظلم فرو مرد و چشم فتنه غلود
 قیامتی که به پا شد به دست روحانی
 به جان پاک حجج؛ رهبران این نهضت
 نثار با سلام و ثنای نامحدود
 علی‌الخصوص «خمينی بزرگ آیت حق»
 که عاشقانه در این صحنه قد علم فرمود
 یگانه رهبر بیدار و پیشوای دلیر
 که از شهادت خود اجتماع زنده نمود
 فقیه اعظم اسلام و مرجع تقلید
 که افتخار کند علم از این یگانه وجود
 نمود تکیه به پروردگار و کرد قیام
 وز آن قیام شکوه و جلال دین افزود
 شجاعت است و صراحت همیشه شیوه او
 بدین دو عامل عرشی رسد به مقصود
 چنان بلند بود همت و اراده او
 که پا نهد از بلندی به فرق چرخ کبود

زرد به سیله او موج بحر علم و کمال
 به چشم بیلش او هست غیب عین شهود
 از اوست دیده‌ی اسلام و علم نورانی
 وز اوست قلب لجانِب چو لاله خون آلود
 دل شریعت و تقوا بدو سکون دارد
 کز این قیام ز رخسار دین غبار زدود
 گر این مجاهده و همت و فداکاری
 نبود، بهره ملت بجز شکست چه بود؟
 نه من ستایش او می‌کنم به تلپایی
 که هرکه جلوه این آفتاب دید، ستود
 سلام باد بر این پیشوای آزادی
 درود بر این رهبر شجاع؛ درود! (۱)

۸ - جهان اسلام در اشعار اسلامی

شعرای اسلامگرا در دوران مبارزات انقلاب اسلامی علاوه بر توجه به مسائل داخلی کشور به حوادث خارجی به‌ویژه مبارزات مردم فلسطین توجه داشتند. «موسوی گرمارودی» در گردهمایی شاعران و نویسندگان که در انجمن فرهنگی ایران - آلمان، در مهرماه ۱۳۵۶ تشکیل شده بود، شعر «سلام بر فلسطین» را قرائت کرد، بخش‌هایی از این شعر چنین است:

سلام بر همه‌ی خیمه‌های ابر کبود
 درود بر همه‌ی موج‌های خشمالود
 [...]

بیار، ای همه‌ی آسمان دیده‌ی من!
 که هیچ عقده‌ی دیرینه دلم نگشود
 بر آن سترگ دلیران قهرمان بگری
 که خون خویش فشاندند در نبرد یهود

۱. مصطفی فیض، توصیف خاکیان از آفتاب، پیشین، تهران، ۱۳۸۰، صص ۳۷ و ۳۸

در قسمت‌هایی از این شعر به «یاسر عرفات» رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین اشاره می‌شود. در این زمان عرفات هنوز روند سازش را نپذیرفته بود:

تو خون خویش، به رگهای تن، می‌انباری
چریک، خاک فلسطین، به خون خود، آلود
تو رفته‌ای «عرفات» و تمام «سعی» تو، این
چریک «یاسر» یک جبهه‌ی دگر بگشود^(۱)

بخشی از اشعار «فلسطین» اختصاص به ذمّ صهیونیست‌ها دارد که بیشتر با عنوان یهود از آن نام برده می‌شود. در قصیده‌ی بلند «جانبازی در راه دین» شاعر ابتدا از شجاعت مسلمانان در دوره‌های پیشین یاد می‌کند و سپس از ناتوانی آنها در مقابله با اسرائیل، در عصر حاضر به نوعی اظهار ناراحتی می‌کند:

آن قوم رنده‌ایم، که در طی عصرها
از رعب خود رمق زیبودان گرفته‌ایم؟
اکنون چرا یهود کند سروری به ما
تا چند کلج خاله: تن آسان گرفته‌ایم؟^(۲)
(سراینده: ناشناس)

در حالی که اکثر کشورهای مسلمان برای مقابله با رژیم صهیونیستی خود را آماده می‌کردند، حکومت پهلوی روابط پنهانی با آن برقرار کرده بود و همین مسئله موجبات ناراحتی مردم مسلمان ایران را فراهم آورده بود:

«نواب» را که کشت به جز این پلید شوم؟
کی با یهود کار به عقد نهان کشید؟^(۳)
(محمد رضا حکیمی)

تحولات افغانستان از دیگر حوادث مورد توجه شاعران بود. کشور افغانستان

۱. همان، ص ۳۰۰

۲. فیض، پیشین، ص ۴۵

۳. همان، ص ۵۳

سال‌هاست که درگیر جنگ داخلی است. پیشینه‌ی این جنگ‌ها به سال‌های قبل از انقلاب برمی‌گردد. این کشور در سال ۱۹۱۹ از بریتانیا مستقل شد و به صورت حکومت پادشاهی اداره می‌شد. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۳، ظاهر شاه بر این کشور حکومت کرد. اما در ۱۹۷۳ داوودخان که قبلاً به مدت ۱۰ سال نخست‌وزیر بود، با کودتایی او را سرنگون کرد. داوودخان نیز بعد از چند سال با قیام مردمی برکنار شد. شعر زیر مربوط به همان حادثه است:

شلیدی که افغان ز افغان برآمد

غریوی از آن خفته سامان برآمد

[...]

چنان کاخ داوود^(۱) زیر و زیر شد

که آوخ ز ملک سلیمان برآمد

[...]

ستم را چنین است پایان و باید

بنایی که از عدل و احسان برآمد

شاعر در ادامه‌ی شعر، با مقایسه‌ی وضع افغانستان و ایران و ستمی که در هر دو کشور بر مردمشان می‌رفت، امیدوار است در ایران نیز چنین قیامی به وقوع پیوندد و کاخ ستمشاهی را ویران کند:

بمان تا غریوی ز ایران برآید

خروشی ز ملک دلیران برآید

[...]

سرافیل قم دردمد صور و آن‌که

لوائ قیام از سپاهان برآید

چو تبریز از تاب و تب برخروشد

طلیش ز ملک خراسان برآید

[...]

بر آید ز بنیان به فرمان یزدان
سرای کز آن بانگ شیطان بر آید^(۱)

[...]

۹- مفاهیم و اسطوره‌های مذهبی در اشعار اسلامی

شعرای اسلام‌گرا، در بیان عقاید و افکار خود از مفاهیم و اسطوره‌های دینی، به‌ویژه شیعی بسیار بهره می‌جستند. در دهه‌ی پنجاه اصطلاحات مذهبی و اسلامی در اشعار بسیاری از شاعران انقلابی رواج یافته بود. حادثه‌ی خونین کربلا در این بین، بیشتر از حوادث دیگر مطرح می‌شد. شاعران با بیان رشادت‌ها و فداکاری‌های امام حسین (ع) و یارانش، روحیه‌ی جانبازی و شهادت‌طلبی را در بین مردم رواج می‌دادند و آنان را از زندگی با ذلت و تحت ستم و سلطه‌ی دیگران بر حذر می‌داشتند. «زینب بروجردی» در توصیف حادثه‌ی ۱۷ شهریور، ایران را کربلایی دیگر می‌داند و امیدوار است سربازان ایرانی، همچون حرّ؛ فرمانده سپاه یزید در کربلا، به خود آمده و از صف دشمنان خلق بیرون آیند:

هر روز عاشورا است

و هر خاک، کربلا

و در فصل تلخ حکمرانی سلسله‌ی یزید، بر شرق و غرب کیتی

هر گوشه‌ی دنیا کربلایی است و این جا ...

این جا گوشه‌ای از این کربلا ...

و هر سربازی، به نیروی ایمان و عشق و جرأت ... می‌تواند

«حرّ» باشد، و در فاصله‌ای کوتاه، از سرباز کفر، به سرباز اسلام

تغییر ماهیت دهد...^(۲)

در این دوره شاعران، دشمنان خود را با «شمر» مقایسه می‌کنند:

کم رزم با شمرهای زمان

۱. حمید سبزواری، پیشین، ص ۳۴۱

۲. زینب بروجردی، توفان‌ها و لاله‌های شهریور، ص ۵۵

به خون حسین و شهیدان قسم^(۱)

و شعار مبارزه‌ی خود را، فقط شعار حسینی می‌دانند و بس:

ما را بجز شعار حسینی شعاری نیست

جز پرچم شه‌دین اعتبار نیست (فرشیدورد)

از گلستان آل محمد بچین گلی

گلزار دیگری به جهان پایدار نیست^(۲)

(جلالی)

از دیگر شخصیت‌های دینی که مورد توجه شاعران اسلامگرا قرار داشت، حضرت ابراهیم (ع) بود. این حضرت به علت شکستن بت‌ها در طول تاریخ به بت‌شکن معروف شده است. در دوره‌ی انقلاب، شعرا، امام خمینی (ره) را بت‌شکن عصر خود معرفی می‌کردند؛ کسی که مردانه، بت‌های غرب و شرق را درهم شکست و با اتکا به ملت، شاه و طرفداران آمریکایی‌اش را از ایران بیرون ریخت:

پاسدار مکتب قرآن و مهد و عدل و داد

نائب بر حق قائم آیت پروردگار

نزد ظالم رهبر و فرمانروای بت‌شکن

نزد مظلومان بود خدمتگذار و جان‌نثار^(۳)

(احمد سمیعی)

«مهدی حدیثی» در شعر «ای خمینی»، امام «ره» را مورد خطاب قرار داده می‌گوید:

ای که چون موسی عمران ید بیضا داری

چون خلیلی و تبر بر سر بت‌ها داری

چون حسین عزم به سرکوبی اعدا داری

۱. ذاکر حسین، پیشین، ص ۴۴

۲. همان، ص ۴۲۹

۳. همان، ص ۴۳۴

نور حقّ و مکان در همه دل‌ها داری

«آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»^(۱)

«طاهره صفّارزاده» در شعر بلند «سفر عاشقانه»، از حضرت ابراهیم چنین یاد می‌کند:

بر بورای مسجد بیداران

جایی برای خفتن نیست

[...]

شاید ابراهیمی

در آستانه‌ی بیداری باشد.^(۲)

در این دوره علاوه بر حادثه‌ی کربلا و ذکر شخصیت‌های اسلامی، عبارات قرآنی نیز به شعر راه می‌یابند. «صفّارزاده» در بخشی از همین شعر جایی که از «مردمان بی احساس» و بی‌مسئولیت این عصر یاد می‌کند، آرزوی قطع دست کسانی را می‌کند که آنها را بدین روز انداخته‌اند، البته با عبارت قرآنی «تَبَّتْ يَدَا ابِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»:

من اهل مذهب بیدارانم

و خانه‌ام در سوی خیابانی است

که مردم عایق

در آن گذر دارند

صدای هق هقی از دور دست می‌آید

چطور این همه جان قشنگ را

عایق کردند

چطور

چطور

چطور

تَبَّتْ يَدَا ابِي لَهَبٍ وَ تَبَّ

۱. همان، ص ۳۹۳

۲. ناصر مؤذن، پیشین، ص ۱۵۴

تبت یدایی لہب و تب

تبت یدایی لہب و تب

هر کدام از مفاهیم مذهبی در این دوره بهانه‌ای است تا شاعر به اوضاع ایران اشاره و از آن انتقاد بکند. «حمید سبزواری» در «شب قدر» ابتدا توصیفی از این شب ارائه می‌دهد، سپس پیامبر اکرم (ﷺ) را می‌ستاید که بهترین و کامل‌ترین دین را برای انسان‌ها به ارمغان آورد و در مکتب خود ابوذرها و سلمان‌ها را پرورید. در میانه‌ی شعر، حضرت رسول را خطاب قرار داده، از او می‌خواهد به وضع اسفناک مردم ایران نظری بکند و از این‌جا به بعد شعر حال و هوای سیاسی پیدا می‌کند و انتقاد از ظلم و ستم رژیم شاهنشاهی شروع می‌شود و تا آخر شعر ادامه پیدا می‌کند:

ایا نبی و مکرم، ایا رسول امین

کنون رقله‌ی هر بهتری به ما بگر

نگر به چشم خدا بین به تیره‌روزی خلق

ز رشتکاری اهریمنان بد گوهر

پی خرابی بنیان ملت اسلام

یکی گرفته به کف تیشه و آن گرفته تبر

[...]

مکر نبینی ایمان به دام کفر اسیر

مکر ندانی اسلام خسته الکافر^(۱)

تهران ۱۳۵۷/۴/۷

[...]

علاوه بر شخصیت‌های صرفاً اسلامی، شخصیت‌های ایرانی - اسلامی نیز مورد توجه این دست از شاعران قرار داشتند. «حلاج»، عارفی که به خاطر ادای «انا الحق»، بر سر دار رفت از این جمله بود. «شفیعی کدکنی» در شعر «حلاج» پس از آن که تصویری از به دار کشیده شدن او ارائه می‌دهد، می‌گوید:

[...]

تو در نماز عشق چه خواندی ؟ -

که سال‌هاست

بالای دار رفتی و این شحنة‌های پیر

از مرده‌ات هنوز

پرهیز می‌کنند

[...]

خاکستر تو را

باد سحرگهان

هر جاکه برد ،

مردی زخاک روید.

[...]

در کوچه باغ‌های نشابور ،

مستان نیم شب ،

به ترتم ،

آوازه‌ای سرخ تو را

باز

ترجیع وار زمزمه کردند

نامت هنوز ورد زبان‌هاست^(۱)

تهران، ۱۳۴۸

خلاصه‌ی فصل

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نقطه‌ی عطفی در مبارزات مردم ایران علیه حکومت پهلوی بود. پس از این قیام بود که مردم و نخبگان جامعه به اهمیت و نقش اسلام در مبارزه پی بردند. در بین شاعران نیز کم‌کم افرادی واژه‌ها و مفاهیم اسلامی را در شعرشان به کار بردند؛ در حالی که قبل از سال ۱۳۴۲ استفاده از تعابیر اسلامی در اشعار سیاسی چندان به چشم نمی‌خورد. با نزدیک شدن به پیروزی انقلاب اسلامی، بر تعداد شعرایی که از مفاهیم اسلامی در اشعارشان بهره می‌گرفتند، افزوده شد.

شعرای این گروه با مفاهیم اسلامی، از قبیل عدالت، قیام، شهادت و ظلم ستیزی به بیان افکار خود می‌پرداختند. حوادث ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور انعکاس وسیعی در بین این دسته از شعرا داشت. توجه به قیام کربلا بخش دیگری از ادبیات این گروه را تشکیل می‌داد. امام خمینی (ره) به عنوان رهبر نهضت همیشه مورد توجه این شاعران بودند. خاطرات زندان و یادبود و تجلیل شهیدان از دیگر موضوعات مورد توجه این شاعران بود.

فصل چهارم

اشعار سیاسی سلطنت طلبانه

در این فصل آخرین گروه از اشعار سیاسی چهارگانه تحت عنوان «اشعار سیاسی سلطنت طلبانه» مطرح می شود. این گروه با بهره گیری از آموزه های «حکومت پادشاهی»، از وضعیت حاکم بر کشور در آن دوره حمایت می کردند. سیستم حکومتی پادشاهی در ایران سابقه ی بسیار طولانی دارد و از همان دوره ی باستان که سرزمین ایران چندین برابر ایران فعلی وسعت داشت، چنین سیستم حکومتی بر ایران حاکم بود و پادشاهان به گونه ای خود را به یک قدرت آسمانی وصل می کردند. در دوره ی قبل از اسلام «فرّه ی ایزدی» مطرح بود و در ادوار اسلامی نیز، نمایندگی از طریق خلفای عباسی به وسیله ی قربت با پیامبر و در دوره های بعد، به ویژه صفویان، اتصال به خاندان نبوت. به همین دلیل زمانی که عالمان سیاسی در ایران، رساله ای در باب حکومت می نویسند، اغلب سیاست نامه هایی می نگارند که در آنها ضمن توجیه مشروعیت فرمانروایی یک تن (شاه) بر دیگران، راهکارهای عملی برای اداره ی حکومت ارائه می کنند و این کتاب ها در واقع راهنمای عملی برای پادشاهان قرار می گیرد، تا بهتر بتوانند بر مردم حکومت کنند و تاج و تخت خویش را از دست ندهند و کمتر به مباحثی از قبیل «حق مردم»، «آزادی های سیاسی» و «نحوه ی رأی گیری» می پردازند. در حالی که، فلاسفه ی یونانی در سده های قبل از میلاد چنین مباحثی را طرح می کردند و به بحث می گذاشتند.

با روی کار آمدن رضاخان، اندیشه ی پادشاهی به صورت مدرن ولی با همان مبانی پیشین و قدیمی مطرح شد. اما عناصر دیگری نیز از قبیل اندیشه ی توسعه اقتصادی و یا مدرنیزاسیون کشور بدان افزوده شد. در ضمن عناصری از ناسیونالیسم نیز أخذ شد که بیشتر به صورت تمجید از ایران باستان بود. چنین تفکری در دوره ی حکومت

محمدرضا شاه نیز تداوم داشت و مبانی مشروعیت حکومت را تشکیل می‌داد. این اندیشه محور همه‌ی امور بود و در واقع شاه مرجع حل و فصل امور مهم و حیاتی کشور بود. وزرا، سفرا و نمایندگان کشور به‌طور سلسله‌مراتبی، از او دستور می‌گرفتند و همه موظف بودند به او وفادار بمانند، وفاداری به شاه و خاندان سلطنتی ضامن بقای افراد در مقام‌ها و پست‌های دولتی بود. از این روست که تعدادی از شاعران به شاه و خاندان سلطنت توجه خاصی داشتند و بخش مهمی از ادبیات و اشعار این گروه را تمجید از شاه و خاندان سلطنتش تشکیل می‌داد.

شعرا، علاوه بر شاه و خاندان سلطنت به دیگر عناصر اندیشه‌ی سیاسی حاکم بر ایران عصر پهلوی (دیدگاهی که از طرف حکومت تبلیغ می‌شد و در قانون اساسی آن دوره آمده بود)، از قبیل ناسیونالیسم باستانگرا و مدرنیزاسیون توجه داشتند و در اشعار خود به انعکاس چنین تفکری می‌پرداختند. این گروه از شاعران حوادث سیاسی را از دیدگاه حکومتی تعبیر و تفسیر می‌کردند، به عنوان مثال، اگر شعرای مخالف وضع موجود، از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله انتقاد می‌کردند، این دسته از شاعران برگزاری چنین جشن‌هایی را مایه فخر، نشانگر عظمت ایران و به نفع ملت و کشور می‌دانستند و در مورد کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات ارضی و انقلاب سفید از هیچ تعریف و تمجیدی کوتاهی نمی‌کردند.

گفتنی است که در اشعار این دسته از شاعران بعضاً "به مطالب انتقادی نیز بر می‌خوریم، اما این انتقادات بیشتر از مقامات و کارمندان دود پایه است و در شدیدترین حالت از وکیل مجلس فراتر نمی‌رود، و به هیچ وجه پایه‌های سلطنت و مشروعیت آن را زیر سؤال نمی‌برد. وطن جایگاه خاصی در اشعار این گروه از شاعران دارد و ایرانی که این گروه ترسیم می‌کنند، سرزمینی است که تحت عنایات ملوکانه، آباد گشته و از کشورهای پیشرفته، متمدن و قدرتمند جهان به شمار می‌رود و تاریخ طولانی آن و امپراطوری‌های بزرگ باستانی‌اش مایه‌ی فخر مردمانش می‌باشد، اما از تاریخ سده‌های میانه خبری نیست. این شاعران خفقان حاکم بر کشور را نادیده می‌گرفتند و کشف حجاب را «آزادی نسوان» عنوان کردند و آن را مظهر آزادی‌های اجتماعی و سیاسی می‌دانستند و «رضا شاه» را که چنین آزادی‌ای را برای مردم ایران به ارمغان آورد، می‌ستایند. از شعری که در این دوره به حکومت پادشاهی گرایش داشتند، می‌توان

ماشاء... هدا، رهی معیری، صادق سرمد و... را نام برد. حال مفاهیم و حوادثی که این شاعران بیشتر بدان پرداخته‌اند، به صورت جداگانه بررسی می‌شود:

۱- مدح شاه و خاندان سلطنتی

در اندیشه‌ی حکومت پادشاهی، شاه در مرکز بحث‌ها قرار دارد، و یکی از مهمترین مباحثی که طرفداران و اندیشمندان این دسته مطرح می‌کنند، ویژگی‌ها و خصوصیات پادشاه است، که به برخی از آنها در اوایل همین فصل اشاره شد. از دیگر مباحث، نحوه‌ی انتخاب جانشین و ولیعهد است که معمولاً موروثی بود و به فرزند ارشد می‌رسید. سلسله‌های پادشاهی، اغلب برای بنیانگذار آن سلسله ارج و اعتبار بیشتری قائل هستند چون فرد بنیانگذار و مؤسس است که سلطنت را در خانواده موروثی می‌کند و همای خوشبختی را بر سر دیگران می‌نشانند. در دوره‌ی حکومت پهلوی، رضاخان از جایگاه و منزلت والایی برخوردار بود. همگان او را به دیده‌ی بانی ایران نوین می‌نگریستند، کسی که توانسته بود در ایران یک حکومت قدرتمند مرکزی، با ارتشی مجهز و مدرن به وجود آورد و با تأسیس کارخانجات مختلفی از قبیل ریسندگی و بافندگی و احداث راه آهن کشور را در مسیر ترقی قرار دهد. ابراهیم صهبا در شعر «بانی ایران نوین» به این مطلب اشاره می‌کند:

ای رفته و ز تو مانده بسی یادگار

ما را بود به جان چون تو شهی افتخارها

[...]

تاریخ ما ز نام تو رونق گرفته است

کز تو اثر به جاست در ایران هزارها

سر دودمان سلسله‌ی پهلوی توای

بر تو کنند فخر بسی نامدارها

[...]

با راه‌آهلی که به دست تو شد پدید

بر سوی‌اش از جنوب روان شد قطارها^(۱)

[...]

در حکومت‌های پادشاهی، حوادث مهم شخصی و زندگی خصوصی شاه و خانواده‌اش به عنوان حوادث ملی تلقی می‌شود. سال‌روزهای تولد و مرگ افراد مهم خاندان سلطنتی به عنوان روزهای ملی اعلام می‌شود، جشن یا عزا در سراسر کشور برپا می‌گردد. سال‌روز تولد رضا خان، مؤسس سلسله‌ی پهلوی یکی از آن روزها بود، البته چنین جشنی در سطح کشور برگزار نمی‌گردید. با این حال در ادارات و مؤسسات وابسته به دولت جشن گرفته می‌شد. «صادق سرمد» در قصیده‌ای که به مناسبت سالروز تولد رضا خان سروده، ابتدا به سنت ایرانی «مردگیران» یا «مژده‌گیران» اشاره می‌کند که در پنج روز آخر اسفند، زنان از مردان تحفه و هدیه می‌گیرند، سپس در تعریف از اسفند ماه و برکات آن، دو روز و دو حادثه‌ی مهم را که در آن اتفاق افتاده یاد می‌کند، این دو روز مهم یکی تولد رضا شاه است و دیگری کودتای ۱۲۹۹ که منجر به برکناری قاجاریه از سلطنت و روی کار آمدن رضاخان گردید:

در لغت اسفند را معلی مقدس شد از آنک

کاندترین ماه مقدس رمزها و رازهاست

[...]

پنج روز آخر اسفند را جشنی کنند

کان بود خاص زنان و ذکار زن مشکل کشاست

مردگیران نام وی یا «مژده‌گیران» هرچه هست

اندر آن گیرد زن از مرد آنچه باید تحفه خواست

[...]

ور بجویی راز تاریخ نوین ز اسفندماه

بشنو از من کاین حقایق رمز استقلال ماست

۱. ابراهیم صهباء، دفتر صهباء، کتابخانه‌ی ابن سیناء، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۲

اولین : میلاد شاهنشاهِ اوّل پهلوی
دومین کز اوّلین بالاتر آمد کودتاست

سوم اسفند و بیست و چارم اسفندماه
هر دو، ایرانِ نوین را روز ایجاد و بقاست^(۱)

[...]

در مدحیه‌هایی که برای رضاخان نوشته می‌شد، اغلب شاعران کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی را به عنوان کودتای سپید نقل می‌کردند. کودتایی که برای ایران امنیت و آرامش به همراه آورده بود. «ماشاء... هداوند» ضمن تشریح نحوه‌ی حرکت رضا خان از قزوین به تهران و گشودن دروازه‌های پایتخت توسط وی و نیروهایش، وقوع آن را در نتیجه‌ی «تأییدات حق» می‌داند:

بدین گونه آن کودتای سپید
به تأیید حق شد در ایران پدید

[...]

زینم قدم رضا نامدار
شد امنیت واقعی برقرار

جهان آفرین خواست تا این چنین

رضا خان، سپه دار بیدار دین

[...]

برد از میان شیوه‌ی خودسری

براندازد آیین یاغی‌گری^(۲)

این دسته از شاعران خروج رضاشاه از ایران را که به خواست و اجبار متفقین انجام شده بود عملی فداکارانه تلقی کردند و به نفع مردم ایران دانستند و آن را «کناره‌گیری از

۱. صادق سرمد، دیوان شعر، بی‌تا، تهران، ۱۳۴۷، ص ۳۸

۲. ماشاء... هداوند، شاهنشاهنامه هدا. بی‌تا، بی‌جا، ۱۳۵۱، ص ۵۰

سلطنت» نام نهادند:

شهنشاه ما هم به حفظ وطن
چنین شد سلاحش به رأی کهن

که از تخت شاهی کناره شود
به جایش ولیعهد تکیه زند^(۱)

پس از اخراج رضا شاه از ایران، فرزندش محمدرضا به جای او نشست. او به عنوان پادشاه وقت، بیشتر از همه ی افراد خانواده ی سلطنت مورد توجه شاعران بود و شعرا به مناسبت های مختلف در تمجید و ستایش او، اشعاری می ساختند. «محمد حسین شهریار» شعر «سرود ایستگاه» را به مناسبت افتتاح بخش هایی از راه آهن توسط محمد رضا شاه سروده است. شاعر در این شعر به «تقسیم املاک شاهی» از طرف محمد رضا در اوایل حکومتش اشاره می کند:

سوم اسفند، خود جشن درفش کاویان
جشن دوم نیز شد در مرز و بوم بابکان

اولی جشن تجدد از رضا شاه کبیر
دومی جشن تکامل از شهنشاه جوان
[...]

شاه ما اقبال ایران بود تا بر شد به تخت
فتنه ها کم کم فرو خوابید و باز آمد زمان
[...]

شاه ما پطر کبیر دوره ی خویش است و بس
کار دلند شاهکار و کنج راند شایگان
حکم بر تقسیم اموال خود اوّل می کند

چون نباشد در قلوب ملت خود حکمران؟^(۱)

چهارم آبان، روز تولد شاه، فرصتی دیگر بود تا شعرا، ارادت خود را به خاندان سلطنتی ابراز کنند، «سرمد» در قصیده‌ای بدین مناسبت عدالت، دلسوزی، کاردانی، پختگی و دینداری شاه را می‌ستاید:

امروز روز چهارم آبان است

روز ولادت شه ایران است

[...]

شاهی که از عدالت و دینداری

حکمش نه حکم فتنه و طغیان است

[...]

ده ساله کرد خدمت صد ساله

وین کار کار چارم آبان است

در ادامه شاعر، مآلی شدن نفت را نیز به شاه نسبت می‌دهد:

بس شد که نفت ما از لجناب بود

امروز نفت ایران را ایران است

و سرانجام نیز، همه‌ی ملت را طرفدار و خواهان شاه معرفی می‌کند:

ای پادشاه عادل و ملتخواه

که جان و دلت ملت خواهان است^(۲)

در حکومت‌های سلطنتی اغلب تعیین جانشین بر عهده‌ی پادشاه است. شاه اگر فرزند پسر داشته باشد، معمولاً پسر بزرگتر را به عنوان ولیعهد و جانشین تعیین می‌کند. محمد رضا شاه که از همسر اول و دومش صاحب پسر نشده بود، جانشین و ولیعهدی نداشت. در سال ۱۳۳۹ شمسی از ازدواج سومش با فرح، صاحب پسری شد که مایه‌ی شور و شغف خاندان سلطنتی و طرفدارانش گردید. «صهبا» شعر فرزند را به این مناسبت سرود:

۱. محمد حسین شهریار، کلیات دیوان شهریار، ج ۴، سعدی و معرفت، تبریز، ۱۳۵۵، ص ۳۷۴

۲. صادق سرمد، پیشین، ص ۳۳

به روزگار دل شهریار خرسند است
 که شادمان دل شاه از جمال فرزند است
 به شاه داد خداوند کودکی شیرین
 که شهید بوسه‌ی او به رشک و قند است

در این زمان فرحزای و شادی‌بخش
 رشک بر لب ایرانیان شکرخند است^(۱)

«ماشا... هداوند» نیز ضمن آوردن تاریخ تولد پسر شاه در قالب شعر، اسم او (رضا) و علت نامگذاریش بدان نام را ذکر می‌کند. وی تولد او را باعث تداوم تاج و تخت شاهی در خاندان محمد رضا ذکر می‌کند و مایه‌ی سرور و شادمانی شاه و ملت ایران می‌داند:

رضا پهلوی را به شه داد حق
 که بر رسم و راه و رسوم و نسبی

شود جاودان تخت و تاج شاهی
 به ملت نوازی و با فره‌ی^(۲)

تولد ولیعهد شور و شغف فراوانی در بین خاندان سلطنتی برانگیخته بود و همگی از بابت تاج و تخت پهلوی پس از محمد رضا تا حدی آسوده خاطر شده بودند؛ اما حادثه نشان داد که بیم فقدان شاه همچنان پابرجاست، لذا برای احتراز از بی‌تکلیف ماندن تاج و تخت پس از شاه، شهبانو فرح به عنوان جانشین احتمالی شاه تا بزرگ شدن ولیعهد و رسیدن وی به سن بلوغ، تعیین شد و مراسم تاجگذاری بر سر فرح در سال ۱۳۴۶ در کاخ گلستان برگزار گردید «هداوند» مراسم تاجگذاری را به تفصیل به تصویر کشیده است:

امیران ستاده حمایل به دوش

۱. ابراهیم صها، پیشین، ص ۲۳

۲. ماشا... هداوند، پیشین، ص ۱۷۴

به کردون رسیده زشادی خروش

سران سپه تیغ بسته میان
در اطراف شاهنشاه مهربان
[...]

شهنشاه نیک اختر و مهربان
به جاویدی اختری جاودان

یکی تاج پر کوهر از روی داد
گرفت و فرخ را به سر بر نهاد^(۱)

فرخ جهت کسب محبوبیت برای خود و خاندان سلطنت در بین مردم نسبت به امور خیریه اهتمام داشت، همچنین در کارهای فرهنگی از قبیل تأسیس موزه‌ها، برگزاری شب شعر و ایجاد انجمن نویسندگان و غیره، کوشا بود. تشکیل انجمن نویسندگان از طرف دولت باعث بالا رفتن مشروعیت حکومت شاهی می‌شد چون نویسندگان می‌توانستند با قلم و بیان خود ایده‌ها و نیات شاه را تبلیغ کنند. اما تلاش‌های مستمر «شهبانو» در این مورد چندان قرین توفیق نبود، به طوری که اکثر نویسندگان، شعرا و اندیشمندان طراز اوّل آن روز ایران، مخالف حکومت بودند، اما از دید تبلیغات گسترده‌ی رژیم؛ در مورد امور خیریه از قبیل ایجاد بیمارستان، سرای کودکان و غیره فعالیت فرخ چشمگیر بود. فعالیت‌های وی در این زمینه مورد تمجید شعرای درباری قرار می‌گرفت:

به پیگیری از شاه با فرّ و داد
بناهای خیریه بلیان نهاد

کلون سالمان‌های خیریه را
که از پرتو لطف او شد بیا

کند رهبری روی مهر و مہی

مہین بانوی بارگاه شہی

ہمان سالرمان ہاکہ ارقامشان

فزون تر ز صد باشد، از نامشان^(۱)

برخی شاعران دیگر افراد خاندان سلطنتی از قبیل برادران و خواهران شاه را ستایش می‌کردند و در توصیف و تمجیدشان اشعاری می‌سرودند. برخی از وزرا و وکلا نیز از چنین موهبتی بی‌نصیب نبودند. «شہریار» در پیشباز فرهنگیان تبریز از علی امینی - نخست وزیر اصلاح طلب زمان شاه - شعری سرود کہ در اینجا بخشی از آن ذکر می‌شود:

نزول موکب والا وزیر در تبریز

نگین تاج شاهنشاه و ریب اورنگ است

بیاکہ چشم امید جہانی از دل شب

بر آن افق کہ نو ای چون ستارہ آونگ است

[...]

ولی بہ بازوی تدبیر و ہمتی کہ تورااست

شکستہ گردد اگر سدّ آہن و سنگ است^(۲)

۲- تأیید «انقلاب سفید» در اشعار سلطنت طلبانہ

اقدامات رضا شاه در تصاحب زمین‌های مردم بہ زور و اعمال خشونت بی حد و حساب، باعث رنجش و بیزاری مردم از او شدہ بود. از ہمین رو ہنگامی کہ متفقین او را مجبور بہ ترک وطن کردند، واکنشی در حمایت و جانبداری از او بہ عمل نیامد. محمدرضا شاه، خود تا حدودی از این وضعیت اطلاع داشت و در صدد جبران خطاہای پدر بود. بہ ہمین منظور وی بخشی از املاک سلطنتی را کہ از پدر بہ ارث رسیدہ بود، بین مردم تقسیم کرد و با تبلیغ فراوان این کار را موهبت‌های ملوکانہ نامید.

۱. همان، ص ۷

۲. شہریار، پیشین، ص ۲۷۷

حال آن که این املاک در واقع به مردم تعلق داشت، نه رضا شاه و فرزندانش. شعرای سلطنتی هر کدام در تمجید از این کار شاه، اشعاری بر ساختند و آنهایی هم که مستقلاً در این مورد شعری سرودند، در بین دیگر اشعارشان بدان اشاره کردند، که به نمونه‌ای از آن، قبلاً اشاره شد (شعر شهریار به مناسبت افتتاح راه آهن). صادق سرمد، در شعر «روز دهقان» از این اقدام شاه تعریف و تمجید می‌کند:

امروز شاه ما را، روز بزرگ شاهی است

کامروز دیهقان را در حق‌شه گواهی است

[...]

امروز دیهقان را هم آب هم زمین است

هم کار صبحگاهان هم عیش شامگاهی است

[...]

امروز روستا را آغل روسفیدی است

وامروز دیهقان را پایان روسیاهی است

[...]

سلطان ملک دل‌ها در بند آب و گل نیست

وز خود حدود ملکش از ماه تابه‌ماهی است^(۱)

[...]

دهه‌ی اوّل سلطنت محمدرضا، با اشغال ایران توسط نیروی متفقین شروع شد و با نهضت ملی شدن نفت پایان یافت. در طول این دهه بنا به عللی از جمله بی‌تجربگی و جوانی شاه و حضور نیروهای متفقین؛ شاه آن‌گونه که می‌خواست نتوانست زمام امور کشور را در دست خود بگیرد و به همین دلیل شعرا نیز کمتر به او توجه نشان می‌دادند و بعضاً "اگر شعری، شعری برای او می‌سرودند، همچون ملک‌الشعرا بهار، بیشتر به نصیحت کردن و پندگویی می‌پرداختند تا تمجید و ستایش.

اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد شرایط تغییر کرد. پس از موفقیت کودتا چیان، شاه کم‌کم زمام امور را در دست گرفت و نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی کشور را

تحت نفوذ مستقیم خود قرار داد. وی از این پس، در صدد اجرای نقشه‌های خود بر آمد. شاه که می‌خواست در طول سلطنت خود ایران را به دروازه‌های تمدن برساند، از اواخر دهه‌ی سی برنامه‌ی نوسازی کشور را شروع کرد. این برنامه با نام انقلاب سفید عملاً از اوایل دهه‌ی چهل به اجرا در آمد. رئوس برنامه‌ها در دوازده اصل اعلام و شروع به کار شد. حکومت پهلوی تبلیغات بسیاری برای توجیه این برنامه و پیشبرد اهداف آن انجام داد. شعرای سلطنتی نیز، بخشی از این وظیفه تبلیغ را بر عهده داشتند:

به دوران شاهنشاه نیکبخت

که زبید بدو شاهی و تاج و تخت

به ایران زمین انقلابی سپید

به عالی‌ترین شکل آمد پدید

[...]

شد از انقلاب سپید این چنین

وطن سر به سر همچو خلد برین^(۱)

یکی از اصول مهم انقلاب سفید، اصلاحات ارضی و الغای رژیم ارباب رعیتی در روستا بود:

رعیت از این لحظه دهقان شده

نگون بخت، دلشاد و خندان شده

[...]

ز ده خان فراری و مطرود شد

حسابش بیستند و نابود شد

از دیگر اصول این انقلاب، تشکیل سپاه دانش، بهداشت، سپاه ترویج و آبادانی، انقلاب اداری و نوسازی کشور بود. این برنامه به نظر می‌رسید یک برنامه‌ی همه‌جانبه برای نوسازی کشور در تمام وجوه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد، اما آنچه پس از سال‌ها مشخص شد این بود که چندان موفق نبوده و نتوانسته است کشور را در مسیر

توسعه قرار دهد و هر چه بیشتر بوروکراسی و مقاطعه‌کاری‌ها و شرکت‌های خدماتی را گسترش داده است.

۳- توصیف پاره‌ای اقدامات شاهانه و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

حدود یک دهه پس از اجرای برنامه‌های انقلاب سفید، شاه بر این باور بود که این انقلاب اجتماعی و اقتصادی به مراحل نهایی باروری خود رسیده و از لحاظ معیارهای رشد و عدالت اجتماعی به موفقیت‌های شایانی نایل شده است و در صدد برآمد این پیشرفت‌ها را در معرض دید جهانیان قرار دهد و آنان را از تاریخ و تمدن کهن و همچنین موفقیت‌های جدید ایرانیان، در کسب تکنولوژی و تمدن جدید، مطلع سازد. سران کلیه‌ی کشورهای جهان را برای شرکت در این جشن‌ها دعوت کرد، اما هیچ‌یک از سران کشورهای طراز اول غرب - ملکه‌ی انگلیس، رئیس‌جمهور آمریکا، رؤسای جمهور فرانسه، آلمان و ایتالیا و ملکه‌ی هلند در این جشن‌ها شرکت ننمودند و به فرستادن نمایندگانی از جانب خود اکتفا کردند، فقط رهبران بلوک شرق و بعضی از زمامداران جهان سوم دعوت شاه را پذیرفتند. هزینه‌ی ۲۰۰ میلیون دلاری این جشن‌ها، انتقاد روزنامه‌های معتبر خارجی را در پی داشت و در عمل شاه به نتایج مورد نظر خویش دست نیافت.

شاه به زعم خود فکر می‌کرد که حقیقتاً ایران را در مسیر توسعه قرار داده است و دیگر نشانی از عقب‌افتادگی و فقر در این کشور نیست و از این رو در سخنرانی افتتاحیه جشن‌ها اعلام کرد که «سلطنت بر مردم فقیر هیچ لطفی ندارد، چه رسد که این عقب‌افتادگی را به جهانیان هم نشان دهیم».

محل برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تخت جمشید، پایتخت باستانی شاهان ایرانی، در نزدیک شیراز بود. در این جشن‌ها گویندگان و سخن‌سرایان، به‌طور مبالغه‌آمیز از شاه و رهبری داهیانه‌ی او! تعریف و تمجید می‌کردند و به قول مسعود بهنود: «دیگر در ترانه‌ها و اشعار و سخنرانی‌ها، حدی برای تملق شاه وجود نداشت. رهی معیری ساخت و هایده خواند:

شاهها! روشن‌تر از نور خدایی

در علم و دین رهبر مایی»^(۱)

شاعران دیگر نیز به توصیف این جشن‌ها پرداختند و ملک ایران را غرق در شادی و سرور می‌دیدند و همه‌ی این شادی و سرور «به خاطر سپاس از شاه دادگر بود»:

در این جشن فرخنده‌ی فره‌ی

که برپاست با نام شاهنشاهی

[...]

برای سپاس از شه‌کاران

نمایند شرکت زخرد و کلان

[...]

زهر سوی فریاد شادی بلند

به افلاک زمین ملت ارجمند

[...]

که بهر سپاس از شاهی دادگر

به تأیید یزدان و پیروزگر

بسازند جشنی به شوکت قرین

به نام شهنشاه ایران زمین^(۲)

برگزاری این جشن در تخت جمشید و نامگذاری سال ۱۳۵۰ با نام کورش، نشانگر تمایلات ملی‌گرایانه شاه بود. از دوره‌ی رضاخان، حکومت می‌کوشید با نشر و گسترش احساسات ملی و در آمیختن آن با اندیشه‌های سلطنت‌طلبانه جایگاهی برای خود در قلوب مردم پیدا کند. از این رو شاهان قدیم ایران در این دوره مورد توجه و تکریم قرار گرفتند و زمانی که شاعران از شاه تعریف می‌کردند، او را با شاهان قدرتمند ایرانی همچون کورش و داریوش مقایسه می‌کردند:

که در شوکت و عزت و فره‌گاه

۱. مسعود بهنود، دولت‌های ایران از سیدضیاء تا بختیار، ص ۵۶۰

۲. ماشاء...هداوند، پیشین، ص ۲۸۹

چو کورش بود آن شه نیکخواه

*

به فرماندهی رهبری کاردان

بود داریوش کبیر زمان

*

به عدل و به داد آن شه به سرشت

چو از شیروان پایه‌ای دادهشت^(۱)

در این دوره، علاوه بر پادشاهان قدیم، آثار به جا مانده از دوران باستان همچون ظروف منقش، الواح و کاخ‌های پادشاهان، مورد توجه پژوهشگران تاریخ ایران بود. شعرا نیز در مورد این آثار اشعاری می‌سرودند. شهریار «تخت جمشید» را این چنین توصیف می‌کند:

تخت جم‌ای سرای سراینده داستان

ای یادگار شوکت ایران و باستان

جام جهان‌نمایی و داستان‌سرای جم

آیین‌ه گذشته و آینده‌ی جهان

از عهد حشمت و عظمت یاد می‌دهی

ای مهد داریوش کبیر عظیم‌الشأن

[...]

آتش زدت سکندر و هر خشتی از تو شد

آیین‌ه سکندر آتش بدودمان

در ادامه شاعر، کاخ را مخاطب ساخته می‌گوید، که سر از زمین بردارد زیرا روز سرافکندگی گذشته است و اکنون دوران پر شوکت پهلوی است:

امروز آن هوان و سرافکندگی گذشت

سر از زمین بر آر و بر آور به آسمان

همین روز پهلوانی و گردنکشی است هین

هان روزگار شاه جهان پهلوی است هان^(۱)

«صهبا» نیز در هنگام بازدید موزه‌ی لوور پاریس، به تصاویری بر می‌خورد که از ویرانه‌های شوش آورده و در آن جا به نمایش گذاشته‌اند. با دیدن این نقوش و تصاویر، شاعر برگزیده پرشکوه ایران حسرت می‌خورد:

بینی ظروف کاشی و سنگی هزارها

بیرون کشیده‌اند از ویرانه‌های شوش

[...]

بر آن نقوش خیره شدم من به چشم دل

یکباره از درون من آمد برون خروش

کاین یادگار عزّت دیرین ما بود

کاین جا کشیده‌اند صف از گوش تا به گوش

[...]

روزی که در جهان از اروپا نشان نبود

ما داشتیم این همه فز و توان و توش^(۲)

[...]

حکومت پهلوی که در صدد تجدید عظمت و شوکت شاهان ایران باستان بود، ایجاد ارتش منظم و مجهز را برای دفاع از میهن ضروری می‌دید. هر دو پادشاه پهلوی (رضا و محمدرضا) نسبت به امور نظامی، اهتمامی تمام داشتند و پایهی قدرت خود را بر توانایی ارتش بنا نهاده و توانمندی آن را ضامن بقای تاج و تخت خویش می‌شمردند. در این دوره نظامیان از جایگاه خاصی برخوردار بودند و پست‌های مهم کشوری و لشکری

۱. شهریار، پیشین، ص ۳۲۴

۲. ابراهیم صهبا، پیشین، ص ۲۴

به آنها سپرده می‌شد. شعرا نیز در این دوره به اهمیت نیروی نظامی و توانمندی آن توجه داشتند. شهریار به مناسبت تأسیس باشگاه هواپیمایی کشور، نیروی هوایی را این چنین توصیف می‌کند:

زمین از فرّ نیروی هوایی
کند بر آسمان فرمانروایی

زهی پَرّ همایون فرّ دانش
که سالد آدمی خاکی هوایی
[...]

بود هر چند ایرانی زبیکار
چنان یکسو که رند از پارسایی
[...]

ولی در پاس میهن هم سر و جان
به کف دارد نژاد آریایی^(۱)
[...]

«صهبا» در شعر «افتخار» بالاترین افتخار برای یک مرد را، مردن در راه دفاع از وطن می‌داند و سربازان و دلیران ایرانی را می‌ستاید که در راه شاه و آسایش میهن جان نثاری می‌کنند:

افتخار به جهان برتر از این نیست که مرد
در دفاع وطن از خصم ستمگر میرد
نام سرباز هر آن مرد که بر خویش نهاد
بهتر آن است که در گوشه‌ی سنگر میرد
[...]

در ره مادر میهن سرو جان باید داد

فخر فرزند که اندر ره مادر ره میرد

[...]

آفرین باد به سرباز فداکار دلیر

که به راه شه و آسایش کشور میرد^(۱)

۴- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اشعار سلطنت طلبانه

ایران به علت قرار گرفتن در منطقه‌ی حساس، همیشه مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهان قرار داشته و دارد. همین موقعیت جغرافیایی باعث شده است تا ایران در معرض اثر پذیری فراوان از تحولات بین‌المللی قرار گیرد، به طوری که تحولات مهم جهانی، برنامه‌های داخلی دولت‌ها و حکومت‌ها را در ایران کاملاً تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. از طرف دیگر اجرای برنامه‌های نوسازی کشور و به دنبال آن تضادهایی که در داخل جامعه ایجاد می‌شود، ضریب تنش‌ها را در جامعه افزایش می‌دهد و این هر دو عامل در دوره‌ی حکومت پهلوی بر ایران، وجود داشت و همین مسئله باعث به وجود آمدن حوادث مهم سیاسی زیادی در این دوره شده بود. گروه‌های مختلف سیاسی فعال در ایران، هر کدام این حوادث را از دیدگاه خاص خود و در جهت منافع گروهی‌شان تحلیل می‌کردند. از جمله این حوادث کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که در مرکز توجهات حداقل سه گروه؛ ملی‌گرا، مذهبی، و سلطنت طلب قرار داشت. در حالی که گروه‌های مخالف حکومت این حادثه را، حادثه‌ای شوم و در جهت تأمین منافع شرکت‌های نفتی خارجی می‌دانستند، حکومت پهلوی آن را «قیام ملی» تلقی می‌نمود و وقوع آن را نه به کمک بیگانگان بلکه به ایرانیان وطن پرست نسبت می‌داد و به عنوان یک حرکت کاملاً ملی تبلیغ می‌کرد. گویی سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده‌ی آمریکا هیچ نقشی در آن نداشته و تنها سربازان میهن دوست ایرانی، به خواست خود دست به چنین اقدامی زده‌اند. حکومت پهلوی هر ساله در ۲۸ مرداد سالگرد آن را جشن می‌گرفت، کودتایی که بار دیگر تاج و تخت را به شاه فراری ایران بازگرداند. از دیدگاه شعرای سلطنت طلب نیز این حادثه یک «قیام ملی» محسوب می‌شد:

قیامی که آن ملت نیکبخت

به راه وطن خواهی و تاج و تخت

نمودند برپا ز احساس پاک
که جاوید ماند همین آب و خاک

فقط روی ایمان و عشق مهین
که بُد در رک و خون آنان عجین

قیامی چنان با شکوه و جلال
می‌شُد آن روز در آن جدال^(۱)

از دیدگاه این دسته از شعرا علت قیام نیز به استنکاف مصدق از فرمان شاه در مورد عزل شدن از نخست وزیری بر می‌گشت. چون به دنبال استنکاف مصدق از فرمان شاه، شاه از ایران خارج شد و داخل کشور نیز به آشوب کشیده شد و مردم شاه‌پرست ایران در گوشه و کنار کشور دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند تا این‌که مصدق را از کار برکنار کردند و شاه جوان را مجدداً^۲ به کشور بازگرداندند. «هداوند» درباره‌ی عزل مصدق بنابر فرمان شاه و حوادث پس از آن چنین می‌گوید:

ولیکن چو بشنید فرمان شاه
که معزول گردیده از عِزّ و جاه

علی‌رغم اشخاص با علم و دین
اطاعت نکرد از خدای زمین
او خروج شاه از ایران را به منظور جلوگیری از فتنه‌ها و آشوب‌ها بیان می‌کند:

شهنشه چو این ناروایی بدید
به فکر بصیرش شد این ره پدید
رسوی کلاردشت بر رامسر

۱. ماشاا... هداوند، پیشین، ص ۱۶۵

بکرد آن زمان قصد و عزم سفر
 رآن جابه پرواز شد بر صعود
 که در رم بیاید شهنشه فرود

چرا چون صلاحش بدین راه بود
 که تا دشمنی‌ها نگیرد صعود^(۱)

۵- انتقاد از وضع موجود

با وجود این‌که بخش مهمی از اشعار سلطنت طلبانه در دوره‌ی پهلوی را، تمجید و تعریف از شاه، خاندان سلطنتی و اقدامات آنها تشکیل می‌داد، اما بودند شعرائی که بعضاً "انتقاداتی از حکومت می‌کردند. در مورد انتقادات این دسته از شاعران چند نکته گفتنی است؛ اول، لحن انتقادات است. انتقاداتی که از سوی شاعران سلطنت طلب صورت می‌گرفت، اغلب در غالب دعایی و خواهش و تمنا بود و از پند و نصیحت‌گویی تجاوز نمی‌کرد. شاعر ابتدا شاه را تعریف و تکریم می‌نمود و سپس از او خواهش می‌کرد، چنین کاری را انجام بدهد و یا این‌که از فلان عمل پرهیز نماید، چون آن را در خور مقام شاه نمی‌دانست. لحن اشعار «صادق سرمد» در مورد تقاضا از شاه برای جلوگیری از اعدام افسران توده‌ای که در سال ۱۳۳۳ دستگیر شده بودند جالب توجه است:

شهریار بگو دگر نکشند
 رآنچه کشند بیشتر نکشند
 [...]

تو بشر دوستی و می‌دانی
 که بشر دوستان بشر نکشند
 [...]

من رقلب تو آگهی دارم

که تو خواهی که یک نفر نکشند^(۱)

نکته‌ی دوم در مورد اشعار انتقادی این گروه، انتقاد از لایه‌های میانی و دست دوم صاحبان قدرت است و تا حدّ انتقاد از وزرا هم نمی‌رسد. شعرا اغلب به مسائل اجتماعی از قبیل فقر، گرانی، کمبود مسکن و بی‌عدالتی‌های اجتماعی توجه دارند و کمتر انتقاد جدّی از مشکلات و معضلات سیاسی صورت می‌گیرد و اگر انتقادی هست به هزل و طنز برگزار می‌شود. تقلّب در انتخابات از موضوعاتی است که برخی از شاعران بدان پرداخته‌اند:

همه جا حرف انتخابات است

آن که سرچشمه‌ی بلیات است

[...]

کرم گردد بساط مهمانی

پر شود شهر از سخترانی

[...]

سرو کردن کشید فرماندار

که مرا هست رونق بازار

کارها دست انجمن باشد

انجمن زیر حکم من باشد

که رساند به گوش دولت ما

این سخن را رسوی ملت ما

کر که این وضع انتخابات است

انتخابات افتضاحات است^(۲)

شاعر در جای دیگر از وضع ناگوار فقیران و مستمندان سخن می‌گوید و از این‌که با

۱. صادق سرمد، پیشین، ص ۵۸

۲. ابراهیم صهبا، پیشین، ص ۲۳۴

زندگی و مشکلات اغیا را قشر بی دست و پای فقرا باید متحمل بشوند نالان است و
بزرگوارانه نصیحت می کند که باید عدالت را سر لوحه ی برنامه های خود قرار دهیم،
چون درمان تمام دردهای کشور است:

تا چند مستمند کشد بار زندگی
خرج غنی ز چیست که تحمیل بر گذاست

و جبهی که بر اداره ی کشور بود ضرور
ابواب جمع مفلس و مفلوک و بینواست
[...]

باید امان نداد به رندان چیره دست
زیرا خراب کشور از این قوم بی حیاست

اینک که باز فرصتی آمد به جنگ ما
باید به هوش بود که وقتی گرانبهاست
[...]

درمان درد کشور ایران عدالت است
زیرا عدالت است که بر دردها دواست^(۱)

خلاصه‌ی فصل

شاعران سلطنت طلب در این دوره به پیروی از سنت چندین ساله شعر فارسی که در آثار برخی از شعرای پیشین موجود است، به تجلیل از حکومت سلطنتی می پرداختند. مراجعه به دیوان اشعار این گروه از شاعران که اغلب با ستایش خداوند و رسول و خاندان وی شروع شده، سپس به مدح پادشاه زمان شاعر می رسد، نشانگر این مطلب است. البته بودند شاعرانی که به امید دست یافتن به مزایای مادی، از خاندان سلطنتی تجلیل می کردند.

اشعار این دسته از شاعران اغلب در مدح و توصیف خاندان سلطنتی است. سالروز تولد شاه، ولیعهد، سالروز تاجگذاری شاه و پدرش همه و همه بهانه‌ای به دست شاعران می داد تا در بزرگداشت خانواده‌ی سلطنتی شعر بسرایند. اقدامات شاه در باره‌ی واگذاری زمین به کشاورزان و انقلاب سفید، با استقبال این دسته از شعرا روبه‌رو شده بود. برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله نیز فرصت مناسبی بود تا شاعران ذوق خود را در تمجید از شاهان ایران باستان و مدح محمدرضا شاه، به عنوان میراث‌دار پادشاهان کهن به کار اندازند.

در بین این گروه از شاعران، بودند کسانی که کودتای ۲۸ مرداد را به عنوان قیام ملی توصیف می کردند. در ضمن گروهی نیز بودند که از انتقاد به لایه‌های میانی قدرت خودداری نمی کردند. رضا شاه، به عنوان بانی ایران نوین و بنیانگذار سلسله‌ی پهلوی نیز مورد توجه این دسته از شاعران بود.

نتیجه گیری

ادبیات به عنوان یک پدیده‌ی بشری در جامعه به وجود می‌آید و در آن رشد پیدا کرده، منتشر و متحول می‌شود. این پدیده گرچه اغلب فرد را به صورت شخص منفرد مورد توجه قرار می‌دهد، ولی در مجموع کارکردهای اجتماعی مختلفی را ایفا می‌کند. انتشار افکار، تعلیم و تربیت، بیان کمبودها و نواقص اجتماعی و فردی و ثبت و ضبط حوادث تاریخی و اجتماعی به صورت خاص (ادبی) بخشی از کارکردهای اجتماعی ادبیات است. از طرفی این پدیده‌ی اجتماعی همچون دیگر پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی از تغییر و تحولات سیاسی تأثیر می‌پذیرد، و این تأثیر و تأثر رابطه‌ی متقابلی را بین این دو برقرار می‌سازد که به رشد نوع خاصی از ادبیات با نام ادبیات سیاسی کمک می‌رساند.

شعر سیاسی، بخشی از ادبیات سیاسی را تشکیل می‌دهد. این شعبه از ادبیات در قالب شعر، موضوعات سیاسی را (که اغلب مربوط به روابط قدرت و حاکمیت در سطح جامعه است) طرح و نقد می‌کند. اشعار سیاسی انواع گوناگونی دارد، برخی به هجو و ذم سیاستمداران یا گروه سیاسی می‌پردازد، دسته‌ای حادثه‌ی مهم سیاسی و اجتماعی را در قالب شعر بیان می‌کند و بعضی نیز بیانگر اندیشه‌های سیاسی است.

اشعار سیاسی از هر نوع که باشد، سخت متأثر از تحولات سیاسی است. در دوره‌ی پهلوی دوم حوادثی همچون اشغال ایران به وسیله‌ی متفقین، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حمله به پاسگاه سیاهکل بیشترین تأثیر را بر اشعار سیاسی این دوره داشت. اشغال ایران به وسیله‌ی متفقین، به بازتر شدن فضای سیاسی کمک کرد و شاعرانی که در دوره‌ی حکومت رضاخان در مورد مسائل سیاسی مخفیانه شعر می‌سرودند مجدداً وارد میدان سیاست شدند. در این دوره فعالیت انجمن دوستی ایران - شوروی چشمگیر بود این انجمن موفق شد نظر مساعد بسیاری از شعرای

سیاسی ایران را به سمت دیدگاه‌های چپ جلب کند. حوادث مربوط به ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، مفاهیم میهن‌پرستانه و بیگانه‌ستیزی را مطرح کرد و قیام ۱۵ خرداد، اسلام را در معادلات سیاسی وارد کرد و سرانجام حادثه‌ی سیاه‌کل، اشعار چریکی را در مرکز توجه علاقه‌مندان به اشعار سیاسی قرار داد. در دهه‌ی پنجاه با شروع راهپیمایی و تظاهرات خیابانی، دیگر خوانندگان شعر، از پوشیده‌گویی و رمزگرایی غامض استقبال نمی‌کردند.

از میان تحولات اجتماعی، اجرای برنامه‌های توسعه و نوسازی با عناوینی از قبیل انقلاب سفید، انقلاب شاه و ملت و اصلاحات ارضی، همان‌گونه که منجر به تغییر سبک و روش زندگی بسیاری از مردم ایران شد، بر علایق و سلیقه‌های مخاطبان شعر نیز تأثیر گذاشت. رواج سبک زندگی غرب در ایران به‌ویژه در بخش‌های اعیان‌نشین شهرهای بزرگ، سبک‌ها و مکاتب مختلف ادبی غربی را نیز گسترش داد. روی آوردن بسیاری از نویسندگان به ترجمه‌ی آثار غربی، و علی‌الخصوص نویسندگان روسی اندیشه‌های غربی را در سطح جامعه بسیار گسترش داد و باعث آشنایی شاعران و نویسندگان ایرانی با آثار و اندیشه‌های آنها شد. یکی از علل روی آوردن نویسندگان ایرانی به ترجمه، اختناق حاکم بر جوّ سیاسی جامعه بود. مترجم، حرف‌هایی را که نمی‌توانست بزند، از زبان دیگران می‌گفت. فعالیت‌های انجمن‌های دوستی و فرهنگی کشورهای خارجی از جمله شوروی و آلمان در آشنایی شعرای ایرانی با شاعران دیگر کشورها مؤثر بود. بعضاً این انجمن‌ها مبلغ افکار ادبی خاصی بودند و از شاعرانی که نوشته‌هایشان همسو و هم‌جهت با آنها بود حمایت می‌کردند. تجلیل انجمن دوستی ایران - شوروی در دهه‌ی بیست از اخوان ثالث بی‌دلیل نبود. این حمایت در دهه‌های بعد ادامه پیدا نکرد. چون اخوان به اشعار ملی‌گرایانه روی آورد.

در این دوره به موازات جریان‌های فکری عمده‌ی رایج در جامعه، شعرای سیاسی نیز گرایش‌های چپ، اسلامی، ملی‌گرایانه یا سلطنت‌طلبانه داشتند. از این چهار گروه سه گروه اول مخالف آن وضع بوده و این مخالفت را به انحای گوناگون در اشعارشان بیان می‌کردند، اما گروه چهارم طرفدار حکومت سلطنتی و وضع موجود بود. در این دوره برداشت اغلب شاعران از شعر عوض شده بود، شعر دیگر وسیله‌ی تفنّن و یا وسیله‌ی ابراز درد دل‌های عاشقانه و فردی نبود، بلکه شعر زبان توده‌ها و سلاح رزم شاعر به

حساب می‌آمد. شعرای چپ به مسئله‌ی عدالت اجتماعی، اختلافات طبقات، انقلاب و استعمار توجه داشتند. اشعار کارگری بخش مهمی از ادبیات چپ را در ایران تشکیل می‌داد. این دسته از شاعران، حکومت پهلوی را مظهر استبداد و اختناق حاکم بر کشور می‌دانستند و در نبود آزادی، از عظمت آزادی سخن می‌گفتند. در سوگ رهبران چپ از جمله تقی ارانی شعر می‌سرودند، و از مبارزان آمریکای لاتین و جنگ‌های چریکی آنها غافل نبودند. در مجموع، این گروه از شاعران، با استفاده از مفاهیم مارکسیستی؛ نابرابری‌های اجتماعی، استبداد و اختناق را نکوهش می‌نمودند و طبقات رنجبر و زحمتکش جامعه‌ی ایران را به مبارزه برای تغییر مناسبات اجتماعی و سیاسی تشویق می‌کردند.

جریان دیگر شعر سیاسی در این دوره، اشعار ملی‌گرایان بود. این دسته از شاعران، وطن، استقلال و پیشرفت آن را وجهه‌ی همّت خود قرار داده بودند و به ایران باستان و شکوه و عظمت آن افتخار نموده، در بزرگداشتش نغمه‌سرایی می‌کردند؛ از بیگانگان، به ویژه آنانی که در طول تاریخ به ایران حمله کرده‌اند - ترک، تازی، یونانی و فرنگی - احساس بیزاری می‌نمودند و شاه را که با سیاست‌های خود ایران را به دست بیگانگان سپرده، نکوهش می‌کردند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خاطره‌ی اینان حضور دائمی داشت و از مصدق، رهبر مظلوم نهضت ملی کراراً تجلیل می‌شد.

بالاخره، اسلام‌گرایان گروه دیگری از شعرای مخالف وضع موجود بودند که از سیاست‌های حکومت در جهت غربگرایی و اسلام‌زدایی انتقاد می‌کردند. قیام خونین ۱۵ خرداد و قتل عام تظاهرکنندگان در ۱۷ شهریور؛ بیشتر مورد توجه این دسته از شاعران بود. شاعران اسلام‌گرا حادثه‌ی کربلا و مفاهیم ظلم‌ستیزانه‌ی مذهب شیعه را در اشعار خود به کار می‌بردند تا مخالفت خود را با حکومت «طاغوت» ابراز کنند. وضعیت مسلمانان مبارز در فلسطین و دیگر نقاط جهان اسلام از دید این شاعران پنهان نمی‌ماند. امام خمینی (ره) رهبر انقلاب، بیشترین احساسات را در دل شاعران برانگیخته، به هنگام دوری ایشان از وطن، اشعاری در بزرگداشتشان سروده می‌شد.

آخرین جریان شعر سیاسی این دوره، اشعار سلطنت‌طلبانه بود. شعرای سلطنت‌طلب از رضاخان به عنوان بنیانگذار ایران نوین یاد می‌کردند و از او و دیگر اعضای خاندان سلطنتی تمجید و تعریف می‌کردند. اینان شاه و نظام سلطنتی را عامل

سعادت مردم ایران می دانستند و اقدامات و اعمال شاه و حکومت را، بزرگنمایی می کردند و بسیار مهم جلوه می دادند. خدا، شاه و میهن شعار اصلی این گروه بود. تاریخ ایران باستان و پادشاهان بزرگ آن همچون کورش و داریوش، نمود بیشتری در اشعار این گروه از شاعران داشت.

کتابنامه

۱-۱- کتاب‌ها

- ۱- آبراهامیان، پروانه. *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲- آژند، یعقوب [گردآورنده و مترجم]. *ادبیات نوین ایران*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳- اخوان ثالث، مهدی [م. امید]. «آخر شاهنامه»، مروارید، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۴.
- ۴- از این اوستا، مروارید، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۳.
- ۵- احمدی اسکویی، مرضیه. *دالفا*، بی‌جا، انتشارات پیشتاز، ۱۳۵۷.
- ۶- ادیب برومند، عبدالعلی. *سرود رهایی: گزیده‌ی از اشعار سیاسی، میهنی، اجتماعی از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۶*. پیک دانش، تهران، ۱۳۶۷.
- ۷- بالاندیه، ژرژ. *انسان‌شناسی سیاسی*، ترجمه‌ی فاطمه گیوه‌چیان، نشر آرن، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸- براهنی، رضا. *ظل‌الله، شعرهای زندان*، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸.
- ۹- برزین، مسعود. *تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران*، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۰- بروجردی، زینب. *توفان‌ها و لاله‌های شهریور*، بی‌تا، بی‌جا، بی‌تا. [کتاب‌های جلد سفید قبل از انقلاب]
- ۱۱- بهار، محمدتقی [ملک‌الشعراء]. *دیوان اشعار*، توس، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- بهزادی، حمید. *ناسیونالیسم، مؤسسه حساب*، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۳- بهنود، مسعود. *دولت‌های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷: از سیدضیاء تا بختیار*، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۴- بیست و پنج سال سانسور در ایران. بی‌تا، بی‌جا، [۱۳۵۶].
- ۱۵- بیل، جیمز، راجر لوئیس ویلیام. *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*. ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر نو، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۶- پورقمی، رضا. *شعر و سیاست*، مروارید، چاپ سوم، تهران، بی‌تا.
- ۱۷- پورنامداریان، تقی. *سفر در مه، تأملی در شعر احمد شاملو*. تهران، زمستان، ۱۳۷۴.
- ۱۸- ترابی، علی‌اکبر. *شعر نو، هنری در پیوند با تکامل اجتماعی*. نوبل، تبریز، ۱۳۷۰.
- ۱۹- چارسکی، لونا. *درباره‌ی ادبیات*، ترجمه‌ی ع. نوریان، بی‌جا، شباهنگ، چاپ سوم، ۲۵۳۶.
- ۲۰- چالنگی، ژاله. *با اخگران عشق مزدک*، انجمن شاعران کمونیست، بی‌جا، بی‌تا.
- ۲۱- حریری، ناصر. *گفت و شنودی با براهنی و شاملو*، از مجموعه‌ی هنر و ادبیات امروز. کتابسرای بابل، بابل، ۱۳۵۶.
- ۲۲- حقوقی، محمد. *شعر نواز آغاز تا امروز*، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۲۳- حکیمی، محمدرضا. *ادبیات و تعهد در اسلام*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۴- خانلری، پرویز. *نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران*، بی‌تا، تهران، ۱۳۲۵.

- ۲۵- خاوری (روای)، محمدتقی. فرزند کارگاه، توس، [مشهد]، ۱۳۵۹.
- ۲۶- دهخدا، علی‌اکبر. لغتنامه. ج ۱۲، دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره‌ی جدید، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۷- دیچز، دیوید. شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه‌ی غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، علمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۸- ذاکر حسین، عبدالرحیم. ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ج (۳ و ۴)، نشر علم، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲۹- رجائی، فرهنگ. تحول اندیشه‌ی سیاسی در شرق، تابستان، توس، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۰- ———. معرکه‌ی جهانی‌بینی‌ها، نشر احیاء کتاب، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳۱- روحانی، حمید. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. ج ۱، دارالفکر و دارالعلم، چاپ چهارم، قم، ۱۳۵۸.
- ۳۲- روحانی، حمید. نهضت امام خمینی. ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳۳- روشنگر، مجید. برگزیده‌ی اشعار خسروگل‌سرخی، مروارید، تهران، ۱۳۵۸.
- ۳۴- زرین‌کوب، عبدالحسین. شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، انتشارات علمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳۵- ———. نقد ادبی. ج ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- ۳۶- سارتر، ژان پل. ادبیات چیست، ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، نشر زمان، تهران، بی‌تا.
- ۳۷- سبزواری، حمید. سرود درد، کیهان، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳۸- سرمد، صادق. دیوان شعر، بی‌تا، تهران، ۱۳۴۷.
- ۳۹- سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه‌ی عباس مخبر، طرح نو، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۰- شاملو، احمد. برگزیده‌های شعرهای احمد شاملو (۱. بامداد)، سازمان انتشارات بامداد، تهران، بی‌تا.
- ۴۱- ———. قطعه‌نامه، مروارید، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۰.
- ۴۲- ———. گزینه اشعار، مروارید، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا [م. سرشگ]. ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، توس، تهران، ۱۳۵۹.
- ۴۴- ———. از بودن و سرودن، توس، تهران، ۱۳۵۷.
- ۴۵- شمالیان، علی. مسلخ، بی‌تا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۴۶- شهریار، محمدحسین. کلیات دیوان شهریار، سعدی و معرفت، چاپ چهارم، تبریز، ۱۳۵۵.
- ۴۷- شیروانلو، فیروز. گستره و محدوده‌ی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، توس، تهران، ۲۵۳۵.
- ۴۸- صورتگر، لطفعلی. سخن‌سنجی، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۸.
- ۴۹- صهباء، ابراهیم. دفتر صهباء. مشعل آزادی، اسفند، تهران، ۱۳۵۷.
- ۵۰- عالم، عبدالرحمان. بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷.
- ۵۱- عباسی، حبیب‌الله. سفرنامه‌ی باران، تحلیل و گزینه‌ی اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی، روزگار، تهران، ۱۳۷۸.

- ۵۲- غنی نژاد، موسی. *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵۳- _____ *جامعه‌ی مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست*، طرح نو، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵۴- فدایی نیا، صفر. *شعر جنبش نوین ایران، انقلاب ایران در شعر معاصر*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- ۵۵- فوران، گگان. *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، مؤسسه فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵۶- فیشر، ارنست. *ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی*، ترجمه‌ی فیروز شیروانلو، توس، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۴.
- ۵۷- فیض، مصطفی. *توصیف خاکیان از آفتاب*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۵۸- فیوضات، ابراهیم. *دولت در عصر پهلوی*، چاپخس، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵۹- کاتم، ریچارد. *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۱.
- ۶۰- کاخی، مرتضی. *روشنتر از خاموشی، برگزیده شعر امروز ایران (۱۳۰۰ - ۱۳۵۷)*، آگاه، تهران، ۱۳۶۸.
- ۶۱- کاشانی، مشفق. *آذرخش، گزیده اشعار، کیهان*، تهران، ۱۳۶۳.
- ۶۲- کاشانی، م. *سرختر، سرختر از بابک باش، انجمن...*، بی‌جا، ۱۳۵۹.
- ۶۳- کوش‌آبادی، جعفر. *برخیز کوچک‌خان*، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۶۴- کولایی، الهه. *استالینیسم و حزب توده‌ی ایران*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۶۵- گرگین، عاطفه. *نوشته‌ها و سروده‌ها برای گلسرخی و دانشیان*، تهران، مروارید، ۱۳۵۹.
- ۶۶- گلسرخی، خسرو. *صدای من*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- ۶۷- لاجوردی، حبیب. *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه‌ی ضیاء صدیقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶۸- لنگرودی، شمس. *تاریخ تحلیلی شعر نو (۴ جلد)*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۶۹- مایا، کوفسکی. *ماو و دیگران*، سروده‌های انقلابی. بی‌نا، تهران، ۱۳۵۸.
- ۷۰- مدنی، امیرباقر. *موانع توسعه‌ی اقتصادی ایران*، مقایسه با ژاپن، شهراب، تهران، ۱۳۷۴.
- ۷۱- مردانی، محمدعلی. *گردآورنده*. *نغمه‌های انقلابی*، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۸.
- ۷۲- مرکز حفظ و نشر آثار دفاع مقدس. *شهروند آسمانی، آوینی از جهاد تا شهادت*، مرکز حفظ و نشر...، تهران، ۱۳۷۲.
- ۷۳- مسکوب، شاهرخ. *چند گفتار در فرهنگ ایران*، سیمرخ، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۷۴- مصدق، حمید... *تارهایی، منظومه‌ها و شعرها*، سیمرخ، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۷۵- مصفا، مظاهر. *جمعه‌ی سرخ*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- ۷۶- ملاح، الف. *ساز چواشه، در قیام فقرآباد*، سروده‌هایی از بند، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۷.
- ۷۷- منصوری، جواد. *سیر تکوینی انقلاب اسلامی*، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵.
- ۷۸- موحد، ضیاء. *شعر و شناخت*، مروارید، تهران، ۱۳۷۷.
- ۷۹- مؤذن، ناصر. *ده شب، شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران - آلمان*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۸۰- موگتا، هانس‌چی. *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشار، تهران، ۱۳۷۴.

- ۸۱- مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. فلسفه‌ی سیاست. از سلسله‌ی دروس اندیشه‌های بنیادین اسلام، مؤسسه آموزشی...، قم، ۱۳۷۷.
- ۸۲- موسوی گرمارودی. علی، خط خون، زوار، تهران، ۱۳۶۳.
- ۸۳- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳.
- ۸۴- میرزازاده، نعمت [م. آزم]. سه نامه به امام خمینی. مشعل آزادی، اسفند، تهران، ۱۳۵۷.
- ۸۵- گلخون، تیرنگ، تهران، بهمن ۱۳۵۸.
- ۸۶- میرصادقی، جمال. داستان و ادبیات، نگاه، تهران، ۱۳۷۵.
- ۸۷- میرفطروس، علی. آوازهای تبعیدی، نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷.
- ۸۸- نجاتی، غلامرضا. جنبش ملی شدن صنعت نفت، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶.
- ۸۹- نکوروح، محمود. نهضت خداپرستان سوسیالیست، پخش، تهران، ۱۳۷۷.
- ۹۰- نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء). فرهنگ نفیسی، جلد اول، کتاب‌فروشی خیام، تهران، [بی تا].
- ۹۱- ولک، رنه، وارن، آستن. نظریه‌ی ادبیات، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۹۲- وینست، اندرو. نظریه‌های دولت، ترجمه‌ی حسین بشیریه، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۹۳- هداوند، ماشاءالله. شاهنشاهنامه‌ی هدا، بی جا، بی نا، بی تا.
- ۹۴- یاحقی، محمدجعفر. چون سبوی تشنه، ادبیات معاصر. حاجی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۹۵- یوشیج، نیما. ارزش احساسات، بنگاه صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۵۵.

۲-۱- پایان‌نامه

- درخشنده، محمدرضا، بررسی شعر سیاسی ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۸۵-۱۳۲۰ ه.ش. استاد راهنما باقر عاقلی، استاد مشاور حمید بهرامی، دانشکده‌ی معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع).

۳-۱- جزوه

- منتل، شوراتز، ساختارهای قدرت، مقدمه‌ای بر علیه سیاست. به کوشش ناصرجمالزاده، ترجمه، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.

۴-۱- نشریات

- رضاقلی، علی، مبانی و مبادی شعر سیاسی. کیان، ش ۱۳.
- گلسرخی، خسرو (شعر)، جنگ سحر. ش ۲۱۸۴، اردیبهشت ۱۳۳۷.
- مایلی، کیانوش، بررسی اجمالی شعر سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، ۷۴/۳/۳.
- متین، غلامحسین، [شعر]، مجله‌ی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، دفتر ۴. تابستان ۱۳۶۰.
- مخبر، عباس، نقد ادبی در ایران از مشروطیت تا امروز. نگاه تو، ش ۳۷.
- ناشناس، شعر، جنگ جوان. نشریه‌ی حزب توده، تیر ۱۳۶۰.

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

ردیف	عنوان	قیمت
	<u>نهضت اسلامی ایران</u>	
۱	تاریخ شفاهی انقلاب	۹۰۰ تومان
۲	تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم	۱۸۰۰ =
۳	نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ =
۴	بررسی مشی چریکی در ایران	۱۰۰۰ =
۵	تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی	۱۱۰۰ =
۶	رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب	۵۰۰ =
۷	مشهد در بامداد نهضت امام خمینی	۱۱۰۰ =
۸	حماسه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴	۹۰۰ =
۹	حماسه ۱۹ دی قم	۱۴۰۰ =
۱۰	جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی	۵۰۰ =
۱۱	ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه	۱۰۰۰ =
۱۲	زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ =
۱۴-۱۳	نهضت روحانیون ایران، جلد (۱ و ۲)، (از خواجه نصیر تا آیت‌الله بروجردی)	۲۰۰۰ =
۱۶-۱۵	نهضت روحانیون ایران، جلد (۳ و ۴)، (انجمنهای ایالتی و ولایتی)	۲۰۰۰ =
۱۸-۱۷	نهضت روحانیون ایران، جلد (۵ و ۶)، (کابیتولاسیون تا شهادت مصطفی خمینی)	۲۰۰۰ =
۲۰-۱۹	نهضت روحانیون ایران، جلد (۷ و ۸)، (از ۱۹ دی قم تا کشتار مشهد)	۲۰۰۰ =
۲۲-۲۱	نهضت روحانیون ایران، جلد (۹ و ۱۰)، (از محرم تا استقرار جمهوری اسلامی)	۲۰۰۰ =
۲۴-۲۳	نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳)	۴۵۰۰ =
۲۵	نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه	۱۳۰۰ =
۲۶	حماسه ۲۹ بهمن تبریز	۱۲۰۰ =
۲۷	روزنامه صدای سمنان	۱۲۰۰ =
۲۸	روزنامه نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام (از مرداد ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۳۲ و آخرین شماره‌های سال ۱۳۳۴ که منجر به توقیف ۲۴ ساله گردید)	۴۵۰۰ =
	<u>تاریخ معاصر ایران</u>	
۲۹	نقش علما در انجمن‌ها و احزاب نوران مشروطیت	۱۳۰۰ =
۳۰	قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری	۱۶۰۰ =
۳۱	نولت موقت	۱۲۰۰ =

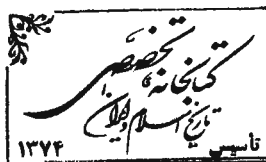
ردیف	عنوان	قیمت
	<u>سیاست و روابط خارجی</u>	
۳۲	تحولات سیاست خارجی آمریکا	۵۵۰ تومان
۳۳	سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی	۷۰۰ =
۳۴	رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران	۱۲۰۰ =
۳۵	نه شرقی، نه غربی	۱۱۰۰ =
۳۶	روابط سیاسی - اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی	۱۶۰۰ =
۳۷	بررسی روابط شاه با سازمانهای بین الملل حقوق بشر	۱۰۰۰ =
۳۸	اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران	۱۵۰۰ =
۳۹	روس و انگلیس در ایران	۱۲۵۰ =
۴۰	ایران و سازمانهای بین المللی	۱۹۰۰ =
	<u>سیاست و حکومت</u>	
۴۱	سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا	۱۲۰۰ =
۴۲	سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی	۱۷۰۰ =
	<u>اقتصاد سیاسی</u>	
۴۳	دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران	۵۰۰ =
۴۴	نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی	۸۰۰ =
۴۵	اقتصاد و انقلاب اسلامی	۱۳۰۰ =
۴۶	از توسعه لوزان تا سقوط شتابان	۱۳۰۰ =
۴۷	اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی	۱۰۰۰ =
	<u>حقوق سیاسی</u>	
۴۸	سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران	۲۲۰۰ =
۴۹	بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ =
	<u>اندیشه سیاسی</u>	
۵۰	ساختارهای قدرت	۱۲۰۰ =
۵۱	مبانی فراماسونری	۱۲۰۰ =
۵۲	حکومت مقایسه‌ای	۱۸۰۰ =
۵۳	بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دینگاه مطهری، شریعتی، سیدقطب	۷۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۵۴	پارلمان‌تاریسم در ایران	۱۸۰۰ تومان
۵۵	درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)	= ۱۵۰۰
۵۶	تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)	= ۷۰۰
۵۷	تحول ناسیونالیسم در ایران	= ۱۰۰۰
۵۸	مذهب و مدرنیزاسیون در ایران	= ۲۰۰۰
	<u>جهان اسلام</u>	
۵۹	سازمان کنفرانس اسلامی	= ۹۵۰
۶۰	دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز	= ۹۰۰
۶۱	عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی	= ۱۴۰۰
	<u>هنر و ادبیات سیاسی</u>	
۶۲	توصیف خاکبان از آفتاب	= ۱۸۰۰
	<u>جامعه‌شناسی سیاسی</u>	
۶۳	فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی	= ۱۰۰۰
۶۴	دولت رضاشاه و نظام ایلی	= ۱۲۰۰
۶۵	طبقات اجتماعی و رژیم شاه	= ۱۴۰۰
۶۶	مسجد و انقلاب اسلامی	= ۱۲۰۰
۶۷	علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران	= ۶۰۰
۶۸	ارتش و انقلاب اسلامی	= ۲۲۰۰
۶۹	نفوذ فراماسونری در نهادهای فرهنگی ایران	= ۱۰۰۰
۷۰	بهائیت در ایران	= ۱۵۰۰
	<u>احزاب سیاسی</u>	
۷۱	استالینیسم و حزب توده ایران	= ۵۰۰
۷۲	حزب پان ایرانیست	= ۹۰۰
۷۳	احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر	= ۱۰۰۰

ردیف	عنوان	قیمت
<u>شخصیت‌ها</u>		
۷۴	مفاخر اسلام جلد ۱ (از حسین ابن سعید اهوازی تا ابراهیم بن محمد ثقفی)	۱۵۰۰ تومان
۷۵	مفاخر اسلام جلد ۲ (از احمد بن اسحاق قمی تا علی بن بابویه قمی)	= ۲۵۰۰
۷۶	مفاخر اسلام جلد ۳ (ثقة الاسلام کلینی تا ابن شهر آشوب مازندرانی)	= ۲۲۰۰
۷۷	مفاخر اسلام جلد ۴ (از ابن ادریس حلی تا شهید ثانی)	= ۲۵۰۰
۷۸	مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان)	= ۱۲۰۰
۷۹	مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی)	= ۱۲۰۰
۸۰	مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی)	= ۳۵۰۰
۸۱	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج شیخ عباس قمی، زندگینامه)	= ۲۵۰۰
۸۲	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج شیخ عباس قمی، گزیده آثار)	= ۲۵۰۰
۸۳	مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت الله العظمی بروجردی)	= ۲۸۰۰
۸۴	زندگی و مبارزات آیت الله قاضی طباطبائی	= ۲۲۰۰
۸۵	مدرسه عشق (زندگی نامه سردار شهید سید موسی نامجو)	= ۱۲۰۰
۸۶	امیر خستگی ناپذیر (زندگی نامه شهید سر لشکر ولی الله فلاحتی)	= ۱۲۰۰
۸۷	مرآت الاحوال جهان نما	= ۱۵۰۰
۸۸	تاریخ و سفرنامه حزین (شیخ محمد علی حزین لاهیجی)	= ۱۱۰۰
۸۹	حاج شیخ عبدالکریم حائری	= ۷۵۰
۹۰	بر فراز کنگری	= ۸۰۰
<u>خاطرات</u>		
۹۱	خاطرات و مبارزات شهید محلاتی	= ۹۰۰
۹۲	خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی	= ۲۲۰۰
۹۳	خاطرات امام کالویانگ	= ۴۰۰
۹۴	خاطرات آیت الله طاهری خرم آبادی	= ۱۴۰۰
۹۵	خاطرات حجة الاسلام سید علی اصغر دستغیب	= ۶۰۰
۹۶	ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری	= ۱۴۰۰
۹۷	خاطرات عبد خدایی (مروزی بر تاریخچه فدائیان اسلام)	= ۱۵۰۰
۹۸	خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی	= ۵۰۰

ردیف	عنوان	قیمت
۹۹	هفتاد سال خاطره (آیت‌الله سیدحسین بدلا)	۹۰۰ تومان
۱۰۰	روایتی از انقلاب اسلامی (خاطرات حجة الاسلام عمید زنجانی)	۱۶۰۰ =
۱۰۱	خاطرات آیت‌الله یزدی	۳۰۰۰ =
۱۰۲	خاطرات آیت‌الله میاںجی	۱۳۰۰ =
۱۰۳	خاطرات شهید سیدمحمد واحدی	۱۱۰۰ =
۱۰۴	خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی	۱۳۰۰ =
۱۰۵	خاطرات حجة الاسلام موحدی ساوجی (ره)	۲۰۰۰ =
۱۰۶	یاد آن روزها	۱۰۰۰ =
<u>اسناد</u>		
۱۰۷	ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم	۲۲۰ =
۱۰۸	تصمیم شوم، جمعه خونین	۳۰۰ =
۱۰۹	آیا او تصمیم دارد بپاید به ایران	۲۸۰ =
۱۱۰	تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا خرداد ۱۳۴۲)	۲۵۰۰ =
۱۱۱	تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۲ (قیام ۱۵ خرداد و پیامدها)	۲۵۰۰ =
۱۱۲	شریعتی به روایت اسناد (جلد اول، ۵۰-۱۳۳۶)	۱۸۰۰ =
۱۱۳	شریعتی به روایت اسناد (جلد دوم، ۵۵-۱۳۵۱)	۱۸۰۰ =
۱۱۴	شریعتی به روایت اسناد (جلد سوم، ۵۷-۱۳۵۶)	۱۸۰۰ =
۱۱۵	استاد شهید به روایت اسناد (عملکرد، مبارزات و دیدگاههای شهید مطهری)	۱۰۰۰ =
۱۱۶	زندگی و مبارزات شهید اندرزگو	۱۰۰۰ =
۱۱۷	شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها)	۱۲۰۰ =
۱۱۸	جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)	۱۵۰۰ =
۱۱۹	نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ =
<u>دانشتنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان</u>		
۱۲۰	ستاره صبح انقلاب (زندگینامه آیت‌الله سیدمصطفی خمینی)	۲۲۰ =
۱۲۱	صورتک (چشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی)	۲۵۰ =
۱۲۲	مثنوی بی‌تابی (دکتر علی شریعتی)	۳۰۰ =
۱۲۳	سند پرنگی (چگونگی انعقاد لایحه کاپیتولاسیون و پیامدهای آن)	۳۰۰ =
۱۲۴	ساواک (سیر عملکرد ساواک از تشکیل تا انحلال)	۳۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۱۲۵	قلب روشن دانا (۵ داستان کوتاه از حوادث انقلاب)	۳۰۰ تومان
۱۲۶	کشف حجاب (زمینه‌ها و شیوه‌های اجرای توطئه کشف حجاب و پیامدهای آن)	۳۰۰ =
۱۲۷	در گوادلوپ چه گذشت (انگیزه تشکیل و شرح مذاکرات سران کشورهای آمریکا و... در گوادلوپ و پیامدهای آن)	۳۰۰ =
۱۲۸	تبریز در خون (شرح قیام ۲۹ بهمن تبریز و پیامدهای آن)	۳۰۰ =
۱۲۹	آن سوی آفتاب (مروری بر شخصیت و زندگی خصوصی امام خمینی)	۳۰۰ =
۱۳۰	یاس در قفس (زندگی‌نامه شهید محمدجواد تندگویان)	۳۰۰ =
۱۳۱	دولت صالحان (تبیین نظریات حضرت امام خمینی پیرامون حکومت و ولایت)	۳۰۰ =
۱۳۲	سوخته عشق (زندگی‌نامه شهید محمدعلی رجایی)	۳۰۰ =
۱۳۳	رهبر الهی (تبیین نقش رهبری حضرت امام خمینی در وقایع انقلاب اسلامی)	۵۰۰ =
۱۳۴	پلنگ سیاه (زندگانی اشرف پهلوی از بدو تولد)	۳۰۰ =
۱۳۵	مبارز نسکوه (زندگانی آیت‌الله کاشانی از تولد تا وفات)	۳۰۰ =
۱۳۶	منظومه عشق (اشعاری در رئای ۳۵۰ شهید ارتشی)	۴۰۰ =
۱۳۷	گلپانگ سربلندی (حوادث ۱۵ خرداد در قالب داستان کوتاه)	۳۰۰ =
<u>داستان‌های انقلاب اسلامی</u>		
۱۳۸	برگی از باغ	۵۰۰ =
<u>مباحث بنیادین</u>		
۱۳۹	تاریخ سیاسی تشیع	۲۲۰۰ =
<u>مرجع</u>		
۱۴۰	یادنامه شهدای قم	۹۰۰ =
۱۴۱	تقویم تاریخ خراسان	۱۵۰۰ =
۱۴۲	کتابشناسی ۱۵ خرداد	۴۰۰ =
۱۴۳	انقلاب اسلامی در پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان (جلد اول، روابط بین‌الملل - تاریخ سیاسی)	۱۴۰۰ =



ردیف	عنوان	قیمت
۱۴۴	انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان (جلد دوم، جامعه شناسی - اندیشه سیاسی)	۱۸۰۰ تومان
۱۴۵	انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان (جلد سوم، اقتصاد سیاسی - حقوق سیاسی)	۱۲۰۰ =
۱۴۶	فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ =
۱۴۷	اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه ها، نامه ها... آیات عظام و مراجع تقلید)	۱۱۵۰ =
۱۴۸	اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه ها، اطلاعیه ها... علمای شهرها)	۱۱۵۰ =
۱۴۹	اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه ها، اطلاعیه ها... کثیرالامضاء)	۱۱۵۰ =
۱۵۰	اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه ها، اطلاعیه ها... مجامع مذهبی)	۱۱۵۰ =
۱۵۱	اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه ها، اطلاعیه ها... مراجع تقلید)	۷۰۰ =
۱۵۲	فراماسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران	۲۲۰۰ =

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۱۱۱۷۴ (پیام گیر شبانه روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

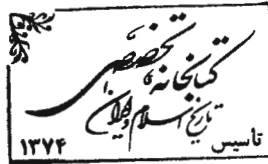
به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

در دست انتشار:

نبرد میمک

احمد حسینی

۱۶۴ صفحه، رقمی



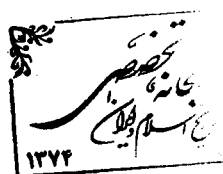
خاطرات رزمندگان از حوادث تلخ و شیرین دوران دفاع مقدس، به خوبی روشنگر روحیه رزمندگان و جو حاکم بر جبهه‌ها است و به بیان رشادت و حماسه‌هایی می‌پردازد که در طول تاریخ، صفحه‌ی خونین انقلاب اسلامی را مزین به نام «حسین (ع)» و تأسی از حماسه‌های او و یارانش کرده است.

این مجموعه، بخشی از وقایع و حوادثی است که از زبان رزم‌آوران دلاور «نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی» به رشته تحریر درآمده است و خود قطره‌ای است از اقیانوس بیکران این حقایق.

Political Poem

in

Pahlavi (II) Era



By:

Ahmad Dorosti

**The Center for
Islamic Revolution Documents**

June 2002